

سازمان

شماره ۶۱ آذرماه ۱۳۷۷



در گذر به حکومت وحشت؟
دفتر ویژه: خشونت و سیاست

در این شماره می خوانید :

- ۳..... در گذر به حکومت وحشت (یادداشت سردبیر)
- ۴..... چرا آدمکشان آسیمه سر به میدان آمده اند (بیژن برهمندی)
- ۸..... خطا در قبال مصدق و بازرگان را تکرار نکنیم (بابک امیر خسروی)
- ۱۰..... نیم قرن پیکار خستگی ناپذیر در راه آزادی و استقلال میهن
- ۱۱..... مبانی استراتژی امنیت ملی و جامعه مدنی (بهار زنده رودی)
- ۱۳..... در باب خشونت از دیدگاه اسلام (ابوالحسن بنی صدر)
- ۱۵..... خشونت و سیاست در ایران معاصر (حسن شریعتمداری)
- ۱۸..... برای رهایی از چنگال خشونت باید دمکراسی را آموخت (علی مهرپرور)
- ۱۹..... اعلامیه جهانی حقوق بشر ۵۰ ساله شد (س . اسماعیلی)
- ۲۰..... فضیلت قربانی نبودن (ناهید کشاورز - فرخنده)
- ۲۲..... چه کسی بازنده عملیات روباه صحراست (س . نورسته)
- ۲۳..... بحران آلودگی محیط زیست (د . پژمان)
- ۲۴..... آیین (محسن حیدریان)
- ۳۰..... آبی، خاکستری، سیاه (حمید مصدق)

توضیح ضرور!

- از دوستان عزیزی که برای ما مقاله می فرستند، خواهشمندیم به نکات زیر توجه فرمایند:
- ۱- مقالات را در حد امکان کوتاه و فشرده، خوش خط و خوانا، با فاصله کافی میان سطرها و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
 - ۲- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالات را با امضا درج می کند. اگر مایل نیستید که مقاله به نام اصلی شما چاپ شود، حتماً تذکر دهید و برای خود یک نام مستعار اختیار کنید.
 - ۳- چاپ مطالب، ضرورتاً به معنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.
 - ۴- راه آزادی در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.
 - ۵- ما به دوستان عزیزی که از مطالبشان در نشریه استفاده نمی کنیم، در ستون ویژه ای پاسخ خواهیم داد.

آدرس تماس مستقیم با شورای مرکزی
حزب دمکراتیک مردم ایران:
Rivero, B.P. 47
92215 Saint Cloud Cedex
France

بهای تکفروشی:
آلمان ۴ مارک
اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک
سوئد ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار
ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

آدرس پستی جدید راه آزادی:
Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

راه آزادی را باری دهید!

در گذر به حکومت وحشت؟

هانا آرنست فیلسوف و متفکر آلمانی، معتقد بود که حکومت مبتنی بر خشونت، به هنگام از دست دادن آخرین پایه های اقتدار خود، به حکومت ترور و وحشت تبدیل می شود. مشابه چنین تحولی را اینک می توان در میان نیروهای راست و تام گرای جمهوری اسلامی که در انتخابات دوم خرداد سال قبل با "نه" شکوهمند مردم ایران، در واقع آخرین پایه های مشروعیت خود را از دست دادند، مشاهده کرد.

قتل فجیع داریوش و پروانه فروهر و به دنبال آن زنجیره کشتار تعدادی از نویسندگان و روشنفکران دگراندیش و آزادیخواه ایران، جامعه ما را در هفته های گذشته به شدت لرزاند و آن را در اضطراب و ماتم عمیقی فرو برد. قتل های سیاسی اخیر که امضای روشن نیروهای افراطی حاکمیت را دارد، از چند جنبه قابل توجه و بررسی است:

نخست اینکه تلاش نیروهای سیاه و سرکوبگر برای متوقف ساختن روندی که با دوم خرداد ۷۶ آغاز شد و بازگرداندن اوضاع به شرایط پیشین، ماهیتا وارد مرحله جدیدی می شود و کیفیت نونی می یابد. اگر مضمون این تلاشها تا چندی پیش دست یازی به تعطیل مطبوعات مستقل، برکناری مهره های اجرائی مزاحم، تهدید و درشتگویی های مستقیم و غیرمستقیم و بگیر و ببندهای موقت بود، اینک محو و نابودی فیزیکی مخالفان و ترور عریان و سازمان یافته حکومتی، به سیاق روشهای مخوف خونتاهای نظامی در آمریکای لاتین، در سر لوحه فعالیتهاى تام گرایان قرار گرفته است. اینان در آغاز بطور طبیعی و آگاهانه به سراغ نیروهای لاتیگ و دگراندیش بیرون از مدار حاکمیت رفته اند و در واقع گروهی از مظلوم ترین و بی پناه ترین ائتشار روشنفکری جامعه را آماج حملات خونین و بهیمی خود قرار داده اند که جز قلم و اندیشه، ابزاری برای مبارزه ندارند و به دلیل تمایلات غیر مذهبی، ساهاست که در سرزمین خود زیر فشارند و با آنان به مثابه انسانهای درجه دو رفتار می شود و اینک خون آنان نیز حلال اعلام شده است. اما تردید نباید داشت که اگر ماشین جهنمی ترور به ترتیبی متوقف نگردد، دامنه آن گسترش یافته و دامنه بسیاری از روشنفکران دینی و حتی محافل نزدیک به خاتمی در درون حاکمیت را نیز خواهد گرفت.

حوادث خونین اخیر در عین حال به روشنی نشان می دهند که راستگرایان به هیچ روی حاضر به پذیرش قواعد بازی قانونی و مسالمت آمیز نیستند. آنان به صراحت دریافته اند که در میدان استدلال و گفتگو حرفی برای گفتن ندارند و قطعا بازنده خواهند بود. لذا مایلند میدان مبارزه را خود تعیین کنند و این میدان چیزی نیست جز عرصه خودسری، قانون شکنی، نابودی مخالفان و نهایتا استقرار حکومت وحشت! حوادث هفته های اخیر همچنین پیام روشنی است از طرف راستگرایان خطاب به خاتمی و همفکرانش که: دوران تساهل و

مدارا سپری شده است و بازی حکومت قانون را می بایست پایان یافته تلقی کرد. این حوادث بزرگترین ضربه به اقتدار خاتمی و دولت اوست. رئیس دولتی که عملا می باید حفاظت از جان شهروندان خود را عهده دار باشد، دست بسته و ناتوان در مقابل وضعیتی قرار داده می شود که حصارهای تنگ قدرت اجرائی او را بیش از پیش عیان می سازد.

باید توجه داشت که قرار گرفتن خاتمی در اس قوه اجرائیه کشور، علیرغم همه پیامدهای منفی و نامالیات برای نیروهای راست و محافظه کار، در عمل دست آنان را برای استفاده از شیوه هایی چون آدم ریائی و شکنجه و قتل مخالفان بازتر گذاشته است. آنان از پشت صحنه به سازماندهی چنین اقداماتی مبادرت می ورزند و از طرف دیگر به تبلیغ این امر می پردازند که دولت خاتمی با سیاست تساهل و مدارای خود، نا امنی و بی قانونی را در جامعه دامن زده است. سیاست مودزیانه آنان مانند شمیر دو دمی است که از یک طرف دگراندیشان و مخالفان را قلع و قمع و از طرف دیگر اقتدار شخص خاتمی و دولت او را متلاشی می کند. این نکته ایست که اپوزیسیون دمکرات نمی باید نسبت به آن بی توجه باشد.

با اینحال نمی توان رویدادهای اخیر را از جنبه دیگر، یعنی روانشناسی حاکم بر جامعه و افکار عمومی مورد توجه قرار نداد. مردم به رای العین می بینند که تلاش بیش از یکسال و نیم دولت خاتمی برای یافتن زبان مشترک با نیروهای راست افراطی، کند کردن تیغ آنان و کشاندنشان به میدان بحث و گفتگو و مالا اصلاح تدریجی نظام از طریق قانونی و مسالمت آمیز ناموفق مانده است. مردمی که به دگرگونیهای به دور از خشونت امید بسته بودند، درمی یابند که نیروهای محافظه کار افراطی چون سدی در برابر اینگونه تغییرات ایستاده اند. ترس و اضطراب حاکم بر جامعه پس از قتلهای سیاسی اخیر، تاثیر بسیار منفی بر روحیه مردم باقی می گذارد و امید آنان را برای گشایش فضای سیاسی و بهبود اوضاع به شدت تحلیل می برد. نمی توان کتمان کرد که حوادث اخیر ضربه ای جدی بر باورهای مردم به امکان تحولات آرام سیاسی است. اگر چه حضور فعال مردم به ویژه در مراسم تشییع جنازه قربانیان اخیر امید بخش بود اما باید اذعان کرد که تداوم اقدامات ترور و سرکوب، بیشک در دراز مدت به دلسردی و ناامیدی بسیاری خواهد انجامید. حوادث اخیر بر نیروهای اپوزیسیون نیز بی تاثیر نبوده است و آنها را به تنگ حوصلگی و به سوی اتخاذ سیاستهای رادیکال تر در قبال "کل حاکمیت" سوق می دهد. این نیز واقعیتی است که در جریان حوادث خونین اخیر، جامعه سیاسی و روشنفکری ایران به هرحال جمعی از نخبگان با ارزش خود را از دست داد و امکان ترمیم چنین ضایعه ای موجود نیست. اما درست در فضای دردآور و پراحساس کنونیست که تدوین سیاستی مسئولانه و به دور از

احساس و با توجه به مرزبندیهای روشن درون نیروهای حکومتی از اهمیت بالائی برخوردار است. ارتقا سطح اختلافات جناح های حکومتی و روشن تر شدن صف بندیها و تعمیق شکاف میان آنان در جریان قتلهای سیاسی اخیر، نکته کم اهمیتی نیست. نیروهای اصلاح طلب درون حاکمیت و نشریات نزدیک به آنان، برای نخستین بار - چه به تلویح و چه به تصریح - انگشت اتهام را به سوی نیروهای افراطی گرفته اند و به دستهای سیاهی اشاره می کنند که به ترغیب و تشویق این نیروها به کشتار روشنفکران دگراندیش پرداخته اند. این امر نیز به نوبه خود کیفیت نونی به مناسبات درونی نیروهای حکومتی خواهد بخشید. در عین حال باید توجه داشت که در پشت پرده، زد و بندها و توافقاتی با هدف جداسازی جناح کارگزاران از اصلاح طلبان پیرو خاتمی در جریانست، تا روند قهقراپی موجود با شتاب بیشتر و مقاومت کمتری به پیش برده شود و نهایتا کار خاتمی را یکسره کند. موضع فرص طلبانه هاشمی رفسنجانی در قبال ترورهای اخیر، حاکی از همین واقعیت است و نشان از آن دارد که او در تلاش دوباره برای نزدیکی به جناح راست حکومتی است تا احتمالا عاقبت به خیر شود! بدیهی است چنین موضعی، تام گرایان حکومتی را در سیاست ترور و سرکوب ترغیب و تشویق می کند و دست آنان را در نابودی فیزیکی مخالفان بازتر می سازد. هدف میان مدت راستگرایان، بازگرداندن اوضاع به دوران ریاست جمهوری رفسنجانی است. دورانی که مضمون اصلی آن را تعدیل اقتصادی و تلاش برای نزدیکی به غرب منهای آزادیهای سیاسی تشکیل می داد. از همین رو شاید بتوان قتل های سیاسی اخیر را در نقش تیرهای تهیه ای ارزیابی کرد که در پناه آتش سنتی و مدرن به محک آزمایش بخورد. اینکه چنین سیاستی تا چه اندازه موفق و تاثیر آن بر کل جناح کارگزاران و ایجاد صف بندیهای تازه چگونه خواهد بود، امریست که پیش بینی دقیق آن به سادگی میسر نیست. اما آنچه که مسلم است اینست که مرتجعین یورش نهائی خود را آغاز کرده اند. در عین حال آنان با قتل های سیاسی اخیر، عملا تمهه آبرو و اقتدار خود را به حراج گذارده اند و اصلاح طلبان را به چالش و رودروئی مستقیم طلبیده اند. امکان افشای سیاستهای آنان در میان افکار عمومی ایران و جهان از همین زاویه است که ممکن و عملی می باشد. در این تنگنا که راهها از همه سو بسته به نظر می آید، برای اپوزیسیون دمکرات در خارج از کشور سازماندهی وسیع و گسترده یک کارزار اعتراضی نسبت به جنایات اخیر با عنایت به دوگانگی در میان نیروهای حاکمیت جمهوری اسلامی از اهمیت اساسی برخوردار است. شاید بتوان از این طریق نیروهای مرتجع را به عقب نشینی وادار کرد و از خونریزیهای تازه تر جلوگیری کرد.

در حاشیه قتل فروهرها، شریف ها، مختاری ها، پوینده ها و دیگران...

چرا آدمکشان آسیمه سر به میدان آمده اند؟!

بیژن برهمندی

"هر شب ستاره آبی به زمین می کشند و باز
این آسمان غم زده غرق ستاره هاست"

اپوزیسیون، ارباب و یا عقب نشینی محسوسی به وجود آورد. حتی چه بسا بتوان گفت که این خون های به زمین ریخته، به کالبد نیمه جان اپوزیسیون تبعیدی، خون تازه نیز وارد کرد. این در حالی است که اثرات سرکوب های مستمر و سفاکانه رژیم در داخل کشور که به وسیله ارگان های رسمی و به شکل علنی انجام می گرفت، تاثیرات مخرب جبران ناپذیری بر جنبش اعتراضی مردم وارد کرد و نه تنها باعث مهاجرت های پایان ناپذیر مخالفان و نیز نا امید شدن گران گردید، بلکه در درون کشور نیز بر کلیه عرصه های زندگی و کار و حقوق و آزادی های فردی و جمعی خاکستر مرگ پاشید.

چگونه ارباب قانونی به آدمکشی بزدلانه بدل شده است؟

حالا دیگر همه می دانند که آن خاکستر مرگ که به کمک سببیت و خشونت بر چهره جنبش نشسته بود، با حادثه دوم خرداد، و به یمن شکستن طلسم یاس، انفعال و بی تفاوتی، به یاری تندباد حضور میلیونی مردم در صحنه سیاست از چهره جنبش مبارزاتی سترده شد، و آنچه را که استبداد رسته بود، پنبه کرد. یکسال و نیم پس از تولد دوباره جنبش مردم، جناح مرتجع و شکست خورده در انتخابات، که در این مدت دیگر نمی توانست - یا به دشواری می توانست - امکانات سرکوبگری اش را بکار گیرد و به ویژه آنرا علنا به رخ مردم بکشد، وحشت زده از اعتلای روز افزون جنبش، اینک به فکر بازسازی دوباره سازمانهای عملیات تروریستی اش افتاده است.

چرا نیروهای شکست خورده در انتخابات قادر نیستند همچون گذشته از روش آزمون شده ارباب علنی بهره گیرند؟

به اعتقاد نگارنده، علت این ناتوانی را باید در حوادث ناشی از رویداد دوم خرداد یافت. در واقع شکافی که میلیونها رأی مردم، در بدنه رژیم به وجود آورد، عرصه اصلی اختلاف میان دو جناح حکومتی را برای اولین بار بر محورهای قانون گرایی و آزادی سازمان داده است. چنین عرصه اختلافی، جناح های رژیم را از داشتن دیدگاههای واحد نسبت به امر سرکوب و نیز چگونگی اعمال آن محروم می کند. تا پیش از دوم خرداد، گرچه همواره رژیم اسلامی از جناح های ناسازگار تشکیل شده بود، که مثلا بر سر میزان بیگانه ستیزی، یا در مورد سیاست های اقتصادی و یا سنت و تجدید با یکدیگر اختلاف داشتند، اما در این درگیری ها، موضوعاتی همچون آزادی و قانونمداری جایگاهی نداشتند. در حالیکه، در مبارزه جدید جناح ها، محمد خاتمی، - که باید او را بیشتر معلول دوم خرداد قلمداد کرد تا علت آن - آشکارا درک متفاوتی از بردباری، آزادی و قانونیت را ترویج می کند. طبیعی است که اعتقادات نامبرده به حکومت دینی و نیز اصل ولایت فقیه، مرزهای مفاهیم مورد نظری را بسیار محدود و آسیب پذیر می کنند، با اینحال تردیدی نیست که فاصله بسیار زیادی میان برداشت های نامبرده و روایت های "رسمی"، از مقولاتی که نامشان رفت وجود دارد.

علیرغم ناشکیبائی های قابل فهمی، که با گذشت زمان از جانب مردم و برخی از نیروهای اپوزیسیون علیه بردباری های خاتمی بروز کرده اند و اینجا و آنجا وی را به سازشکاری متهم می کنند، به نظر می رسد که نامبرده، از وفاداری و پافشاری بر درک خویش از مقولات مذکور دست برنداشته و چه بسا همین پایداری است که جناح رقیب - و یا بخش هایی از آن - را به کلی از امکان سازش با وی، ناامید کرده و اینطور آسیمه سر به میانه میدان آورده است، تا به هر قیمتی، از تحقق شعارهای انتخاباتی او جلوگیری کند.

تغییر عرصه عملیات گروه های حرقه ای ترور، از خارج به داخل کشور، از این زاویه بیشتر قابل فهم می شود.

تفاوت ترورهای اخیر با ترورهای گذشته - که منطقی به وسیله مراکز واحدی انجام گرفته اند - در این است که امکانات تروریستی کل رژیم، اینک به وسیله

در این روزهای سرد و سیاهی که باید در سوگ مبارزان راه آزادی نشست، همه از خود می پرسند، برملت تاریک بخت ما چه رفته است که اینگونه هولناک، سرمایه های ملی و معنوی اش را، پهلوانان آزاداندیش و متعهدش را، نه در میدانهای نبرد، که بزدلانه در پشت دیوارهای رذالت، به مسلخ می برند و روزی نیست که نغمه شوم جدیدی، در این فضای ماتم زده بر نخیزد.

واقعیت اینست که در حیات سیاسی معاصر کشور ما، گرچه اعمال حاکمیت از طریق سرکوب خشونت آمیز، و به ویژه قتل مخالفان سیاسی، سکه رایجی بوده است، اما توسل حکومت به گروههای مخفی و حرقه ای ترور - لااقل در حوزه تحت حاکمیت رژیم - خیلی به ندرت انجام گرفته و موارد آن انگشت شمار است.

علت این بی نیازی رژیم در پنهان کردن مقاصد سرکوبگرانه را، باید در مرحله اول، همآوانی و اعتقاد مشترک سران و جناح های رقیب درون حاکمیت، در سرکوب نیروهای "غیرخودی" و نیز اعمال خشونت علیه آنها دانست. واقعیت اینست که در ۲۰ سال گذشته، جناح های مختلف رژیم، علیرغم منافع و دیدگاههای متفاوت، "فناهم بسیاری در این زمینه با یکدیگر داشته اند".

علاوه بر این، اعتماد به ثبات سیاسی و کم اهمیت قلمداد کردن مخالفان، معمولا رژیم های سرکوبگر را به اعمال علنی خشونت تشویق می کند. از این دیدگاه می توان گفت که رژیم ج. ا. ا.، در دوران حکومت خود، همچون رژیم شاه، تمایل چندانی به پنهان کردن خشونت سیاسی، از طریق ارگانهای سرکوب رسمی نداشته است. همآوانی جناح ها در اعمال خشونت و نیز اعتقاد به برقراری جو رعب و وحشت در میان مخالفین و مردم، به قصد جلوگیری از گسترش ناخشنودی ها، عملا "دست عمال سرکوبگر رژیم را در اعمال قهر باز می گذاشتند و در این سالها، این شیوه های سرکوب چنان متداول بوده اند که مظاهر آنرا نه فقط در عرصه مقابله با مخالفان سیاسی، که در همه حوزه های - حتی - خصوصی زندگی مردم نیز به کرات شاهد بوده ایم. البته این شیوه سرکوب علنی، از جمله شلاق زدن در خیابانها، دست بریدن در ملا عام، و یا حتی سنگسار کردن بیرحمانه زنان و مردان در حضور جمع و یا در مواردی به دار کشیدن تعدادی از زندانیان سیاسی به کمک جرفقیل و بر سر چهارراهها، تحت نام جعلی اشرار مسلح و غیره، همواره بر عامل سومی نیز تکیه داشته است، که می توان آن را عامل ایدئولوژیک، در جمهوری اسلامی نام نهاد. مطابق این عامل ایدئولوژیک اساسا این روایت از اسلام سیاسی که به وسیله خمینی پایه گذاری شد، هیچ گاه قصد خویش را از "آدم کردن" گمراهانی که صلاح خود را تشخیص نمی دهند از چشم دیگران مخفی نکرده است.

خمینی، خود در این باره می گوید:

"کشورگشائی انبیا سنخش فرق دارد با کشورگشائی سلاطین ... انبیا می روند یک جمعیتی را آدم کنند، توی سرش می زنند که آدم بشو."

خمینی - صحیفه نور - جلد هفتم - ص ۲۳۱

طبیعی است که این "آدم کردن" وقتی به "گمراهان" خارج از حوزه خلافت اسلامی مربوط می شود، دیگر نمی توان همان تاکتیک سرکوب علنی را به کار گرفت. درست در این عرصه بوده است که رهبران ج. ا. به تربیت نیروهای تروریست حرقه ای همت گماشته اند و متأسفانه تا کنون تعداد قابل توجهی از رهبران و نیروهای مبارز اپوزیسیون را نیز با قساوت از میان برداشته اند.

درباره میزان کارآئی این هردو تاکتیک، تا آنجا که به تجربه حوادث سیاسی سالهای اخیر مربوط می شود، گرچه عملیات تروریستی در خارج از کشور، هرکدام فاجعه آفرینند و به حذف فیزیکی مبارزان انجام میدهند، اما حوزه کارکردشان به همین چارچوب محدود ماند و هرگز نتوانست که در جو نیروهای

یکی از جناح‌ها و آشکارا علیه جناح رقیب مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و واکنش سریع محمد خاتمی در تبال مرگ فوجی‌فروهرها و "تفرت انگیز" خواندن آن، فرستادن نماینده خود به مجلس ترحیم آنها و پافشاری چند باره در سخنرانی‌های عمومی، بر پیگیری این حادثه و تشکیل شورای امنیت کشور، در فرودای قتل فروهرها و نیز پس از پیدا شدن جسد محمد جعفر پوینده، اقداماتی هستند که از نظر سیاسی، معناتی بیش از ژست‌های تشریفاتی از آنها فهمیده می‌شود. علاوه بر این، نامبرده بیش از یکبار، و با صراحت غیرقابل انکاری، انگشت اتهامش را به سوی نیروهای رقیب گرفت و آنها را متهم کرد که ابتدا مخالفان خود را "ضد انقلاب" "فاسد" "ضد امنیت ملی" و "مرتد" به حساب می‌آوردند و "حال اگر یک نفری هم گفت این ضد انقلاب را باید کشت، خوب می‌کشند!"

با اینحال، به جرات می‌توان گفت که عملیات تروریستی علیه فروهرها و محمد مختاری و محمد جعفرپوینده، با این توضیح گویا "فهمی" فتوای قتل شان را صادر کرده و با یاری گرفتن از این استدلال که گویا کسانی، آنها را "مرتد" و "ضد انقلاب" می‌دانسته‌اند، گرچه می‌توان بخشی از حقیقت باشد، اما همه آن نیست.

در واقع، در شرایطی که هواداران خاتمی تقریباً در همه نهادها حضور دارند و وزارتخانه‌ها به طور "رسمی" در دست وزرای اوست، تدارک یک عملیات مخفی که هیچ رد پاتی از خود نگذارد، کار ساده‌ای نیست و می‌تواند، به ویژه از نظر سیاسی، مخاطرات فراوانی برای طراحان آن ایجاد کند. هیچ کدام از شواهد نشان نمی‌دهند که قربانیان حوادث هفته‌های اخیر، در حال ایجاد موقعیتی آنچنان خطرناک برای رژیم بوده‌اند که طراحان قتل، هیچ درنگی را جایز ندانسته و مخاطرات آنرا به جان خریدند. حتی اگر بتوان فرض کرد که فروهرها در حال تدارک اقداماتی بوده‌اند که به وسیله آنها خطری فوری رژیم را تهدید می‌کرده است - چیزی که ناظران سیاسی احتمال آنرا بسیار ناچیز ارزیابی می‌کنند - بهرحال در مورد نویسندگان بی‌دفاعی که تنها فعالیتشان خلق آثار هنری و شرکت در یک فعالیت صنفی علنی است، چنین احتمالی به کلی بی‌معناست. بنابراین صدور دستور قتل به وسیله "نفهم" مربوطه، منطقی نمی‌تواند به قصد حفظ "امنیت ملی" از خطر اعضای کانون نویسندگان باشد.

بر عکس، رشد بی‌وقفه جنبش مردمی، آزادی نسبی مطبوعات که درصد بسیار پراهمیتی از آنها در کنار جنبش و علیه جناح شکست خورده عمل می‌کنند، و در یکسال گذشته تیراژ آنها به دو برابر ارتقا یافته و از یک میلیون و پانصد هزار نسخه در روز به دو میلیون و نهصد هزار نسخه رسیده است، بیلافتن اعتماد به نفس مردم و گسترش و تعمیق آشکار مطالبات اقتصادی و سیاسی آنها، که در اعتصابات کارگری و تظاهرات روز افزون دانشجویی تبارز می‌یابند، همه و همه آینده‌سایه‌ها را برای مرتجعینی که ۲۰ سال به غارت و چپاول مشغول بوده‌اند ترسیم کرده است که بهر قیمتی باید از آن اجتناب کرد. به این ترتیب، به شکست کشاندن پروژه سیاسی خاتمی، با هر وسیله ممکن، در دستور کار قرار گرفته است.

این البته نکته‌ای نیست که از چشم متحدان خاتمی نیز پنهان مانده باشد. در واقع، پس از سالها ترورهای بی‌رحمانه‌ای که از جانب رژیم سازمان داده شده‌اند - و لاقابل یکبار آن در جریان دادگاه میکونوس به اثبات رسیده است - مطبوعاتی که در رژیم ج. ا. اجازه انتشار داشتند، یا باید درباره آنها سکوت می‌کردند و یا متون از قبل آماده‌ای را به قصد منتسب کردن عوامل ترور به "بیگانگان" و یا "رقبای سیاسی" قربانیان ترور، در مطبوعات منتشر می‌نمودند، نشریات جناح‌های حکومتی هم که وضعشان معلوم بود، آنها دست جمعی به فحاشی علیه "ضد انقلاب" می‌پرداختند و ترورها را نشانه "تبرید قدرت" در درون به اصطلاح "گروه‌ها" قلمداد می‌کردند. حتی محمد خاتمی نیز که یکبار درباره ترور نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور مورد سؤال قرار گرفت به ترنه این قاتلین حرفه‌ای همت گماشت و مسئولیت رژیم را در این جنایات انکار کرد.

به این ترتیب، بدون شک این اولین باری است که مطبوعات ایران درباره ترورها سکوت را شکسته‌اند و - البته با ترس و احتیاط - به بحث درباره آنها پرداخته‌اند.

یکی از اولین واکنش‌ها در این زمینه، بیانیه آیت‌الله منتظری است که خواهان شناسایی و مجازات "عاملین و مسببین" این جنایت بزرگ شده است. نامبرده در این اعلامیه، به صراحت به "برخی نادانان" اشاره می‌کند که ممکن است "خدای نکرده" به منظور "تحکیم قدرت" دست به "این قبیل جنایات

بزنند". وی هشدار داده است که چنین احتمالی کشور را به "هرج و مرج و بی‌قانونی مطلق" سوق خواهد داد.

تقریباً تمام سازمانهای دانشجویی طرفدار خاتمی نیز، با اعلامیه‌های هائمی، این جنایات را محکوم کردند و به ویژه انگشت اتهام به سوی "نیروهای فشار" گرفتند. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر نوشت که این ترورها "مقدمه‌ای برای برهم زدن امنیت و مایوس کردن مردم از تحولات دوم خرداد است". انجمن اسلامی دانشگاه کردستان، جبهه متحد دانشجویی، سازمان ملی دانشجویان و دانش‌آموختگان و اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان کشور، همگی خواستار مجازات عاملین این جنایات شدند و در گرفتن انگشت اتهام به سوی نیروهای ارتجاعی حاکمیت تردید نشان ندادند. جنبش دانشجویی در عین حال، حضور فعالی نیز در مراسم تشییع پیکر فروهرها داشت. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، با انتشار بیانیه‌ای به نام "اتفاقات خشن ماههای اخیر" ترورها را شدید محکوم کرد و خطاب به رئیس جمهور و وزیر اطلاعات، آنها را به "اصلاحات ساختاری" در وزارت اطلاعات دعوت نمود.

در این اعلامیه، همچنین از عبارت "امنیت شهروندان، اعم از مخالف، یا موافق" استفاده شده و از دولت درخواست گردیده که در مقابله با اعمال تروریستی از به خطر افتادن امنیت مردم جلوگیری کند.

موضوع خطری که مخالفان رژیم را تهدید می‌کند، تا آنجا گسترده شد که معاون امنیتی وزارت کشور - غلامحسین بلندیان - در یک مصاحبه مطبوعاتی، از ضرورت حفظ "امنیت شهروندان" صحبت کرد و تا آنجا پیش رفت که آمادگی اش را برای گذاشتن "محافظ" در کنار "منتقدان نظام" اعلام نمود!

در مجموع، اطرافیان رئیس جمهور، چه از طریق مصاحبه و سخنرانی، چه به شکل اعلامیه و یا درج مقالات در نشریات وابسته به خود، کوشیدند رعب و وحشت ناشی از این ترورها را - که یکی از اهداف اصلی طراحان آنهاست - خنثی کنند.

با اینحال گام بعدی نشریات هوادار خاتمی، برداشتن قدم مهمی بود که طی آن کوشیده شد تا حوادث ماههای اخیر و کارشکنی‌های آشکار جناح شکست خورده علیه تحقق شعارهای انتخاباتی خاتمی، با آدم کشی‌های سبعانه اخیر در ارتباط قرار گیرند. گام اول را در این راه حجتی کرمانی برداشت که به سبک خود در ستون یادداشت روزنامه اطلاعات ارتباط میان این حوادث را بر ملا کرد: "... آیا جریان‌های ناهنجاری مانند حمله به اتومبیل امریکایی‌ها و یا قتل ناچواندرانه مرحوم فروهر، و سابق براین، حمله به وزرای کابینه، و پیشتر، غوغاسالاری در مورد شهرداران، و پیش از اینها... و پیش از اینها... و پیش از ۲ خرداد، حملات شدید به آقای خاتمی... آیا اینها جریان‌های پیش‌بینی نشده و خودرو و بی‌برنامه‌ای است، یا کل این ناهنجاریها، یک مبدأ و منشا، یا مبدأها و منشا‌های منجم و مترام دارد؟"

وی سپس با زیرکی به این سوالات چنین جواب می‌دهد: "من خودم از پاسخ دادن به این سؤال، با ذکر نام و نشان و مشخصات عاجزم...!!" روزنامه ایران نیز، پس از مدتی ترس و تعلل، به برداشتن این گام نائل می‌شود و قتل فروهرها را با ماجرای حمله به اتوبوس حامل جهانگردان امریکایی در یک راستا قرار می‌دهد و شدیداً به "خشونت طلبانی" می‌تازد که هیچ درکی از مدنیت و برخورد‌های متدنهانه با مخالفان خویش ندارند و تنها "منطق مرگ و ویرانگری را می‌شناسند".

"سلام"، با کمی تأخیر پا به این میدان می‌گذارد و در مقاله‌ای، دو حادثه جنایت سبعانه فروهرها و حمله مسلحانه به اتوبوس حامل امریکائیان را، با "اهداف سیاسی" واحد ارزیابی می‌کند، که در عمل "پس آمدها و نتایج مشابهی" در برداشته‌اند. نشریه سلام، با اینحال، در مورد عاملان جنایت، ابتدا به طور مصنوعی و نجسی، از "عوامل بیگانه" و گروههای "ضد انقلاب" نام می‌برد و سپس، تحت عنوان "احتمال دیگر"، جنایت مزبور را نتیجه عمل "افراد کج اندیش و دگم که بی‌ارتباط یا بخش یا بخش‌هایی از حاکمیت نیستند" قلمداد می‌کند.

جالب است که سنگینی افکار عمومی و اطمینان مردم از وجود مراکز تروریستی در درون رژیم به حدی است که نشریه سلام، پس از گرفتن انگشت اتهام به سوی "بخش‌هایی از حاکمیت" تصریح می‌کند که در صورت "سکوت ماندن" یا "روشن نکردن" مسئله، این احتمال "به صورت یک باور قطعی در بین مردم درخواهد آمد!". مقاله مزبور در عین حال تصریح می‌کند

که: "امروزه در بخشی از جامعه به طور جدی این نظر وجود دارد که در کشور یک گروه ترور شکل گرفته و لیستی از افراد برای ترور شدن مشخص شده اند."

همین مقاله، در میان مخالفان خاصی، به "گروه کوچکی بیش از حد افراطی و خشونت طلب" اشاره می کند که "مبتنی کار آنها برخورد و مقابله هرچه شدیدتر با دولت، به امید غیرممکن ساختن ادامه کار آن می باشد." نشریه اضافه می کند که "استراتژی آنها مقابله و بی اثر کردن و حتی منقعی نشان دادن شعارهای اصلی رئیس جمهور می باشد."

سلام در انتهای مقاله نتیجه می گیرد که: "حمله به دولتمردان در نواز جمعه، حمله به جهانگردان خارجی و ترور افراد، می تواند از این زاویه دیده شود." (سلام ۹ آذر ۷۷)

برای شناخت اهمیت طرح این مطالب در مطبوعات داخل کشور و مسلح کردن افکار عمومی و بسیج آنها در مقابل تروریسم سفاکانه دولتی، کافی است به یاد بیاوریم که در تمام سالهای گذشته، در حالیکه عزیزترین یاران ما را در تبعید به گلوله می بستند و سالم و پیروز به لانه های امن خود باز می گشتند، نه این مردم بی پناه، امکانی برای طرح اعتراضات خود داشتند، و نه نشریات مجاز کسترین گلابه ای از این حوادث خونبار در صفحات خود منعکس می کردند. بدتر آنکه همزمان با این خورتری می ها، مقالات تبلیغاتی تهوع آوری، که از فرط شباهت گویا از مراکز واحدی صادر شده بودند، در همین نشریات به چاپ می رسید و سخیف ترین دروغ پردازی ها درباره علل و انگیزه این جنایات به رشته تحریر در می آمد.

شکسته شدن سکوت مرگباری که همچون یک پرده امنیتی، تروریست های خونخوار رژیم را محافظت می کرد، عامل بسیار مهم جدیدی است که در معادلات سیاسی کشور وارد شده است. این عامل جدید نه فقط به دلگرمی و گستاخی مردم کشور یاری خواهد رساند، بلکه این امید را در دلها زنده می کند، که اینبار با بروز خشم و ناخشنودی مردم در صحنه سیاست کشور، معادله فعلی صف آرائی نیروها، به نفع هواداران جنبش دوم خرداد دگرگون شود و از این رهگنر، لانه های امن آدمکشان حرفه ای بر سرشان فرو ریزد.

چنین احتمالی، از هم اکنون گردانندگان حزب الهی - اطلاعاتی نشریه کیهان را به وحشت انداخته و از "حملات تند و پرجمعی که طی روزهای اخیر به بهانه وقوع دو رویداد متفاوت در داخل کشور، علیه مدافعان واقعی انقلاب آغاز شده" اظهار نگرانی کرده اند و آنرا ناشی از "سناریوی پیچیده و مهمی" دانسته اند که علیه آنها "درحال اجرا شدن است و یا برای اجرای آن روزشماری می شود."

اصولی ترین ویژگیهای تحول جدید سیاسی در قبال تروریسم دولتی

اگر بخواهیم، ویژگیهای اصلی عامل جدیدی را که پس از جنایات اخیر در عرصه سیاست کشور قدم به صحنه گذاشته است به طور خلاصه جمع بندی کنیم و برشمریم، می توان از نشانه های زیر نام برد:

۱- پس از سالها اقدامات تروریستی که به طور قطع در سطح سران اصلی رژیم مورد توافق و تایید قرار می گرفتند و به وسیله سازمان های آدمکشان حرفه ای و به یاری امکانات وسیع دولتی اجرا می شدند، جنایات هولناک اخیر، برای اولین باره به وسیله خاصی، یعنی یکی از رهبران اصلی رژیم، شدیداً محکوم شده و به ویژه طراحان و عاملین آنرا، کسانی از میان رقبای خود و شرکای سیاسی رژیم قلمداد کرده است.

۲- جنبش دانشجویی اسلامی، که تا پیش از دوم خرداد اساساً سابقه خوبی نداشت و در میان دانشجویان کمابیش منزوی بود، پس از دوم خرداد، با سازماندهی مجدد خود، اینبار حول محور ضد انحصار و با شعارهای آزادی خواهانه، رونق و اهمیت نوینی یافت و به نمایندگی از بخش های معینی از دانشجویان دانشگاهها به مبارزات ضد استبدادی پیوست. بدون شک این اولین بار است، که این جنبش های دانشجویی، پس از قتل فنجیع فروهرها، بی مجامله از این شخصیت های ملی ستایش به عمل آوردند، شجاعانه مرتجعین حکومتی را عامل این جنایات محسوب داشتند و مبارزه جویانه در تظاهرات مختلف علیه این جنایات شرکت کردند.

۳- بدون شک انتخاب "سوژه" های جنایت، از جانب طراحان آن، در میان نیروهای ملی و لائیک جامعه، از جمله به این قصد انجام شده بود، که نیروهای مسلمان هوادار جنبش دوم خرداد را در مقابل این جنایات خشن نگاه دارد و به این ترتیب دفاع آشکار و فعالانه از قربانیان این جنایات را

پیشاپیش با شکست مواجه سازد. آدمکشان جمهوری اسلامی، قبلاً با ترور ناجوانمردانه کسانی همچون زال زاده، میرعلاتسی و سعیدی سیرجانی، "آزمایش" های اولیه خود را با موفقیت انجام داده بودند و انتظار نداشتند که ناگهان دیوارسکوت، این چنین پرسروصدا فرو بریزد. اینک با اطمینان می توان گفت که برای اولین بار، بخشی از نیروهای مسلمان درون و پیرامون حکومت، برای دفاع از شخصیت های ملی و نیز روشنفکران لائیک قدم پیش گذاشته و زبان گشوده اند.

۴- نیروهای شکست خورده در انتخابات، که ابتدا می کوشیدند با بهره گیری از حربه های قانونی - از جمله در استیضاح وزرا، تصویب لایحه جداسازی زنان و مردان در بیمارستانها، فعال کردن قوه قضائیه در پیگرد و بگیر و ببند - جنبش دوم خرداد را به اتکای روش های قانونی با شکست مواجه سازند، سرانجام متقاعد شدند که تنها به کمک قانون، قادر به تحقق این هدف نیستند و اینبار چاقوکشانان را به صحنه آوردند تا امنیتی را که این جنبش برای گسترش و تعمیق خود بدان نیاز دارد، باهولناک ترین جلوه های خشونت درهم بریزند.

درک این واقعیت از جانب نیروهای هوادار خاصی، افشای آن به صدای بلند و به ویژه گرفتن انگشت اتهام به سوی مسببین واقعی این سلسله اقدامات تخریبی و فرسایشی، ویژگی بسیار مهمی است که در حوادث سیاسی سالهای اخیر برای اولین بار تظاهر بیرونی یافته است. سکوت معنی دار رهبران جناح شکست خورده در اولین روزهای حوادث خونین اخیر، مواضع کاملاً دفاعی نشریات مربوط به این جناح در این دوران پرسروصدا و به ویژه بازگشت توأم با وحشت آنان به صحنه پس از این همه تعلل و انفعال، و تکرار مسخره همان صحبت های بی رنگ و کلیشه ای همیشگی در باب "توطئه های دشمنان خارجی" و غیره، همه و همه، از نظر سیاسی، شکست پراهمیتی را در جبهه نیروهای محافظه کار نوید می دهد.

اپوزیسیون خارج از کشور: واکنش ها و تحلیل های خشم آلود

همزمان با عامل جدیدی که در واکنش علیه تروریست های حکومتی، در معادلات سیاسی کشور پا به عرصه وجود گذاشته است، چه بسا بتوان از ویژگی جدیدی نیز در واکنش های اپوزیسیون تبعیدی رژیم نام برد.

این ویژگی، بیش از همه، خود را در خشم برحق نشان می دهد، که به ویژه پس از شوک تکان دهنده خبر قتل فنجیع فروهرها، برهمه مستولی شد. نباید از نظر دور داشت که داریوش فروهر در میان طیف متنوع تبعیدیان از محبوبیت فراوانی برخوردار بود. از یک سو اعتقادش به مشی مسالمت آمیز و مبارزه قانونی وی را در میان نیروهای اصلاح طلب محبوب کرده بود و سوی دیگر بی اعتقادی اش به شانس پیروزی خاصی، از وی در میان هواداران سررنگونی شخصیتی مقبول ساخته بود. طبیعی است که این محبوبیت دو سویه ناشی از دیدگاههای سیاسی وی، همراه با پشتوانه مبارزاتی پنجاه ساله ای که بر شانه های نیرومند خویش داشت، قتل جنایتکارانه او و همسرش را - با آن طرز فنجیع که همه می دانند - به فاجعه دردآوری تبدیل کرد که طیف وسیعی از تبعیدیان نسبت به آن حساسیت، تالم و خشم فراوانی نشان دادند.

بر بستر و نیز به یاری این تاثیر و خشم، اکثریت قاطع تظاهرات، بیانیه ها و مقالات اعتراضی نیروهای تبعیدی، بی توجه به عامل جدیدی که در داخل کشور به صحنه آمده است، پرخاشجویانه کل رژیم و "رهبران اصلی" آنرا مورد حمله و عتاب قرار دادند و در مواردی حتی لبه تیز حمله به سمت محمد خاتمی و نیروهای هوادار وی گرایش یافت.

این واکنش ها، تا آنجا که به سازمانهای سیاسی، با تحلیل های معین و از پیش تدارک شده مربوط می شود، چه بسا تعجب انگیز نباشد. چرا که معمولاً این تفسیرها خلق الساعه نیست و بیشتر به "مقدماتی" مربوط است که پیش از حوادث اخیر تدارک و تنظیم شده اند. به این ترتیب، سازمان های سیاسی، با توجه به تحلیل های گذشته خود حوادث روز را مورد بررسی قرار می دهند. در اعلامیه ها و تحلیل هائی که پس از این حوادث خونبار منتشر شدند، مثلاً می توان از اعلامیه "سازمان فدائیان اقلیت" نام برد که در آن با اشاره به قتل فروهر، وی را وزیر کابینه بازگان، که "نه مخالف نظم موجود بود" و "نه خواهان سرنگونی رژیم ج. ا." معرفی می کند. اعلامیه می نویسد که نامبرده تنها خواهان "اصلاحاتی در سیستم سیاسی موجود بود" و بعد -

نتیجه می‌گیرد که ج. ا. چون این انتقاد را نیز نمی‌توانست تحمل کند، به ترور متوسل شد. به این ترتیب است که نویسندگان اعلامیه تحلیل‌ها و خط مشی خود را بار دیگر "اثبات شده" می‌یابند و به ویژه خوشحالند که این ترور "یک رسوائی دیگر برای جارچیان استحالہ لیبرالی حکومت اسلامی است که در مورد آزادی و دموکراسی در ج. ا. توهم پراکنی می‌کنند."

همین سازمان از فرصت استفاده کرده و با انتشار دو اعلامیه تحت نام مشترک "یک جنایت کار علیه بشریت در پاریس" با اشاره به دادگاه پینوشه و سفر آینده محمد خاتمی به پاریس، نامبرده را با پینوشه مقایسه کرده و خواهان محاکمه وی در یک دادگاه بین‌المللی می‌شود. این هردو اعلامیه در عین حال از ایرانیان و نیز نیروهای مترقی فرانسه می‌خواهند که با اعتراض خود از سفر خاتمی به فرانسه جلوگیری کنند. مشابه چنین نامه‌ای، خطاب به رئیس جمهور فرانسه، و به قصد اعتراض به نامبرده برای دعوت از خاتمی به وسیله تعدادی از گروه‌های سیاسی از جمله حزب دموکرات کردستان ایران، فدائیان خلق، راه کارگر و حزب کمونیست تهیه و منتشر شده است.

سازمان مجاهدین خلق نیز در این زمینه، یکپارچگی تحلیل خود را از حوادث سیاسی ایران، در مواضع و مقالات مختلفی به نمایش می‌گذارد. رجوعی در جدیدترین تحلیل خود، "همه افراد و جریان‌های سیاسی" را که "خائنانه" با "آخوند خاتمی" بیعت کردند، نشانه "منتهای ضعف و استیصال و بی‌بیتگی و بی‌شرافتی سیاسی" آنها می‌داند و در همین شماره مجاهد (۴۱۷ - اول دسامبر) نویسنده دیگری به نام حمید حقیقت، درباره خاتمی می‌نویسد که "مردم ایران آگاهند که این آخوند جنایتکار در تمام کشتارهای این رژیم یکسره همراه خامنه‌ای و رفسنجانی بوده و هست."

نهیض مقاومت ملی ایران" نیز معتقد است که این قتل‌های ناجوانمردانه "نشان داد که ماهیت رژیم ج. ا. نه تعدیل‌پذیر است و نه سازگار با اصلاح". اعلامیه سپس تصریح می‌کند این جنایت حاصل "توطئه و موافقت بالاترین مقامات ج. ا." است.

"جبهه دموکراتیک ملی ایران" نیز که اخیراً از شورای مقاومت مجاهدین انشعبا کرده است، این جنایات را نشان‌دهنده آن می‌داند که "از زمان برقراری خاتمی در مسند ریاست دولت ج. ا. هیچ چیز در ماهیت و شکل حکومت تغییر نکرده است."

با اینحال، نکته قابل توجه اینک، سازمانها و تشکل‌های غیرسیاسی نیز، اینبار و در مواجهه با این جنایات هولناک، پیش از انگشت‌گذاردن بر خود حوادث، حساسیت بیشتری نسبت به ماهیت رژیم ایران و تحلیل‌های تئوریک درباره آن، از خود نشان داده‌اند.

کانون نویسندگان ایران در تبعید، در اعلامیه‌ای که در آن به قتل فروهرها و مرگ مشکوک مجید شریف و شایعه کشته شدن پیروز دوانی اشاره شده است، از وجود یک لیست ۶۰ نفره از "روشنفکران و فعالان سیاسی و مذهبی" پرده برمی‌دارد که به قصد خاموش کردن آنان تهیه شده است. اعلامیه آنگاه مدعی می‌شود که "بی‌گمان" خاتمی هم از وجود چنین لیستی "نمی‌تواند بی‌خبر باشد" و سپس نتیجه می‌گیرد که "ما همه جناح‌های حکومت اسلامی را در این فجایع شریک می‌دانیم."

در "بیان نامه"‌ای هم که با امضای حدود ۲۰۰ نفر از شخصیت‌های ادبی و سیاسی در خارج از کشور تهیه شده، ترورهای اخیر "نمونه آدمکشی حاکمان کنونی ایران" محسوب گشته و به "مسئولیت مستقیم بالاترین مقامات رژیم ج. ا. در تدارک و سازماندهی آنها" اشاره شده است.

"انجمن قلم در تبعید"، با انتشار اعلامیه‌ای به همین مناسبت، از بروز این جنایت‌ها نتیجه گرفته است که "جابجانی‌های فریبکارانه مهره‌های رژیم و دل‌بستن به شعارهای توخالی آنها چون "جامعه مدنی" سرابی بیش نیست." این اعلامیه همچنین متذکر شده است که این "دار و دسته واپسگرا و تبهکار" برای حفظ حاکمیت خود "هم دل و هم پیمان مانده و هر آنگاه که احساس خطر کند از هیچ جنایتی رویگردان نیست."

اعلامیه‌های دیگری نیز به امضای افراد - هنرمند یا سیاستگر - منتشر شده‌اند که آنان نیز، از همین ویژگی جدید، به معنای تأکید بر درس آموزی از این حوادث و داشتن تحلیل معینی از حکومت ایران، برخوردارند.

مثلاً می‌توان از اعلامیه‌ای به امضای چند هنرمند - از جمله اسماعیل خوشی شاعر بزرگ تبعیدی و بصیر نصیبی سینماگر و مینا اسدی شاعر - نام برد که در آن نیز، نویسندگان کوشیده‌اند از این جنایت‌ها عبرت آموزی شود. آنها تأکید کرده‌اند که: "سیاست جدید رژیم اسلامی، تظاهر به ایجاد فضای باز است تا دامی دیگر برای ساده‌دلان بگسترند و چنان کند که متوهمان باز هم فریب‌گرگها را بخورند."

جالب است که این موج گسترده تحلیل‌های خشم‌آلود، حتی مفسر سیاسی باتجربه و روشن‌بینی چون مهدی خانبابا تهرانی را هم درامان نگذاشته و نامبرده طی مقاله‌ای که در نمره شماره ۵۱۶ به چاپ رسیده، ضمن تفسیر جنایات اخیر، به این نکته اشاره کرده است که "مردم، با خشم و نفرت از جنایات رژیم و عاملان آن یاد می‌کنند و بیش از پیش از کل نظام فاصله می‌گیرند."

این ویژگی جدید در تحلیل‌های توأم با تأثیر و خشمی که وسیعاً در مواضع ایرانیان خارج از کشور تبارز یافت، گاهی نیز اشکال افراطی به خود گرفتند و برتری آشکار خشم بر منطق را برملا ساختند. برای مثال می‌توان از مقاله‌ای از علی کشتگر نام برد که در آن، نویسنده پس از ذکر اینکه خاتمی دستور شناسایی و دستگیری قاتلان را داده است، می‌نویسد: "این حرف‌ها پیش از اینکه در خدمت حقیقت‌یابی و معرفی جنایتکاران باشد، مانوری هشیارانه برای ایجاد توهم در افکار عمومی و تخریب سیستم جنایتکاری است که قتل داریوش و پروانه فروهر را سازماندهی کرده است."

البته ضعف این استدلال و خشم آگین بودن این منطق را زمانی می‌شود نادیده گرفت که "بیانیه" شخصی به نام فریدون گیلانی در نمره به زیور طبع آراسته می‌شود. نامبرده که یک عضو سابق شورای ملی مقاومت است و تحلیل‌هایش نشان می‌دهد که با پای دل از مجاهدین بیرون آمده، اما سرش هنوز آنجاست، از حوادث خرنین اخیر بهره گرفته تا "همین امروز" دادگاه‌های خلقی‌اش را برپا کند! وی در "بیانیه" شخصی خود می‌نویسد: اگر کسی "حتی ذره‌ای" با خوشبینی‌های کاسبیکارانه تصور کرده باشد که با "خمیه شب بازی‌های انتخاباتی" تغییری در شرایط ایران و "حاکمیت سلاخان" پدید آمده است، "ته فردا" که "همین امروز" باید به مردم ایران پاسخ بدهد که چرا در "توطئه‌ای" برای "ایجاد توهم" شرکت کرده است!!

بدون شک، توسل به این توضیح که خشم و تأثیر ناشی از این حوادث، چنین تفاوت چشم‌گیری در روانشناسی عمومی مردم در داخل و خارج از کشور به وجود آورده است، برای شناخت واقعی این دوگانگی کافی نخواهد بود. عوامل متعدد دیگری همچون نداشتن اطلاع منظم از حوادث سیاسی ایران، ناامیدی از پیروزی جنبشی که دشمنان آن در درون رژیم بسیار پر قدرت ارزیابی می‌شوند، ناشکیبایی در مقابل کندی حرکت این جنبش به جلو، اعتقاد به سازشکاری خاتمی و سرانجام تبلیغات پرسروصدا و در مواردی هوشمندانه نیروهای سیاسی هوادار سرنگونی هم نقش دارند که نه فقط از اشتباهات خاتمی وسیعاً بهره می‌گیرند، بلکه از این آمادگی روانی هموطنان خارج از کشور نیز سود می‌جویند، تا شتاب‌ترین عملیات ایدئولوژیکی خاتمی و دشمنان جنبش دوم خرداد را نیز به گردن همه طرف‌های درگیر بیاندازند و خواهان سرنگونی "همه باهم" شوند.

درست با توجه به همین شرایط است که اهمیت و نقش موضعگیری سازمانهای سیاسی طرفدار تسامح و تساهل در داخل و خارج از کشور، دو چندان می‌گردد. مواضع اتخاذ شده از طرف سه سازمان متشکل در دفتر جمهوری خواهان و همچنین سازمانهای دموکراتی چون شورای هماهنگی تشکلهای دموکراتیک در اروپا، موضعگیری روشننگرانه دفتر ابوالحسن بنی‌صدر برای بر ملا کردن دست جنایتکاران واقعی، موضعگیری رجال سیاسی و روشنفکران و فعالین کانون نویسندگان در ایران و چندین مصاحبه و افشاگری دیگر، حاکی از این واقعیت است که بسیاری از نیروهای سیاسی و متعهد در این جو سنگین، به دور از غوغاسالاری و در کمال متانت، چهره واقعی آمران و عاملان جنایات اخیر را تشخیص داده و به افشای آنان پرداخته‌اند.

کمک‌های مالی دوستان عزیز رسید:

مهربانی از هامبورگ	۲۰ مارک
دوستان اتریش	۲۰۰ مارک
شادی از ایتالیا	۱۰۰ دلار
توفیق	۳۰۰ دلار

خطا در قبال مصدق و بازرگان را تکرار نکنیم!

بابک امیر خسروی

آب و تاب و دادن ابعاد اغراق آمیز به یک اظهار نظر مهندس بازرگان انجام داد. بگذریم از این که گفتار آن رادمرد عملاً کوچک ترین مسامحه در راه فعالیت گسترده علنی و آزاد حزب تراشید. مضمون نبرد "که بر که" معروف از منظر آزادی ایجاب می کرد که از حکومت مهندس بازرگان به گونه نهاد و پایگاه آزادی در درون حاکمیت با قاطعیت حمایت شود. چه ایران می بایست، از همین دیدگاه، به جای شادی از بسته شدن آیندگان، دست به اعتراض می گشود. و به جای توجیه "تئوریک" سرکوب تظاهرات مسالمت آمیز زنان علیه حجاب تحمیلی، به حمایت از آنان برمی خاست و ده ها نمونه دیگر. زیرا آلترناتیو حکومت بازرگان جز استبداد تمامیت خواه نبود که ملت ایران گرفتار آن شد و هنوز از شر آن رهائی نیافته است.

اینک با روی کار آمدن محمد خاتمی در مقام ریاست جمهوری، نیروهای چپ و آزادی خواهان ایران در برابر آزمون بزرگ مشابه دیگری قرار گرفته اند. بدیهی است نه مسائل دوران مصدق و آرایش و توازن نیروها با زمان و اوضاع و احوال حکومت محمد خاتمی یکسان است و نه با دوران حکومت موقت مهندس بازرگان. هریک از این بزنگاه های سرنوشت ساز تاریخی ویژگی های خود را دارد. با این حال گروهی این سه پیکار یکی و همان آزادی و مردم سالاری و حکومت قانون است.

جالب توجه، تجانس و تشابه مصدق و بازرگان با محمد خاتمی از لحاظ اخلاق سیاسی و راه و روش و منش آنهاست. آزادی خواهی و تعهد بی خدشه در قبال آن و قانون مداری، ایرانگرایی، فرهنگ دوستی. برخورداری از روحیه تسامح و مدارا و داشتن سعه صدر. اعتقاد به تحولات آرام و گام به گام و ضد خشونت بودن. این ها همه، از جمله صفات پسندیده و ممتاز هر سه آنهاست. اما قانون گرایی و استقرار حکومت قانون از لحاظی، شاید پراهمیت ترین مشخصه آن ها باشد. این امر به ویژه برای کشور ما که مردم آن همواره با حکومت های خودکامه و زورگو سروکار داشته و حقوق شهروندان مدام بازیچه دست قدرت مداران بوده، بسیار با اهمیت است. در جامعه ای که مردم طی سده ها با چنین "فرهنگی" خو گرفته اند، بدیهی است که رفتار قانون مدار و اصرار برای رعایت قانون از سوی دولتمردانی نظیر محمد خاتمی به آسانی قابل فهم نیست. تمایل عمومی بر این است که حتی کار خوب و نیت نیک نیز از راه زور و اعمال قدرت اجرا بشود!

بدون عنایت لازم به اخلاق سیاسی و فرهنگ و راه و روش محمد خاتمی، آنگونه که در بالا ذکر شد، سیاست گذاری درست و مناسب در قبال او و مسأله حاکمیت جمهوری اسلامی در کیفیت و ترکیب کنونی آن، ناممکن است.

محمد خاتمی یک اصلاح طلب درون نظام جمهوری اسلامی است و نمی خواهد هم جز این باشد. اصالت نقش او هم در همین است. زیرا لازمه تحول آرام و گام به گام به سوی آزادی در رژیم های مشابه جمهوری اسلامی، وجود دولتمردانی از تبار محمد خاتمی در درون آنست. بنابراین نمی توان و نباید انتظاری از محمد خاتمی داشت که خارج از یاورهای بنیادی او و مغایر با فرهنگ سیاسی و راه و منش او باشد. مضافاً آنکه، محمد خاتمی باید برنامه و وعده های انتخاباتی خود را با استفاده از ابزار سیاسی نسبتاً محدودی که در اختیار دارد پیش ببرد. او باید در چارچوب نهادهای قانونی و "قوانین" موجود در جمهوری اسلامی عمل کند که در موارد متعدد، بسیار خودکامه و غیردموکراتیک اند.

با وجود این تنگناها که میدان عمل او را بسیار محدود می کند و با همه مشکل آفرینی های پی در پی جناح راست تمامیت خواه، و صرف وجود محمد خاتمی در مقام ریاست جمهوری و عملکردها، گفتارها و پیام های او، عامل بسیار مهمی در باز ماندن فضای سیاسی کشور و امکان توسعه بعدی آنست وجود همین آزادی های نسبی، تکوین تدریجی جامعه مدنی، فراهم آمدن شرایط حداقل برای فعالیت برخی احزاب، پیش شرط های حرکت جامعه به سوی حکومت قانون و مردم سالاری است. سود آزادی خواهان و چپ های اصلاح طلب در دوام حکومت او و قوام آزادی های شکننده است. زیرا در شرایط کنونی جمهوری اسلامی و تناسب نیروها، جانشین حکومت محمضاتی در صورت ناکامی و شکست او، ناطق نوری ها و سلطه یکنارچه ارتجاع سیاه تمامیت خواه است نه یک بدیل بهتر.

نسل ما در کمتر از نیم قرن، دوبار شاهد خطای سرنوشت ساز چپ ایران بود و هر بار هم توان بسیار سنگینی در از آن برداخت. بار اول به هنگام جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق بود. چپ ایران به جای حمایت از وی که با ارتجاع داخلی و استعمار جهانی در نبردی نابرابر بود، تمام زرادخانه تبلیغاتی و امکانات تشکیلاتی خود را علیه او و در تضعیف حکومت وی به کار انداخت. چپ ایران به دوگانگی در حاکمیت توجه نکرد و با رادیکال بازی و "انقلابی نمایی" فرقی بین شاه و قوام و مصدق نگذاشت. همه را با یک چوب راند و به جایگاه تاریخی دکتر مصدق در پیکار مردم برای آزادی و استقلال ایران پی نبرد. تکرار ماجراهای غم انگیز آن ایام ملال آور است. فقط برای بیان مقصودم، به موردی از موضع رهبری حزب توده ایران در مقطع رستاخیز ملت ایران در سی تیر ۱۳۳۱ اشاره می کنم که در عین حال تزه های متداول امروزی، نظیر "آخوند آخوند است" و "یا همه سرورته یک کریاسند" را در ذهن تداعی می کند.

در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱، روز کناره گیری دکتر مصدق، به دنبال نزاع با شاه، روزنامه نوید ارگان علنی حزب توده ایران با بی تفاوتی نوشت: "مصدق از نظر داخلی متکی به طبقاتی است که نفع آن ها با نفع اکثریت عظیم مردم ایران تعارض دارد ... همین ها هستند که یک روز به دنبال قوام، یک روز به دنبال رزم آرا و یک روز هم به دنبال مصدق انواع جرائم و جنایات را مرتکب می شوند. اردوی غارتگران در ایران یکی است، فقط نقاب ها فرق می کند!" و آنگاه که قوام بر سرکار آمد در سر مقاله روزنامه دژ به جای به سوی آینده در ۲۷ تیرماه نوشت: "نتیجه زد و خورد جناحین هیات حاکمه ایران هرچه باشد پس از چهارده ماه، بار دیگر این حقیقت با کمال وضوح به ثبوت رسیده است که هیچ یک از جناحین و شخصیت های هیات حاکمه، دوست ملت و هوادار منافع او نیست. این ها همه دشمن و مدافع ماشین بهره کشی هیات حاکمه ایرانند ... نخست وزیر آینده هرکه باشد در عزم راسخ ملت ایران دائر بر ادامه مبارزه کوچک ترین تغییری نخواهد داد. هدف نابود کردن ماشین دولتی زنگ زده و فاسد کنونی، طرد طبقات و عناصر استثمارگر، ریشه کن کردن ... و قس علیهذا!

چه کسی جز ارتجاع و استبداد و استثمار از این نابخردی ها و چپ روی ها بهره جست؟ آب به آسیاب کدامین نیروها ریخته شد؟

بار دیگر، در انقلاب بهمن ۵۷، طیفی از چپ ایران با تندروی ها و رادیکال بازی ها و خواب و خیال "انقلاب پی درپی" به بیراهه خود رفتند. اما طیف چپ توده ای، با ملاحظات و جهت گیری های خاص خود، با عمده کردن مصنوعی "خطر امپریالیسم" و حمایت از موضع قاطعانه ضد امپریالیستی "امام خمینی" به جنگ حکومت موقت مهندس بازرگان و "لیبرال" ها رفت. و جانب نیروهای استبدادی تمامیت خواه بالنده را گرفت و به "تئوریزه" کردن خط امام پرداخت. شد آنچه شاهد آن بودیم. چه کسانی باز بیش از توده ای ها هزینه گزاف آن سیاست خانمان برانداز را پرداختند؟

مسأله این جاست که چپ ایران هیچ گاه قدر آزادی های به دست آمده را، که همواره نیز دوام چندانی نداشت و شکننده بود، ندانست. در دوران حکومت دکتر مصدق و حکومت موقت مهندس بازرگان حکیم و توسعه آزادی و نهادینه کردن آن دغدغه اصلی ذهنی چپ نبود و امر آزادی در اولویت قرار نداشت. چپ ایران به این مقوله به گونه ابزار و سکو برای دستیابی به هدف "عالی تر" و "بیشتر" سکوی "بالا تر" می نگریست. زیرا اساس درک ما از آزادی معیوب بود. و گرنه، وظیفه مبرم ما در فردای انقلاب بهمن این بود که برای مقابله با استبداد در حال عروج، تمام هم خود را برای تشکیل جبهه گسترده ای با مشارکت سایر نیروهای آزادی خواه ملی و ملی - اسلامی صرف می کردیم. اضافه بر آن، هشیارانه حکومت موقت مهندس بازرگان را مورد حمایت قرار می دادیم. حمایت از مهندس بازرگان بدین معنی نبود که کار او بی عیب است. به یاد داریم که او حتی پس از فرماندم ۸ فروردین ۵۸، هنوز به استناد قانون سیاه ۱۳۱۰ مخالف فعالیت علنی و آزاد کمونیست ها بود. بدیهی است که ضرورت داشت با این جنبه های نادرست و منفی سیاست و بینش اومخالف می شد و مورد انتقاد قرار می گرفت. کاری که همان وقت رهبری حزب توده با

اشکال برخی ها این است که به دستور مردم در دوم خرداد و انتخابات غیرمنتظره و شگفت انگیز محمد خاتمی در رقابت با نامزد مورد حمایت کل نظام، بها و وزنی بیش از توان و برد آن دادند و کار را تا حدی تمام شده گرفتند و دچار خوش باوری زیاد شدند. آنان به مشکلات محمد خاتمی کم بها دادند. به همین جهت در برابر کندی پیشرفت برنامه توسعه سیاسی او و مشکل آفرینی ها و کارشکنی های جناح راست، دچار یاس و نا امید و افسردگی شده و یا دوباره "رادیکال" شده اند! حال آنکه آنچه رخ داد قابل پیش بینی بود. ما از همان فردای انتخاب ریاست جمهوری در این باره هشدار دادیم. در همان اعلامیه شورای مرکزی به تاریخ ۴ خرداد ۷۶ در خطاب به هم میهنان، به روشنی تاکید شده بود که: "انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری پایان کار نیست. ساختار جمهوری اسلامی دست نخورده باقی است. لذا از هرگونه توهم ذاتی باید پرهیز نمود. روی کار آمدن خاتمی با حمایت بسیار گسترده مردم فقط آغاز دوران نویسی از پیکار مردم برای آزادی و حاکمیت ملت است. برنامه خاتمی بر بستر همین جمهوری اسلامی با عوامل باز دارنده متعددی، نظیر رهبر مذهبی، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، شورای مصلحت نظام و نیروهای فشار متعدد دیگر، پیش رفتنی است. تنها حضور فعال و پیکار مستمر مردم و اعمال فشار دانشی ضامن تحقق برنامه ها و وعده های انتخاباتی خاتمی ... و عامل قطعی برای خنثی کردن کارشکنی ها و مشکل آفرینی های پایان ناپذیر است."

بازندگان دوم خرداد از ماه ها پیش برای جبران شکست خود، استراتژی جامعی علیه حکومت محمد خاتمی و آزادی و آزادی خواهان تدارک دیده و آتی از تحریک و توطئه دست برداشته اند. مگر فراموش شده که آیت الله احمد جنتی روی کار آمدن محمد خاتمی را "آبله مرغان" انقلاب نامید و وعده داد که برطرف خواهد شد! بحران سازی های سیاسی پی در پی نظیر ماجرای دستگیری و محاکمه شهرداران تهران، دستگیری و محاکمه کراسچی، استیضاح و برکناری وزیر کلیدی کشور و تهدید به استیضاح سایر وزرا، جنجال بر سر مساله سلمان رشدی، دستگیری تعدادی از روزنامه نگاران و تعطیل نشریه های متعدد و محاکمه آن ها، حمله به گروه های دانشجوئی و تظاهرات دانشجویان و اینک اوج خسوت گری به صورت ترورهای سیاسی، حلقه های سلسله زنجیر واحدی اند.

بی گمان قتل فنجیع داریوش و پروانه فرور در فردای حمله اوپاش حزب الهی به اتوبوس گردشگران آمریکائی و تظاهرات ضد آمریکائی طلاب کفن پوش در قم، تظاهرات حزب الهی ها در نماز جمعه علیه رابطه با آمریکا و اینک قتل نویسنده و شاعر مبارز محمد مختاری و محمد جعفر پوینده و مرگ مشکوک مجید شریف، تنها برای ارعاب آزادی خواهان و روشنفکران و ایجاد جو رعب و خفقان نیست. انگیزه اصلی کارگردانان آن عاجز و بی اعتبار کردن حکومت خاتمی و هیچکاره نشان دادن او در انظار مردم و جهانیان و سایوس کردن جوانان و سازندگان حساسه دوم خرداد است. ارتجاع حاکم می خواهد با تشدید بحران سیاسی و اقتصادی، خاتمی را به بن بست بکشاند و مجبور به کناره گیری سازد.

آیا این همه رویداد تلخ و طغیان برانگیز کافی برای دیدن این حقیقت نیست که در اوضاع و احوال کنونی، سرنوشت آزادی در ایران با فرجام حکومت محمد خاتمی پیوند خورده است؟ چه های آزادی خواه و همه آزادی خواهان ایران باید حساب جناح راست تمامیت خواه را از حساب حکومت محمد خاتمی جدا سازند و آتی از خصلت دوگانه حاکمیت غافل نمانند. آن ها می باید بی اعتنا به تهمت زنی ها و هوجمی بازی های افراطیون چپ و راست، حمایت خود را از برنامه توسعه سیاسی - فرهنگی محمد خاتمی و تلاش های او برای برقراری حکومت قانون اعلام بدارند و صدای خود را به جهانیان برسانند. هم اکنون فضای خارج کشور در قبال افراطیون است و آنچه کمتر بژواک دارد صدای آزادی خواهان و طرفداران تحول آرام و مسالمت آمیز است. این طیف باید با زبان و فرهنگ سیاسی خود، بیش از سایر طیف های سیاسی در برپائی کارزار دفاع از حقوق شهروندان و روشنفکران و آزادی خواهان ایران که مورد تجاوز قرار می گیرند اقدام کند و افکار عمومی جهانیان به ویژه سازمان های بین المللی حقوق بشر و دولت های بزرگ و مجلس اروپا را به یاری رزمندگان آزادی در ایران جلب نماید. زیرا این گونه اقدامات قبل از هر چیز، انجام یک وظیفه مهم انسانی و آزادی خواهانه است که می باید در هر شرایطی و فارغ از هرگونه ملاحظات و مصلحت اندیشی های سیاسی صورت بگیرد. اضافه بر آن، مشارکت در پیکار نیروهای آزادی خواه درون کشور و در ذات خود حمایت از حکومت محمد خاتمی در برابر جناح راست انحصارطلب است. این جنبه از برخورد ما به موضوع می باید به روشنی و صراحت در

اعلامیه ها و موضع گیری های ما منعکس شود تا از برخورد یکپارچه به کل رژیم اجتناب گردد.

شاید نیاز به گفتن نباشد که حمایت اصولی ما از برنامه توسعه سیاسی - فرهنگی محمد خاتمی و حکومت وی در اوضاع و احوال کنونی و در نبردی که جریان دارد، بی قید و شرط نیست. موضع ما به صراحت در قطعنامه سیاسی کنگره چهارم حزب دموکراتیک مردم ایران به نحو زیر قید شده است: "حمایت از هر گام حکومت در جهت باز شدن فضای سیاسی، برقراری حکومت قانون و کوتاه کردن دست گروه های فشار و اخلال گران "حزب الهی"، پشتیبانی از اقدامات دولت در جهت بهبود زندگی مردم و رفاه عمومی، سالم سازی مناسبات بین المللی. در برابر، انتقاد و موضع در قبال هر سیاست و عملکرد حکومت که مغایر با منافع مردم و آزادی باشد". مضافا آنکه ما در موارد مهمی، نظیر موضوع ولایت فقیه، جدائی دین از دولت، حقوق زنان با جناح رئیس جمهور و نیروهای اصلی پشتیبان او اختلاف نظر داریم. طراحی درست و منطقی این موارد و انتقادات به جا را برای پیشبرد پیکار مردم در جهت خواست های دموکراتیک و حتی تقویت موقعیت حکومت محمد خاتمی و تحقق برنامه های توسعه سیاسی او مفید و ضروری می دانیم. منتها کوشش ما بر این است که سیاست و موضع گیری ما آنچنان هشیارانه باشد تا طرح انتقادات و اختلاف نظرها، تا هنگامی که محمد خاتمی پابرجا در موضع مثبت کنونی خویش است، به مساله عمده بدل نگردد و ناهمسازی های بنیادی و تناقضات ما و مردم ایران با اردوی نیروهای راست تمامیت خواه در سایه قرار نگیرد.

ما به تنگناها و محذورات محمد خاتمی که ناشی از موقعیت او در مقام ریاست جمهوری "جمهوری اسلامی" است و از پایبندی و تعهد او نسبت به قانون اساسی و رعایت موازین قانونی برمی خیزد، واقفیم. لذا با آنکه برخی موضع گیری های او را نمی پسندیم و موافق نیستیم، اما درک می کنیم. با این حال مواردی پیش می آید که به نظر می رسد محمد خاتمی از این چارچوب ها فراتر می رود. به طور مثال می توان به اظهار نظر او در رابطه با ترور اسداله لاجوردی اشاره کرد. آنجا که محمد خاتمی از قصاب اوین با عنوان "سریاز وفادار اسلام و انقلاب" یاد می کند. چگونه ممکن است خاتمی منادی اسلام و انقلابی باشد که لاجوردی ها سرایان وفادار آند؟ تردیدی نیست که این گونه اظهار نظرها، که الزام آور هم نیست، چهره فرهنگ نما و فرهیخته او را تیره می کند و به اعتبار سیاسی او لطمه وارد می سازد. ما چنین موضع گیری های محمد خاتمی را تبیح می کنیم اما به روال دیگران از آن پیراهن عشان نمی سازیم و الم شنکه راه نمی اندازیم. نمونه دیگر موضع او در انتخابات مجلس خبرگان است. من این را درک می کنم که محمد خاتمی در مقام ریاست جمهوری اسلامی، به ویژه زیر فشار سایرین، ملزم به دعوت از مردم برای شرکت در انتخابات مجلس خبرگان بود. به ویژه آنکه هم زمان از نبود شرایط دموکراتیک لازم برای شرکت همه طیف ها انتقاد کرد و روز رای گیری هم آن را تکرار نمود. اما محمد خاتمی در فراخوان خود از این حد فراتر رفت و متأسفانه با تحریف واقعیت، "ولایت فقیه" و اختیارات بی حد و حصر و غیرقابل کنترل او را چیزی مشابه روسای دولت ها در دموکراسی های غربی جلوه میدهد و این "امتیاز" را هم به آن می افزاید که "رئیس دولت" در جمهوری اسلامی اضافه بر اختیارات ناشی از قرارداد اجتماعی (به روال غرب) ، "منتسب به وحی و مورد امضای خدا" نیز هست! بدیهی است که این حرف ها را دیگر نمی توان به حساب و صرف ملاحظات عمومی و الزامات اجتناب ناپذیر ریاست جمهوری گذاشت. این گونه اظهارات پژواک تناقضات بینش محمد خاتمی با تمام فضیلت های اوست. پی آمدهای بازدارنده آن در تحولات آتی کشور، اگر به سوی آزادی بیشتر و مردم سالاری و حاکمیت ملت فرا رود با شدت بیشتر بروز خواهد کرد و یک سویه خواهد شد. اما از آن روزها فاصله بسیار داریم و با تهاجم گستاخانه ای که اخیرا جناح ارتجاع انحصارطلب آغاز کرده است، حتی سرنوشت نزدیک شخص خاتمی نامعلوم است. لذا دور از عقل سلیم است که تاکتیک امروزی خود در قبال محمد خاتمی را بر پایه فرضیه ها و تناقضات احتمالی آینده تنظیم کنیم.

آنچه در لحظه کنونی اهمیت دارد، اساس برنامه توسعه سیاسی - فرهنگی او و نقش او در پیکاری است که هم اکنون برای باز شدن فضای سیاسی، تامین و تحکیم آزادی های شکننده و برقراری حکومت قانون و کوتاه کردن دست نیروهای فشار و تشنج زدانی در سطح جهانی، جریان دارد. بر پایه و اساس واقعیت های امروزی جامعه ماست که باید سیاست گذاری کرد و موضع گرفت.

نیم قرن پیکار خستگی ناپذیر در راه آزادی و استقلال میهن

نشریه راه آزادی به مناسبت قتل ناجوانمردانه داریوش فروهر مبارز کهنسال راه آزادی و استقلال میهن، مطلب زیر را تهیه کرده است که به اجمال نظری است به بیش از نیم قرن مبارزه خستگی ناپذیر او علیه استبداد و زورگویی در رژیمهای شاهی و اسلامی.

داریوش فروهر در هفتم دی ماه ۱۳۰۷ در شهر اصفهان به دنیا آمد. از کودکی درس ایرانلوستی و ملی گرایی را در دامن پدرش سرهنگ صادق فروهر آموخت که به نوشته احمد انواری "از افراد زمان مشروطیت بود و بعد از شهریور ۲۰ به اتهام همکاری با آلمانی ها به اتفاق سرلشگر زاهدی دستگیر شد". داریوش فروهر از پانزده سالگی، هنگامی که دانش آموز دبیرستان ایران شهر تهران بود، همراه با سایر دانش آموزان و دانشجویان دانشگاه تهران پای به میدان مبارزه سیاسی گذاشت. فروهر طی سال های ۱۳۲۸ - ۱۳۲۷ که دانشجوی دانشکده حقوق بود، شقیته دانشجویان ملی گرای افراطی پان ایرانیست می شود که برای "ایران بزرگ" و اتحاد مجدد "فلات ایران" زیر یک پرچم تبلیغ می کردند. در سال ۱۳۲۶ همراه با آملی تهرانی و پزشکیور حزب پان ایرانیست ها را پایه گذاری می کند.

با اوج جنبش ملی شدن صنعت نفت، داریوش فروهر به صف طرفداران سرسخت دکتر مصدق می پیوندد و تا پایان عمر پرافتخار خود به راه مصدق وفادار می ماند. در این مرحله است که اول آبان ماه ۱۳۳۰ داریوش فروهر از گروه پان ایرانیست ها ("مکتب") جدا می شود و حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم را پایه گذاری می کند.

در فروردین ماه ۱۳۲۹ برای اولین بار به مدت کوتاهی زندانی می شود. همان سال در آذرماه به هنگام حکومت سپهبد رزم آرا دویاره بازداشت می شود. از این تاریخ یک پای او در زندان و پای دیگر در خانه و مخفی گاه است و هرگز آرام نمی گیرد و از مبارزه دست بر نمی دارد.

داریوش فروهر از پایه گذاران سازمان دانشجویان ملی است که در مقابل سازمان دانشجویان دانشگاه تهران تشکیل گردید و رهبری آن در دست توده ای ها بود، آن سال ها این دو سازمان سخت در مقابله باهم و در تعارض با یکدیگر بودند.

فروهر با زوری فعال و پرشور مصدقی ها طی سال های اوج جنبش ملی شدن صنعت نفت بود. در سی تیر ۱۳۳۱ او را در صف مقدم حزب ملت ایران در تظاهرات خوتین میدان بهارستان که در نزدیکی مقر حزب بود مشاهده می کنیم. در روزهای ۲۹ و ۲۶ تیرماه ۳۲، پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، فروهر پیشاپیش تظاهرات خیابانی مردم و بسیار فعال در به زیر کشیدن مجسمه های رضاشاه قرار دارد.

روز ۲۸ مرداد، هنگامی که در میدان بهارستان برای دعوت مردم به مقاومت در برابر اوپاش روی کرسی می رود مورد هجوم وحشیانه کودتاچیان قرار می گیرد. پیکر نیمه جان او را به بیمارستان نجمیه رسانند. پس از زدن ۳۰ بخیه بر سر چاک چاک خورده اش، شبانه او را فراری می دهند و پنهانش می کنند.

رژیم کودتا برای دستگیری او جایزه تعیین می کند و بالاخره در دیماه ۳۲ دستگیر می شود. داریوش فروهر در مرداد ۱۳۳۳ از زندان آزاد می شود و به قشم تبعید می گردد. هم زمان با انعقاد قرارداد "امینی - پیچ" به تهران باز می گردد و مسئولیت تشکیلات "نهضت مقاومت ملی" برعهده او گذاشته می شود. در اعتراض به قرارداد کنسرسیوم تظاهرات خیابانی متعدد و پراکنده برپا می کند و برای چندمین بار همراه یارانش به زندان می افتد. پس از آزادی از زندان بار دیگر در نوروز ۱۳۳۵ در مقطع انعقاد پیمان نظامی بغداد و انتخابات دوره ۱۹ مجلس به زندان می افتد. سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ دوران فعالیت زیرزمینی فروهر است.

داریوش فروهر، این مبارز خستگی ناپذیر، بار دیگر در هشتم خرداد ۱۳۳۸ هنگامی که با گروهی از دانش آموزان و دانشجویان و کارگران دیدار داشت، بازداشت می شود. ۱۸ ماه پس از زندان، ارتشید هدایت از سوی شاه به فروهر پیشنهاد می کند که از ایران خارج شود و پاسخ او این است: "زندان را به خروج از وطن ترجیح می دهم". در کتاب احزاب سیاسی ("اسناد لانه جاسوسی") به نقل از دکتر فریلون تقی زاده برادرزاده سیدحسن تقی زاده و عضو حزب ملت ایران گفته است که هربدا به داریوش فروهر پیشنهاد می کند که پست مشاور حقوقی هریک از وزارتخانه ها را که بخواهد به او می دهد، مشروط بر این که از مخالفت خود صرف نظر کند. داریوش فروهر آن را رد می کند.

در سی ام تیرماه ۱۳۳۹ هنگام تشکیل جبهه ملی دوم، داریوش فروهر که هنوز زندانی است به عضویت شورای مرکزی برگزیده می شود. در آبان ماه همان سال از زندان آزاد می شود. درست دو ماه پس از آزادی، درحالی که از سوی جبهه ملی نامزد

نمایندگی مجلس شورا بود، باز در ۱۷ دیماه ۳۹ به زندان می افتد و تا ۲۵ فروردین ۱۳۴۰ در زندان بسر می برد.

داریوش فروهر در سوم اردیبهشت ۱۳۴۰ با یکی از فعالان جسور جنبش دانشجویی، پروانه اسکندری ازدواج می کند. در شامگاه ۲۹ تیرماه ۱۳۴۰، هنگامی که به همراه شخصیت های روحانی و سیاسی برای یادبود شهیدان ۳۰ تیر رفته بود، بازداشت می شود و به زندان می افتد. پس از آزادی از زندان در دی ماه ۱۳۴۱، در نخستین کنگره جبهه ملی شرکت می کند و همراه با نمایندگان بازاریان و دانشجویان گروه اقلیت را تشکیل می دهد. اما دکتر مصدق از احدآباد، دیدگاه های آن ها را مورد تایید قرار می دهد. در مقطع انقلاب سفید و همه پرسی ۶ بهمن در پی تظاهرات و میتینگ هایی که از سوی فروهر هدایت می شد در نیمه اسفند ماه باز دستگیر و راهی زندان می شود.

داریوش فروهر از جمله رهبران جبهه ملی است که از درون زندان قیام ۱۵ خرداد را مورد حمایت قرار داد و آن را نقطه عطف در پیکار رهائی بخش ملت ایران اعلام کرد. در شهریور ۱۳۴۲ از زندان آزاد می شود و طرح مبارزاتی تحت نام "استادگی و کوشش" را برای بازسازی تشکیلات برای مقابله با استبداد تلویزی می کند و هم زمان با دکتر مصدق در احدآباد مکاتبه می کند و از راه جوشی می طلبید. رهنمودهای دکتر مصدق به ملتیز متحجر به تشکیل جبهه ملی سوم می شود.

داریوش فروهر در شهریور ۱۳۴۳ به خاطر فعالیت های ضد رژیم می همراه با گروهی از هم زمان دستگیر می شود و برای بار چندم راهی زندان می شود. به واقع زندان خانه و کاشانه دوم فروهر شده بود. او محاکمه و به سه سال زندان محکوم می شود. در سال ۱۳۴۹ در اعتراض به واگذاری پوچین به اعراب داریوش فروهر با انتشار اعلامیه ای جناسازی بحرین از ایران را شدیدا محکوم می کند. پاسخ رژیم دستگیری او در ۱۷ فروردین همان سال و سه سال زندان است!

فروهر در نوروز ۱۳۵۲ از زندان آزاد می شود و بلافاصله مبارزه را از سر می گیرد. در سال ۵۶ نامه سرکشاده جسورانه ای را همراه با دکتر سنجابی و دکتر شاپور بختیار خطاب به شاه منتشر می کنند که در زمان خود انعکاس گسترده ای یافت و نقش مهمی در گسترش مبارزات آزادیخواهانه مردم داشت. در مراسمی که به مناسبت عید قربان از سوی بازاریان و اصناف در باغ گلزار کاروانسرا سنگی برگذار شده بود، به دنبال حمله کماندوهای گارد سلطنتی داریوش فروهر از ناحیه سر به سختی آسیب دید و مدتی در بیمارستان بستری شد. در ۷ اردیبهشت ماه خانه او به وسیله مأموران ساواک بمب گذاری شد. رژیم شاه حتی در آستانه سقوط، از آزار داریوش فروهر باز نایستاد. در ۲۶ آبان ماه ۵۷ همراه با دکتر سنجابی به مدت ۲۶ روز زندانی شد. بامداد ۲۶ دیماه ریز خروج شاه از ایران، داریوش فروهر برای دیدار آیت الله خمینی راهی پاریس شد. این اولین باری بود که به او اجازه خروج از کشور داده می شد. فروهر همراه با آیت الله خمینی به ایران بازگشت.

در دوران حکومت موقت مهندس بازرگان، در پست وزارت کار، در تنظیم قانون کار، راه انناختن کارخانه ها و کارگاه ها، ایجاد صندوق وام کارگری، تهیه طرح بیمه کار، تعیین حداقل دستمزد گام های ارزنده ای برداشت. فعالیت های او در این زمان در جهت حل مسالمت آمیز مساله کردستان از کارهای پرارزش ولی ناتمام مانده است. داریوش فروهر نامزد انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری بود اما موفقیت چندانی نداشت.

داریوش فروهر در سال ۱۳۶۰ در جمهوری اسلامی به زندان افتاد. به نوشته "کتابچه حقیقت" نورالدین کیانوری از طریق اطلاعاتی که از سوی یک عامل نفوذی حزب توده در درون حزب ملت ایران درباره فعالیت های او در ارتباط با بختیاری ها به دست آورده بود، آن اطلاعات را به طور کامل در اختیار مقامات دادستانی جمهوری اسلامی قرار می دهد و موجب این دستگیری می شود.

داریوش فروهر در سالهای جنگ ایران و عراق و دوران خفقان مطلق فعالیت سیاسی چندانی نداشت. با پایان جنگ و باز شدن مختصر فضای سیاسی، دوران جدیدی از فعالیت سیاسی و انتقادی داریوش فروهر از رژیم حاکم جمهوری اسلامی از طریق مصاحبه های رادیویی، پیام ها و فراخوان های جسورانه آغاز شد.

در سالهای اخیر داریوش فروهر دست به تلاش های فراوانی در جهت اتحاد نیروهای سیاسی زد و موفقیت های کمی نیز به دست آورد. ولی هنوز دور از آرزوهایی بود که دژخیمان و نیروهای که دگراندیشان را به زیان بریدن و گردن زدن تهدید می کردند، در روز شنبه ۳۰ آبان ۱۳۷۷ داریوش فروهر را همراه با همسر و رفیق زندگی و یار مبارزاتی او پروانه اسکندری به وضع فجیع و نفرت انگیزی کشتند و فریاد او را که صدای یک ملت مظلوم و طالب آزادی بود، برای همیشه خفه کردند. پادش گرامی باد!

مبانی استراتژی امنیت ملی و جامعه مدنی

بهار زنده رودی

اگر لاریجانی که از قضا با ریاضیات سروکار دارد و ریاضیات نیز تعریف دقیق می طلبد مفهوم امنیت ملی را با مفهوم "امنیت ملی" توضیح می داد، تعریف دقیق کرده بود، چرا که براساس مقدمات و نتایج یا به بیان منطقی صغرا و کبری او این مواضع مقولاتی در استراتژی ملی فقیه است نه استراتژی ملی.

لاریجانی به صراحت این موضوع را تشریح می کند: "اشکال و اساس" تئوری حکومتی عملی اسلام" در مفهوم اسلامیت است، ممکن است انسان کشوری مانند سوئیس را ببیند که همه چیزش مرتب و تمیز و منظم است. مردم در آرامش و نظم به کارهای جلی مشغولند. سپس با خود بگوید: این مملکت اگر احکام اسلام را اجرا نماید، یعنی مظاهری حجابی و فساد نباشد، مدارس اسلام و مقدمات آن را تعلیم دهند، فقها در اجرای احکام نظارت کنند، در آن صورت یک کشور ایده آل اسلامی می شود. به نظر من لب تئوری فوق الذکر اینست در حالی که ملاک اسلامیت جامعه و حتی فرد در ولایت است، صریح بگویم، ممکن است در کشوری مشکلات و کمبود و نقصهای فراوانی باشد، لیکن سیستم ولایت درست باشد، مسلم است در آن کشور نظام حقیقی اسلامی وجود دارد. آیا این نظم و حفظ ظواهر شرعی امثال اینها همه فرعی هستند، تئوری ام القریا تماما مبتنی بر اندیشه ولایت حقیقی اسلامی است."

مطابق این تئوری صورت انقلاب و دفاع از امت اسلام که امت واحدی است با اصل ام القریا عجین است اگر با این ترتیب وجود ام القریا در معرض خطر قرار گیرد همه چیز فدای آن! بیان لاریجانی کمتر به تفسیر و توصیف نیازمند است، آنچه هست، همه حفظ و "امنیت ملی" است و دیگر هیچ. هر اندیشه و هر حرکتی که در چارچوب تحکیم قدرت ولی امر یا فقیه حرکت نکند از منظر این پروژه اقدام علیه امنیت کشور محسوب می شود و بایستی با آن برخورد شود. بر پایه چنین درکی است که در حوزه داخلی و خارجی، تمامی ظرفیت و انرژی کشور می بایست مصروف حوزه هائی شود که بیشتر نظامی است. تا اولاً در حوزه داخلی "ولی فقیه" از تعرضات داخلی مصون بماند، و در حوزه خارجی نیز با بسیج نیروها این وظیفه را دیگر مسلمین انجام دهند.

او می گوید: "از آنجائیکه دفاع از ام القریا وظیفه همه امت اسلامی است، باید برنامه آماده سازی و سازماندهی نیروها را به مردم ایران محصور نمود، بلکه برای استفاده از تمام آحاد ملت در سرتاسر بلاد اسلامی طرح و برنامه و اقدامات لازم را انجام داد."

لاریجانی بر این باور است که می تواند در جهان چند قطبی این پروژه را دنبال کند او می نویسد: در اوائل قرن ۲۱ شاهد حداقل چهار قطب جهانی خواهیم بود" و او آنرا فرصتی برای تحقق جامعه ولایتی می پندارد.

جامعه ملی - اسلامی و امنیت ملی

در نوشتارهای قبل یادآور شدیم که، در این پروژه، دولت و نقش آن به مثابه تعیین احساسات ملی از اهمیت ویژه ای برخوردار است، و بر این پایه، تأمین امنیت از رهگذر دولت انجام می گیرد. گفتیم که رویکرد رفسنجانی، و جناح کارگزاران سازندگی به امیرکبیر از این متدلوژی برخوردار با پدیده نشأت می گیرد. در حوزه تئوریک هنوز نوشته منجمی ارائه نشده است. اما برخی از صاحب نظران که البته آنان در چارچوب حکومتگران نیستند، در این زمینه مطالبی را عرضه داشته اند.

لازم به تذکر است، اگر من آنها را در پروژه جامعه ملی - اسلامی قرار می دهم، به منزله این نیست که آنان با "کارگزاران سازندگی" در ارتباط سازمانی هستند، من بیشتر در تلاش ترسیم ایده هائی هستم که به هم نزدیک می باشند و شاید از طریق این مدل سازیها بتوان مسائل را بهتر فهمید. از جمله دست اندرکارانی که نظریه هائی را در این مورد عرضه کرده اند می توان از چنگیز پهلوان و هوشنگ امیراحمدی نام برد.

پهلوان با بیان پروژه حوزه تمدنی می نویسد: "حوزه تمدنی در اساس باید خود به فکر پاسداری و حراست دست آوردهایش باشد و برای پاسداری از حوزه تمدنی مشترک این منطقه به ویژه با جان بخشی به آن باید در جستجوی شکلهایی از همکاری برآید که هم خصالت ماندگار داشته باشد و هم آن که هماهنگ با واقعیت های موجود و توان کشورهای شرکت کننده طراحی شوند. طرحهای دراز مدت نیازمند سرمایه گذاریهای عظیم هستند و از

در نوشتارهای قبل کوشیدیم، سه پروژه فعال صحنه سیاست ایران امروز را از هم تفکیک کنم. این سه پروژه عبارت بودند از: جامعه ولایتی، جامعه ملی - اسلامی، جامعه مدنی. آنگاه در حوزه های فلسفه سیاسی، حقوق، فرهنگ و مبانی توسعه هریک را بطور فشرده و کوتاه از خلال متون آنها تفسیر و تشریح کردم، اینک به مبانی استراتژی امنیت ملی و جامعه مدنی می پردازم.

جامعه ولایتی و امنیت ملی

لاریجانی جزوه ای دارد به نام "مقولاتی در استراتژی ملی". او آنچنان که نوشتیم، مبانی فلسفه سیاسی خود را برعنصر "تکلیف" یا "وظیفه" می گذارد و می نویسد:

"تفکر سیاسی مبتنی بر وظیفه یک امر مصلحتی نیست، بلکه تمام شئون زندگی فرد و اجتماع انسان را در برمی گیرد". او سپس در ادامه بحث خود می نویسد: "هیچ مسلمانی با حکومت اسلامی نمی تواند در عسالم بحث فرضی مخالف باشد، لیکن نکته اصلی در اینست که مهمترین وظیفه شرعی، تلاش برای استقرار و سپس حفظ حکومت اسلامی است."

او براساس آرای آیت الله خمینی می نویسد: "مطابق نظر حضرت امام، پس از استقرار نظام شرع، حفظ آن وظیفه می شود، اینهم از اصولی است که در عمل نتایج بسیار مهمی در بردارد. البته این قضیه را می توان بر یک مبناهی محکمی استوار ساخت که آنرا من تحت عنوان تئوری ام القریا نامیده ام."

لب مطلب در تئوری ام القریا اینست که اگر کشوری در میان بلاد اسلامی ام القریا دارالسلام شد به نحویکه شکست یا پیروزی آن، شکست و پیروزی کل اسلام به حساب آید، در آنصورت حفظ ام القریا برهر امر دیگری ترجیح می یابد. البته حفظ ام القریا به معنی کامل کلمه است، نه حفظ جغرافیایی یک کشور مثلاً حفظ یک نظام کامل حکومتی که شامل تمامیت ارضی و نظام حکومتی خاص می باشد که به سبب آن ام القریا شده است.

لاریجانی که می گوشتد مبناهی ایدئولوژیک بسازد متهم به پراگماتیسم سیاسی می شود. او می نویسد:

"یاری حق تنها هدف است، اما کدام یاری بهتر از حفظ پایگاه حق. گاهی برای حفظ ام القریا باید با برخی دولتها علیرغم فسادشان رفتاری ملایم داشت و اینهم برای "ولی امر" از زهر تلخ تر خواهد بود اما برای حفظ ام القریا جام زهر را نیز می توان نوشید."

تئوری ام القریا لاریجانی بر سه رکن استوار است که آن عبارتند از:

- ۱- موقعیت ایران در جهان اسلام
- ۲- امنیت ایران (دفاع مؤثر)
- ۳- آبادی ایران (توسعه)

او در مورد رکن اول می نویسد که:

"ما رسالتی دینی و مسئولیت اسلامی داریم که ایران را به عنوان ام القریا حفظ کنیم، نه اینکه ایران را به یک منطقه جغرافیائی تنزل بدهیم و بعد برای حفظ آن بکوشیم. اگر حفظ ام القریا خرجی هم داشته باشد مهم نیست، این از همان مقوله خرج اسلام است، لذا در استراتژی ملی، ما، باید به عنوان یک رکنی اساسی، رهبری ما در جهان اسلام و دفاع از کل جهان اسلام مطرح و مدنظر باشد."

در واقع مفهوم ملی و امنیت به گونه ای که لاریجانی می فهمد، چیزی جز نظام جمهوری اسلامی تحت رهبری "فقیه" نیست.

او می نویسد:

"ریشه امنیت در حفظ اصل، اصل یک نظام است. نظام مانند یک بدن دارای حیثیتی مادی و همچنین حیثیت معنوی است. حیثیت مادی نظام در سرزمین جغرافیائی، نژاد، زبان و امثال این امور ظاهر می گردد، لیکن حیثیت معنوی نظام در قانون اساسی و در تفکر حاکم ظهور می کند. حال تهدید یک نظام حقیقتاً می تواند تهدید هریک از این دو حیثیت باشد، گاه دشمن حمله نظامی می کند و بخشی از سرزمین کشور را اشغال می نماید، این تهدید حیثیت مادی نظام است. اما گاه دشمن دیده نمی شود و کسی صحبت از مرز و بوم نمی کند، لیکن حیثیت معنوی نظام مورد تعرض قرار می گیرد در هر دو حالت می گوئیم نظام مورد تعرض قرار گرفته است ... غیر از امنیت داخلی، سیاست دفاعی و سیاست خارجی در رکنی عمده امنیت ملی به حساب می آیند."

این گذشته با منافع مختلف در منطقه جهان برخورد پیدا می کند، اگر در این منطقه یک سیاست محوری شکل نگیرد، در آن صورت آن چه امروز به نام کشورهای آسیای مرکزی شهرت یافته اند تبدیل به محل تلاقی نتایج گوناگون خواهند شد و در نهایت نقش تمدنی در خور توجهی نخواهند داشت.

این سیاست محوری باید مبتنی بر یک قدرت منطقه ای پایدار باشد و مبتنی بر اندیشه های آرمانخواهانه و طرحهای اجرایی دراز مدت، حال پرسش این است که کدام کشور می تواند این سیاست محوری را طراحی کند یا بهتر بگوئیم "این سیاست محوری چیست که باید اجرا شود، تنها کشوری که درحال حاضر در میان کشورهای شرکت کننده در طرح بازسازی تمدن داری نقش تعیین کننده است، بی تردید کشور ایران است."

پهلوان معتقد است عوامل گوناگون، حوزه تمدن ایرانی را به هم می پیوندند و او آثرا زبان فارسی به عنوان زبان علمی و میانجی در منطقه برمی شمرد. و نتیجه می گیرد که تفکر شکوفا و پاینده تمدن ایرانی در یک زبان مرکزی می تواند به کمال برسد و این چیزی نیست که بتوان از آن به خاطر ملاحظات سیاسی روز چشم پوشید.

پهلوان حوزه تمدن ایرانی را شامل منطقه جغرافیایی وسیعی می داند که کشورهای چون افغانستان و پاکستان را شامل می شود، ایران فعلی را در خود جای می دهد و از اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس و نواحی ساحلی آنها در هر دو سو، خود را به قفقاز و دریای سیاه می رساند.

پهلوان که می خواهد، از یک ساختار ملی به یک ساختار منطقه ای حرکت کند، می نویسد: "ما باید خود را موظف بدانیم که در همکاری منطقه ای برای حوزه تمدنی خود اولویت قائل شویم. محور بعدی موقعیت حوزه تمدنی، در چارچوب آسیا، یعنی ما وارد همکاری آسیائی می شویم."

به جز "چنگیز پهلوان" که در طرحش برای یک "ساختار منطقه ای" بر عنصر تمدنی تاکید می ورزد، هوشنگ امیراحمدی، بر وجه اقتصادی این هم پیوندی استراتژیک در امنیت ملی تاکید می کند. او در پایان مقاله اش که در نشریه گفتگو شماره ۱۲ نگاشته است می نویسد:

"تعمیر ایران به سیاست شرقی، نقشی را که سایر قطب های اقتصادی جهان می توانند در توسعه این کشور ایفا کنند نادیده می گیرد. این سیاست همچنین بر پایه ارزیابی نادرستی از قدرت و استقامت افتخارغرب طراحی شده است، مشکل بتوان تصور کرد که سیاست شرقی ایران پاسخ نیازهای کشور را در زمینه انتقال تکنولوژی، سرمایه گذاری خارجی و بازار برای تولیدات صنعتی اش بدهد. به این اعتبار و از آنجا که منافع ملی ایران در گرو توسعه و صنعتی شدن است، این سیاست به احتمال زیاد نخواهد توانست پاسخگوی نیاز ایران در حفاظت از امنیت ملی و پیشبرد منافع ملی اش باشد، همچنین این سیاست، توجهی به همبستگی و استحکام در پیوند میان بازیگران اصلی در حوزه اقتصاد جهانی نداشته و به نحوی غیرارادی به شناسائی شدن ایران با نیروهای پراکنده جهانی خواهد انجامید. سیاست شرقی ایران اگر با سیاست غربی همراه نشود تا به توازن برسد، کشور را در موقعیت آسیب پذیری نسبت به مخاطبین شرقی خود قرار خواهد داد."

اگر پروژه دولت ملی - اسلامی بتواند، در تعیین استراتژی ملی - منطقه ای خود، از ائتلاف خود با پروژه جامعه ولاتی رهائی یابد، در مقابل این دو انتخاب است که عنصر تمدن را عمده گیرد و وارد فضای آسیائی شود و یا بر عنصر اقتصاد یا بفشرد و در هم پیوندی با غرب و به ویژه آمریکا قرار گیرد. هرکدام از انتخابها، مسائلی را به همراه می آورد که در اینجا مجال بررسی برای آنها نیست.

جامعه مدنی و امنیت ملی

تاکید عمده جامعه مدنی، برخورد به مفهوم سوژه است، تاکید بر عنصر آگاهی و آزادی. لذا چون صحبت از آگاهی و آزادی می شود، بلافاصله از عنصر "حق" صحبت می شود، بنابراین آنچه هست، امنیت برای تحقق آزادی است و آنجا که این آزادی مورد تهاجم واقع می شود، صحبت از تامین و حفظ امنیت می شود. این مبنایی است که استراتژی امنیت ملی از منظر آن بایستی نگریسته شود. این موضوع یعنی عنصر "حق" نه عنصر "تکلیف" است که اگر اساس سیاست خارجی نیز واقع شود، آنگاه آنچنانکه ما انتظار داریم دیگران منافع و حقوق ما را در نظر بگیرند و به استقلال رای ما احترام بگذارند ما هم باید یاد بگیریم که منافع دیگران را به حساب آوریم و همچنین برای سایرین حق تعیین سرنوشت قائل باشیم.

قطعا از آنجا که "پروژه جامعه مدنی" یک پروژه دولتی نیست، برنامه ای به مثابه یک دولت در نظم بین المللی امروز جهان ندارد و نمی خواهد ارائه دهد، اما همواره بر این نکته تاکید می کند که سیاست ها و استراتژیهای امنیت ملی که نخواهند به سنگ پایه های منافع فرد و آنگاه نهادهای برآمده از این فرد پایبند باشند، به توأم و شکل گیری آن ضربه می زند، پس از سوی پروژه جامعه مدنی و نهادهای ذریع آن مورد نقد و سنجش قرار می گیرد.

اگر بتوان، در سطح سیاست بین المللی، برای جامعه مدنی ابزارهایی یافت، می توان سازمانهای وابسته به سازمان ملل، مانند، یونسکو، یونسف، سازمانهای حقوق بشر، مدافعان صلح، انجمن قلم، اتحادیه خبرنگار بلون مرز، پزشکان بلون مرز و ... را نهادهایی دانست که در سطح بین المللی در تحقق جامعه مدنی می کوشند.

"پروژه جامعه مدنی" امنیت داخلی را نه در تمرکز قدرت "واقتدار حاکمیت" بلکه در تمرکززدائی عنصر اقتدار به پایین ترین لایه های جامعه می داند. و از کانال این تمرکززدائی و هم پیوندی داوطلبانه و سرپوشیده است که در یک روند طولانی همبستگی و امنیت و توأم یک جامعه شکل می گیرد، منجم و تحکیم می گردد. در سطح خارج نیز ایجاد تفاهم میان تمامی فرهنگها و ملل، ضامن مفهومی نو از امنیت ملی و بین المللی است.

در "پروژه امنیت ملی جامعه مدنی"، سیاست از فرهنگ جداست و سعی در برقراری پیوندهای وسیع فرهنگی است که برآن تاکید می شود. یعنی امکاناتی را در اختیار می گیرد که روشنفکران، تولیدگران فرهنگ به مسائل مشابهی بپردازند و بتوانند از تجربیات و تفکرات یکدیگر بهره مند شوند و نیز راهی برای حل معضلات و سو تفاهات بیابند.

واقعیت اینست که ایران، در منطقه ای از جهان قرار دارد که همواره در حالت کش مکش و بحران بوده است، پنج اندیشه ناسیونالیستی ایرانی، عرب، یهودی، ترک در این منطقه فعال هستند، سه دین مسیحی، اسلام، یهودی در عرصه سیاست فعال هستند و به مثابه ابزارهای سیاسی عمل می کنند، برای اینکه "پروژه جامعه مدنی" بتواند در این منطقه توأم بگیرد، ضرورت تفاهم و گفتگوی مابین این فرهنگها و ادیان ضروری است. پروژه جامعه مدنی از آنجا که از پروژه های دولتی فاصله می گیرد تنها در محیطی صلح آمیز و تفاهم آمیز قابل گسترش و توأم و نسج است. نمی توان حجم زیادی از سرمایه کشور را صرف گسترش مسائل نظامی کرد و آنگاه از امنیت ملی بر بستر جامعه مدنی صحبت کرد. اگر امنیت را از منظر جامعه مدنی می نگریم، سرمایه ها بیشتر بایستی در جهت گسترش فرهنگ و آموزش و پرورش سرمایه گذاری شود.

دوستی روشنفکران و فرهیختگان ایرانی، عرب، یهودی، ترک، کرد، در این منطقه، زمینه ساز گسترش و توأم جامعه مدنی است، این دوستی ها و پیوندها خارج از فضاها و قلمروهای دولتی می بایست صورت گیرد. رفت و آمد مصصلین، نوجوانان به کشورهای هم جوار عراق، عربستان، پاکستان، مصر، اسرائیل، همه زمینه ساز شرایطی هستند تا که در آینده نسلی پدید آید که پیام آور ستیز، دشمنی و جنگ طلبی نباشد. ریشه بسیاری از جنگ طلبی ها و ستیزها، دوری و بی اطلاعی از هم دیگر است. تنها در سایه احترام به فرهنگ و دین، مراسم همسایه ها و دیگر کشورهاست که می توان امنیت پایدار متکی به جامعه مدنی ایجاد کرد.

متأسفانه هنوز در حوزه جامعه مدنی، ما در آغاز راه هم نیستیم. روشنفکر و فعال سیاسی سیاست زده ایرانی ماهنوز نتوانسته یک شب شعر یا یک شب قصه خوانی از عرب، ایرانی، یهودی، کرد، ترک، مسلمان، مسیحی، یهودی برگزار کند. نهادهای فرهنگی ما مانند کانون نویسندگان در تبعید مشغول مسائلی دیگر است.

اگر این حرکت شروع شود، شاید آغازی باشد بر گسترش جامعه مدنی و نهادهای غیردولتی. پروژه جامعه مدنی یک پروژه دولتی نیست. اگر الزامات دولتی امری را می طلبد، پروژه جامعه مدنی نیز از علایق و منافع فرد حرکت می کند. دیالکتیک این تناقض اینست که جامعه را به پروژه های مختلف سیاسی و اجتماعی تقسیم می کند.

عده ای را در پروژه جامعه مدنی، برخی را در پروژه های دیگر. اگر استدلال شود که منافع استراتژی ملی ما حکم می کند که در حد زیاد مصرف بودجه نظامی شود، می توان با احترام گفت، این در فضای پروژه ملی است، "پروژه جامعه مدنی" ضمن تحمل مسالمت آمیز این پروژه، مخالفت مسالمت آمیز خود را نیز در یک فضا و ساختار دموکراتیک دارد. در یک ساختار دموکراتیک پروژه های گوناگون باهم به جدال برمی خیزند و از منافع متناقض خود دفاع می کنند و تمایز متناقض، علایق، را صورتی قانونی می بخشند. برای یافتن این تمایز است که می بایست هر پروژه چارچوب خود را بشناسد و خود را به نفع پروژه دیگر منحل نکند و از حاصل برخورد و نیروهای متناقض، شاید برآیندی متعادل برای جامعه فراهم آید.





دفتر ویژه

در چارچوب دفتر ویژه راه آزادی حول موضوع "خشونت در حوزه سیاست"، برای ما یافتن پاسخهای صاحب نظران به پرسشهای

زیر، مورد نظر بوده است:

- ۱- عناصر مهم فرهنگی (در مفهوم وسیع آن) که در خودآگاه یا ناخودآگاه مردم و ذهنیت و باورهای آنها زمینه ساز خشونت سیاسی می شوند کدامند؟ نقش مسائل اجتماعی - اقتصادی در این چهارچوب چیست؟
 - ۲- علل و عوامل پیدایش و گسترش گرایش کنونی برای پرهیز از خشونت در میان برخی نیروهای سیاسی و بخش های مهمی از روشنفکران و افکار عمومی کدامند؟
 - ۳- چگونه می توان با فرهنگ خشونت بویژه در حوزه سیاسی به مقابله پرداخت و در این راستا به چه عناصر فرهنگی، هویتی و یا سیاسی می توان تکیه کرد؟
 - ۴- تداوم خشونت سیاسی و انعکاس آن در برنامه های سیاسی گروهها و یا عملکرد روزمره آنها ناشی از کدام نگاه و بینش و فلسفه سیاسی است و چه استراتژی را دنبال می کند؟
 - ۵- حد و مرز خشونت کدام است؟ نهاد سیاسی تا کجا و چگونه می توان از زور در حل مسائل اجتماعی بهره جویید و نقش نیروهای نظامی در مهار یا تشدید خشونت چیست؟ مردم در برابر خشونت صاحبان قدرت چه واکنشی می توانند نشان دهند؟
- در زیر پاسخهای آقایان ابوالحسن بنی صدر، حسن شریعتمداری و علی مهرپرور، عضو هیئت سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران و نماینده این حزب در خارج از کشور، به پرسشهای فوق، از نظر خوانندگان گرامی می گذرد.

در باب "خشونت" از دیدگاه اسلام

ابوالحسن بنی صدر

الف: فطرت و خشونت؟!

۱- خشونت از خود هستی ندارد. باید نیرو را به زور برگرداند و به قصد رسیدن به هدف از راه تخریب و مرگ، به کار برد. بنابراین در طبیعت نیست. و از آنجا که هستی موجود را خداوند بر فطرت خویش آفریده است (۱)، ایجاد و به کار بردن آن خلاف فطرت است.

۲- ایجاد و به کار بردن زور نیاز به تضاد دارد. و اصل راهنمای اسلام توحید است. بر اصل توحید، ایجاد و به کار بردن قهر محال است. بنابراین، تقدم جستن در ایجاد زور و به کار بردن زور ممنوع و خروج از اصل راهنما است. از این رو، انواع گوناگون ایجاد و به کار بردن زور حرام گشته اند (۲) چند نمونه :

در قلمرو عقیده :

- در دین اکراه نیست. هم به این معنی که تحمیل دین به زور ممنوع است و هم اینکه قلمرو دین، قلمرو "لا اکراه" است.
- اسطوره سازی و اسطوره پرستی.
- شکستن عهد و نفاق.
- تبلیغ دروغ و انواع روشهای مخرب.

در قلمرو سیاسی :

- خدائی کردن بر آدمیان.
- استبداد که بدترین نوع آن فرعونیت یا استبداد فراگیر است.
- جنگ و خونریزی و ویرانی به قصد سلطه بر دیگران.
- زورگویی.
- تبدیل دستگاه قضائی به ابزار قدرت.

در قلمرو اجتماعی :

- قتل نفس که کشتن یک تن را با کشتن همه انسانها یکی می شمارد.
- کشتن فرزندان.
- خشونت های جنسی.

- ازدواج اجباری.

در قلمرو اقتصادی :

- تعدی از راه کم فروشی.
- انحصار امتیازها و تحمیل فقر به جامعه.
- دزدی و گنج اندوزی و قارون صفتی.
- برداشتن بخشی از سعی و کار دیگری.
- انواع ۴۶ گانه توسل به زور (در اشکال گوناگون) برای دزدیدن حاصل کار دیگران.

در قلمرو فرهنگ :

- تحمیل باوری از راه فریب.
- انواع سانسورها.
- جادوگری و انواع فریب ها.
- انواع فرآورده های زور.

در قلمرو رابطه با طبیعت :

- انواع تخریب آبادی (تبدیل زمین آباد به زمین سوخته، خشکاندن زمین، آتش زدن جنگل و...) ، شکار
- و نیز در صفاتی که قرآن برای با ایمان می شمارد، زور و خشونت نیست (۳) و صفاتی که غیرمؤمن را بدانها موصوف می کند، صحنه، زور و خشونت در اشکال گوناگون هستند (۴) .

بدین قرار، دین روشی است برای زیستن بر اصل توحید و باز یافتن زندگی فطری یعنی رها شدن از تنگنای زور و خشونت و درآمدن به بی کران لا اکراه است. پرسشی که پیش می آید، اینست: در صورتی که فردی، گروهی، ملتی زور در کار آورد، چه باید کرد؟

ب : شدت در قهرزدائی و ملایمت در مجازات؟

بنابر اصل توحید، هر بار که خشونت در کار می آید، تضاد اصل راهنامه گشته است. پس روش عمومی از میان برداشتن تضاد و خشکاندن سرچشمه زور و خشونت است. بنابر همین روش عمومی است که می فرماید (۴): خداوند آتش جنگ افزوزان را خاموش می فرماید. بدین قرار باز گرداندن غیرطبیعی (خشونت) به فطری (حالت آزاد) روشی است که مسلمان باید از آن پیروی کند. سه جهادی که در اسلام مقرر هستند، جز این هدف را تعقیب نمی کنند که جامعه ها، در اعضای خویش و در جمع خود، دستگاههای خشونت زدائی بگردند:

۱- زورمداری و رویه کردن خشونت فتنه آبی بزرگ تر از قتل است (۵) چرا که قتل و جنایت های دیگر، نتیجه مدار شدن زور و عمومیت پیدا کردن خشونت و مصادیق آنند. از توجه به این مهم غفلت شده است که قرآن به قهرزدائی بیشتر از مجازات قاتل اهمیت می دهد. چرا که قتل معلول است و در صورتی که علت که عمومیت پیدا کردن زورمداری و خشونت است، از میان نرود، معلول ها - که قتل یکی از آنها است - بر جا می مانند و مجازات جانیان و مجریان، هیچ از چند و چون جنایت ها و جرم ها نمی کاهد. درخور یادآوری است که در ۲۰ سالگی که از انقلاب می گذرد و رژیم ملاتاریا نه تنها حرمت زور و خشونت را از میان برداشته بلکه آن را مشروع و مقدس گردانده و بدین خاطر مسئولیت سنگین پیدایش گروه های جنایت کاری را برعهده دارد که جنایت را روش کار کرده اند. برای نخستین بار، در اعتراض به قتل سبعانه داریوش و پروانه فروهر، آقای منتظری این رهنمود قرآن را یادآور شده است.

۲- مبارزه با عوامل موجهه زور و قهر باید با قاطعیت تمام به عمل آید (۶) در عوض، در مجازاتهای مقرر (حدود) اصل بر اجرا نکردن و تخفیف دادن است (۷). این دو اصل، در تمامی روشهای پیشنهادی قرآن، رعایت شده اند:

۲۰۱- با دشمنی که تجاوز می کند، به محض اینکه تن به صلح داد باید صلح کرد اما مبارزه با زورمداری را باید ادامه داد (۸). در جنگ ۸ ساله، جای علت و معلول را عوض کردند و ۸ سال کشوری را در جنگ نگاهداشتند: صدام حسین و رژیم او، فتنه آبی خوانده شدند که تا سقوطشان باید به جنگ ادامه داد و رفتاری که سبب شد آقای خمینی جام زهرآلود سرکشد، وارونه رفتار پیامبر اسلام (ص) در غزوه ها بود. نتیجه وضعیتی است که دو ملت ایران و عراق بدان گرفتارند. اما اگر فتنه علتها می باشند که "اشد از جنگ" (۹) هستند، یعنی عواملی که استبداد و واپس گرایی و در نتیجه جنگ را پدید می آورند و به جای جنگیدن تا سقوط رژیم صدام، در خرداد ۱۳۶۰، براساس پیشنهاد ۴ وزیر خارجه چهار کشور عضو کنفرانس غیرمتعهد صلح می شد و جهاد یعنی مبارزه در راه قهرزدائی در کار می آمد. ایران و عراق و منطقه امروز چه وضعیتی می توانستند داشته باشند؟

۲۰۲- مورد جنگ و تمامی موارد دیگر، مصادیق روش عمومی باز آمدن از باطل به حق است. برای آنکه هر کس بر معنی خواست به حق ندهد، قرآن برای حق ۱۲ خاصه می شمارد. از جمله این سه خاصه: ۱- حق در هستی خود مستقل است و ۲- استفاده از آن موجب تخریب حق نمی شود و ۳- در حق زور نیست و روش عمل به حق نیاز به زور ندارد، بلکه نیاز به زور ساختن و بیکار بردن ندارد (۱۰). در عوض، ۱- باطل از خود هستی متکی به عامل یا عاملهای ایجاد کننده است و ۲- باطل از تخریب حق پدید می آید و ۳- تخریب نیاز به زور و قهر دارد. بدین سان روشن می شود که باز یافته حقوق نه از مجله حقوق انسان - به مبارزه قاطع با عاملهای ایجاد کننده است که باطل ها را می سازند و جانشین حق ها می کنند.

اینک این پرسش محل پیدا می کند: آیا در قهر زدائی، باید از بیکار بردن قهر چشم پوشید یا قهر نیز بیکار می آید و باید بیکار برد؟

در برابر قهر چه باید کرد؟

از خاصه های حق یکی اینست که همه زمانی همه مکانی است. به عکس، هر عملی به میزانی که زور در آنست، زمانی کوتاه تر پیدا می کند. زمان زور خالص صفر است. از این جهت ایجاد کردنی نیست. بنابراین شاخص عمل حق، عملی که برای خدا باشد، زمان آنست. توضیح اینکه اگر آدمی بخواهد اندیشه ای را به عمل درآورد که قابل نقد و اصلاح باشد و با زمان، از نقص خالی شود، باید ۱- اندیشه خود را از زور خالی کند و ۲- زمان را بی نهایت فرض کند. بر او است که بداند اگر فکر او جز به سود آبی مشغول نشود، عمل او لاجرم زور در بردارد و این زور او را ستمکار می کند. مبارزه با ستمکاری خویش و خالی کردن پندار و گفتار و کردار از زور، جهاد اکبر همین است.

اما در جامعه ها و در رابطه جامعه ها با یکدیگر بسا می شود که مسلط ها زور می گویند. آیا با زورگویان، باید زور به کار برد یا نبرد؟ روش عمومی، اظهار حق است. اظهار حق در حضور سلطان جابر، جهاد افضل است چرا که اظهار حق سبب می شود انسانها فطرت خویش را به یاد آورند، آزادی و حقوق خویش را که فطری آنها است به یاد آورند و از ستم پذیر به آزاده تغییر کنند و دولت ستمگر از میان برخیزد. با وجود این، هنوز پریشانی برجاست: اگر زور پرستان جز زور و قهر برجا نگذاشتند، آیا باید زور بر ضدشان بیکار برد یا نه؟ اگر آری به چه میزان؟

اصل بر خنثی کردن زور و ممانعت از مدار شدن زور است. پس زور را نباید پذیرفت. عدم قهر خشونت ستمگر را از میان نمی برد. چرا که قدرت متجاوز و توسعه طلب است. در صورتی که مقاومتی نبیند، سریع تر گسترش می یابد و چه بسا، بساط حیات را بر می چیند. پس در برابر ستمگر، هر کس باید نفس خویش را مکلف بداند (۱۱) و بداند که اگر یک تنه در برابر زورگو بایستد، تمامی بشریت می شود چرا که ترجمان فطرت می گردد.

اما چه اندازه قهر باید بیکار برد؟ به موقع است آیه ای از قرآن بیاورم و غفلتی چهارده قرنی را خاطر نشان کنم که نتیجه نگرش در قرآن بر اصل تنویر تک محوری و از دید قدرت است (۱۲):

"و بجنید با آنها تا فتنه از میان برخیزد و دین از آن خدا شود." پس اگر از جنگ باز ایستادند، باز ایستید. زیرا دشمنی جز با ستمکاران روا نیست."

در تفسیر آیه، طالقانی (۱۳) توضیح می دهد که "فرمان قاتلو که در دو مرحله نفی و اثبات است: "لا تکون فتنه - و یکون الدین لله" فرمان جهاد با شرک و کفری نیست که در مرتبه عقیده و فکر باشد و از آن تجاوز نکند" فان انتھوا فلا عدوان الا علی الظالمین - فلا عدوان ... تفریح و تعلیل برای جواب شرط مقدر است. حصر عدوان بر ظالمین دلالت دارد بر اینکه تا مشرکین دست به ستم باز نکرده و در حد عقیده ایستاده اند، آزادند. پس اگر باز ایستادند، شما هم باز ایستید. چون عدوان جز با ستمکاران روا نیست."

طالقانی مایل است فتنه را جلوگیری از تبلیغ دین حق و پذیرفتن آن بداند اما طباطبائی (۱۴) فتنه را شرک و بت پرستی می داند - بنابراین، دو بیان نه چندان روشن، حد جنگ را زمانی قرار می دهد که مشرکان دست از عقیده خود بردارند.

هر چند حق با طالقانی است. چرا که ۱- سخن از جنگ و حد آنست و ۲- با اصل "دین شما از آن شما و دین من از آن من" مغایر است و ۳- در دین اکراه نیست و ۴- خداوند به پیامبر (ص) خاطر نشان می کند به زور نباید و نمی توان کسی را هدایت کند (۱۵)، با وجود این، ۵- غفلت در جای دیگر است: در هر دو تفسیر، از این امر غفلت شده است که قرآن نمی فرماید:

بجنید تا همه به دین خدا درآیند. می فرماید "بجنید تا دین از آن خدا شود". بنابراین، حد جنگ، دست برداشتن متجاوز از باور خود نیست (آنطور که طباطبائی می پندارد) و نیز دست کشیدن از تجاوزگری نیز نیست (آنطور که طالقانی می پندارد) زیرا باور امری باطنی است و ادامه جنگ تا دست کشیدن متجاوز از باور خویش، امر به محال کردن است. چرا که کسی به درون مشرک راه ندارد تا بداند دست برداشت یا دست برنداشت. و نیز جنگ تا دست کشیدن متجاوز از تجاوز، مبارزه با معلول است و خطر آن وجود دارد که همان رفتار به مسلمانان نیز سرایت کند و اینان نیز برای مسلمان کردن غیرمسلمانان جنگ پیشه کنند. پس باید علت را از میان برداشت. فتنه علت است و علت بنابر آیه، اینست که دین از آن خدا نیست. توضیح اینکه فتنه تعدد باورها نیست، فتنه مالکیت باورها است. پرسشی که از قرآن باید کرد اینست: غاصب دین کیست؟ علامت آنکه مالک دین خدا است، کدام است؟ چگونه بدانیم دین خدا را غصب کرده اند یا خیر؟ پاسخ قرآن به این پرسشهایی که غفلت از آنها روزگار مسلمانان را در قید استبداد و زور تبه کرده است، زلال است (۱۵): ۱- جز قدرت (= زور) هیچ غاصب دیگری وجود ندارد. ۲- هر بار که دین وسیله ایجاد زور و به کاربردن آن شد، دین خدا غصب شده است. پس فتنه غصب دین خدا توسط قدرت است. رفع فتنه، آزاد کردن دین و باور از بند قدرت است. دو تجربه، محک درستی رهنمود قرآن شدند: تا پیروزی انقلاب، اصل بر آزاد کردن دین و باورها از قدرت (= استبداد پهلوی) بود. پیروزی بدست آمد. از شروع به ساختمان رژیم جدید، دین از آن قدرت (= استبداد ملاتاریا) شد و جنگ به نام ایدئولوژی عمومیت پیدا کرد و هشدارها را کسی نشنید و ایران گرفتار این فتنه عظیم گشت و آتش فتنه را به سرتاسر کشورهای اسلامی و غیراسلامی - که تروریسم تنها یکی از اشکال

خشونت و سیاست در ایران معاصر

حسن شریعتمداری

مقدمه :

خشونت یک انتخاب است. انتخابی به قدمت بشریت و تا حدودی غریزی. مبتنی بر غریزه بهیمی انسانی که هنوز افکارش با خودآگاهی الزامات زندگی اجتماعی مدرن صیقل نیافته است. خشونت نظمی مبتنی بر قهر و غلبه می سازد و زندگی اجتماعی را در شکلی بدوی میسر می کند. پوپر می گوید که این انتخاب غریزی بشر فقط یک جایگزین دارد و آن امکان دیالوگ عقلانی نقادانه است و خود تنها بدیلی است که تاکنون برای خشونت یافت شده است.

جایگزینی فضای دیالوگ منطقی با فضای خشن حذف و نفی به زمینه های تربیتی، تاریخی، فرهنگی اقتصادی و اجتماعی نیاز دارد و در شرایطی متعارف و ثبات داخلی و خارجی امکان پذیر است.

نتیجه انتخاب خردنقاد به جای خشونت و قهر نوعی دیگر از نظم اجتماعی را بنیان می نهد که حکومت قانون، جامعه مدنی و دموکراسی همه از نتایج نهادینه شدن آنست.

ایران معاصر از انقلاب مشروطیت تاکنون در عرصه سیاست در کشمکش این انتخاب است. ولی به دلایل گوناگون از جمله عدم تعمیق مباحث اجتماعی در حوزه های فراتر از کشمکشهای سیاسی و حوزه های نظری و تحقیقی که خود معلول علل اجتماعی کهنی است، خردورزی در مصاف با جهالت و خشونت هنوز امکان فرادستی نیافته است.

طبعا در این مقاله کوتاه امکان پرداختن به این ریشه های عمیق اجتماعی نیست فقط در این زمینه اشارتی گذرا داریم.

واضح است که اکثر ارزشهایی که انسان آنها را می پذیرد مأخوذ از اجتماع می باشند. انسان ایرانی معاصر در معجونی از ارزشهای کهن و مدرن غوطه ور است.

در عرصه فردی یا محیط خانواده، مدرسه و اجتماع شخصیتی دوگانه از او می سازد که از یک سو بازتابی از تاریخ کهن و ارزشهای سنتی اوست و از یک سو ناگزیر از رودرویی با واقعیات جهان پیرامونی است که تمدن غرب آنرا شکل داده است. در زمینه سیاست نیز آنچه در ضمیر تاریخی خود دارد تکرار یک حادثه بیش نیست. حکومت زور یک قبیله و تاخت و تاز قبیله ای دیگر و غلبه آن بر حکومت قبلی و تأسیس سلسله ای جدید، یعنی از سیاست جز زور و قهر و خشونت چیزی در خاطره تاریخی خود ندارد. حداقل پس از اسلام در تاریخ ما رابطه سیاسی یک رابطه مبتنی بر قهر و غلبه بوده است. ولی او آنچه در جهان معاصر مشاهده می کند رفاه و امنیت و آزادی در سایه مردم سالاری و دموکراسی است و او همواره در بین این ناخودآگاه تاریخی و این عقلانیت مدرن در کشمکش و ستیز است.

منظور از این اشاره آنست که بحث ما در خشونت و سیاست بر چنین زمینه اجتماعی استوار است بدون اینکه بتواند به این عوامل عمیق تر بپردازد. به امید اینکه در فرصتی دیگر بتوان به این مهم پرداخت.

ما در این بحث به زمینه های دیگر لازم نیز نمی پردازیم از جمله از شرایط اقتصادی لازم برای انتخاب مسالمت و طرد خشونت سخن نمی گوئیم، از مساله روانشناسانه هویت سنتی و قدرت تطابق آن با ارزشهای مدرن نیز مجبوریم چشم ببوشیم. در زمینه زمانی بحث نیز خود را از انقلاب به این سو متمرکز می کنیم زیرا با وجودیکه حقا باید از مشروطه به این سو را موردنظر قرار داد تا بحث قناعت بیشتری پیدا کند ولی در مقاله ای کوتاه جای آن نیست.

انقلاب و خشونت

در عصر حاضر ارزشهای جهانشمول تمدن در همه کشورهای جهان ردهای قابل ملاحظه ای از خود به جای گذاشته است. امروز دیگر نمی توان مانند عصر مغول ریخت و سوخت و کشت و غارت کرد و مسلط شد و در ضمن نیز حکومتی مشروع بنا نهاد. غلبه و سلطه که مهمترین رکن عملی تأسیس قدرت سیاسی در اغلب کشورهای جهان و مخصوصا ملل شرق بود امروز نمی تواند پایه تأسیس حکومتی قابل قبول و مشروع باشد. سیاست از جمله داد و ستد قدرت و اقتدار است. هر نوع اعمال قدرتی امروز دیگر منجر به کسب اقتدار

سیاسی یا مشروعیت نمی شود. خشونت سیاسی نیز از صورت ابتدایی خود خارج شده و برای ایجاد سلطه و کسب اقتدار سیاسی، مسائلی امروزی می طلبد. انقلاب مبتنی بر ایدئولوژی و یا انقلاب و ایدئولوژی (که هر دو مفاهیمی امروزی هستند) خشونت را روزآمد کرده و برای بسیاری از مردم قابل هضم و پذیرش می نمایند. به عبارتی دیگر در گذار از قدرت سیاسی به اقتدار سیاسی واسطه ای چون انقلاب و کار پایه ای چونان ایدئولوژی لازم است تا استفاده خشن از قدرت سیاسی را برای ایجاد مشروعیت و اقتدار سیاسی در اذهان بسیاری از افراد مجاز کند.

انقلاب سال ۵۷ با ظاهری آراسته و آرام به پیروزی رسید. مردم بر دهانه تفنگ سربازان شاه شاخه گل می زدند که ترجمان زیبایی از عدم کاربرد خشونت بود. ولی آنان ندانسته و ناخواسته بین رفم و انقلاب، با انتخاب انقلاب خشونت را انتخاب کرده بودند. نه فقط به این جهت که رهبر انقلاب خود نیز خشونت گرا بود و نه به این علت که تصویر روشنی از آنچه می خواستند نداشتند که اینها فقط عواملی درجه دوم از قضیه عمیق تری بودند. مهمتر این است انقلاب در فلسفه وجودی خود الزاماتی دارد. الزام انقلاب عملکرد فوق نظم و قانون آنست انقلاب قانون و منطق خود را دارد و آن خشونت است. مهم اینست که سبیل به راه نیافتد و گرنه از سبیل نمی توان توقع سازندگی داشت. وانگهی نیروهای اسلامی درس انقلاب را از رسالت با مارکسیستها فرا گرفته بودند و بسیاری از ارزشهای انقلابی و ایدئولوژیک به همراه روشهای آن با گذار از فیلتر اصطلاحات و تعبیرات مذهبی به استخدام نیروهای انقلابی مسلمان درآمده بود. تقسیم جامعه به انقلاب و ضد انقلاب، تقدیس انقلاب و انقلابی و خائن و پلید شمردن ضد انقلابی تقسیم جامعه به مستکبر و مستضعف - لزوم ایجاد یک تصویر دشمنی در داخل و خارج کشور و مرتبط ساختن همه چیز به توطئه و تبنانی این دو یعنی همدستی ضد انقلاب با توطئه گران خارجی، ایجاد و سازماندهی انقلابی به عنوان سپاه پاسداران، برقراری دادگاههای انقلاب همه و همه خشونت پراکنده در جامعه را سازمان می داد و نهادینه می کرد. این روشها و عملکردهای خشن که زمینه اجتماعی مناسبی نیز داشت هنگامیکه از زبان و قلم افرادی که در انقلاب مرجعیت و اقتدار یافته بودند به همراه اصطلاحات ناماتوس و جدیدی به جامعه غیرسیاسی آن زمان ارائه می شد حکم آیات بی چون و چرایی را پیدا می کرد که به شدت در اذهان مردم اثر می گذاشت.

اسلام روایتی انقلابی و ایدئولوژیک پیدا کرده بود و انتخاب رهبری انقلاب و انقلابیون از ابتدا خدای قاسم الجبارین بود و نه خدای ماتوس و مالوف ارحم الراحمین.

این روایت از مذهب فرهنگ خشونت را با خود به ارمغان آورد و نه تنها قبح آنرا از بین برد که آنرا تبدیل به ارزش انقلابی نمود. البته چپ سنتی در اکثریت خود و مجاهدین خلق نیز هرکدام به تفسیر خود و از دیدگاه خویش خشونت گرا و خشونت ستا بودند. و هرچه خشن تر، انقلابی تر. جنگ کردستان و ترکمن صحرا و سپس درگیری های خیابانی با مجاهدین هرروز فضای جامعه سیاسی را خشن تر و خشن تر می نمود و جایی برای ندهای صلح طلبانه و مسالمت جوی اشخاص نادری مانند پدرمن باقی نمی گذاشت. با شروع جنگ عراق با ایران بهترین زمینه برای نهادینه شدن خشونت فراهم شد واکتوبن دیگر در مقابل حوادثی مانند انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی و ترورهای افراد وابسته به نظام داس مرگ در زندانهای جمهوری اسلامی به کار افتاد و رژیم با توسل به شرایط جنگی و توطئه دشمن خارجی توانست هزاران نفر را در زندانهای خود به قتل برساند و این نوع خشونت و کشتار را برای طرفداران خود امری لازم و ضروری جلوه دهد. این خشونت عریان در جامعه از سوی حکومت و گروه کثیری از مخالفین آن زمینه ای را فراهم کرد که خشونت فرهنگ و توجیه خود را بیابد. فضای جنگ و شهادت و ایثار از رهبر انقلاب ارزشی نهادین و اسطوره ای در بین جوانانی که به جبهه می رفتند و خانواده های آنان ساخت و مرگ به جای زندگی امری مقدس و ستودنی شد.

انقلابی که با گذاشتن گل بر سر تفنگ سربازان به پیروزی رسیده بود اینک خودیها را به قربانگاه جبهه جنگ می فرستاد و غیرخودیها را در قربانگاه زندان به داس مرگ می سپرد و هرروز قربانی تازه ای می طلبید.

ایران پس از جنگ

پایان جنگ، آغاز دوره ای جدید از زندگانی اجتماعی در ایران است. در حقیقت وبه طور منطقی با پایان جنگ هشت ساله انقلاب نیز از فراز خود به فرود آمده و تمام شده بود. صلح نه چندان افتخارآمیز و نوشیدن جام زهر به وسیله رهبر انقلاب تصویر اسطوره ای او را حتی در بین بسیاری از خودیها نیز شکست. دوران سازندگی که آقای رفسنجانی در شروع زمامداری خود به این دوره جدید نام داده بود هنگامی می توانست با موفقیت ترین باشد که بتواند پایان جنگ را با پایان انقلاب توأم اعلام نماید. رفسنجانی را این توان نبود و شاید این اعتقاد را نیز نداشت. سازندگی احتیاج به امنیت، قانون و نظم دارد و این ارزشها با انقلاب نمی سازد و تضادی درونی با آن دارد. سازندگی مفهومی اعم است و موقعی به لفظ دقیقی مانند توسعه اقتصادی تبدیل می شود که جامعه بتواند تخصص و مهارت و مدیریت را آزادانه هر جا که یافت چه در گروه انقلابیون و چه در خارج از آنها به استخدام خود درآورد و سرمایه را چه از خودیها و چه از غیرخودیها با یک درجه از امنیت بتواند جذب کند و امتیازات اقتصادی را از دایره تنگ باندهای قدرت خودی برهاند. ولی چون چنین نشد این سیاست یعنی اقتصاد درهای باز ثروت گسترده ای را در دست باندهای معدودی از نیروهای خودی متمرکز کرد و آنها در این فرصت توانستند آنچه را که در زمان جنگ شروع کرده بودند تکمیل کرده و تبدیل به تشکیلاتی مالی و وسیع شوند. قابل پیش بینی بود که این کارتهای جهان سومی در آینده این امتیازات را به هیچ قیمتی حتی به قیمت در خطر قرار دادن کل نظام نیز از دست نخواهند داد. البته احتیاج دولت رفسنجانی به روابط بین المللی باعث شد که اعدامهای دسته جمعی تقیف پیدا کند و جای خود را به ترور مخالفین سیاسی در داخل و عمدتاً در خارج از کشور بدهد. حال خشونت عمومی انقلابی به ترور دولتی ارتقا رتبه می یافت و الحق این از دستاوردهای مهم دوره سازندگی بود.

ولی این دوران دستاورد مهم دیگری نیز داشت اگر پاره ای از نیروهای انقلابی توان خود را در گسترش باند مافیایی قدرت و ثروت به کار انداخته و گروهی از جبهه برگشته گان بریگادهای مرگ را سازمان می دادند بسیاری از آنان نیز از فرصتهای به دست آمده سود جسته و به مراتبی از تحصیلات دانشگاهی و تفکر و بازاریابی در مفاهیم اساسی سیاسی و اجتماعی توفیق پیدا کرده بودند. شکست در جنگ، منزوی شدن ایران در روابط بین المللی و محلی تر شدن روزمره انقلابی که داعیه انقلابی جهانی داشت به همراه تنگنای اقتصادی و فساد روزمره هم زمان سابق آنان را به تفکر مجدد سوق داده بود. دگراندیشان غیرمذهبی نیز اغلب پس از شکست در اندیشه های خود که در بسیاری موارد اشتراکی اساسی با نیروهای انقلابی مذهبی داشت و از جمله در کاربرد خشونت و ستایش آن کمتر اختلاف داشتند به تدریج به بازبینی تفکر خود پرداخته بودند. رونق نسبی اقتصادی در این دوره و ضعف نسبی رهبری و ولی فقیه در مقایسه با دوره آیت الله خمینی فرصتی برای جولان اندیشه های جدید داده بود. برای مردم انقلاب تمام شده بود ولی برای بسیاری از خودیها تمام شدن انقلاب و عادی شدن محیط به معنی پایان پرتسری اجتماعی آنها و فرادستی بدون دلیل شان در صحنه اجتماع بود و این چیزی نبوده و نیست که آنان آسان به این واقعیت تن بدهند.

دوران خاتمی

با انتخاب دوم خرداد مردم پایان دوران انقلاب و حکومت انحصاری انقلابیون را با رای بی سابقه خود به خاتمی اعلام نمودند. از این پس به طور منطقی مشروعیت برخاسته از انقلاب به مشروعیتی برخاسته از رای مردم تبدیل شد. خاتمی حلقه اتصال خودیها و فرزندان انقلاب با اجتماع و جوانان و زنانی بود که می خواستند در فضای قانون و آزادی و امنیت و رفاه زندگی کنند. او هم از فیلتر انتخاب نظارت استصوابی گذشته بود وهم بیست میلیون رای مردم را آورده بود. ولی این یگانه خصوصیت او نبود. او به وجه ماهرانه ای نیز می خواست در سطحی فلسفی و کلامی صلحی بین ارزشهای انقلابی و ارزشهای دمکراتیک ایجاد کند. اینکار او برای بسیاری از مردم عادی و دگراندیشان معتقد به دمکراسی تلاشی احترام آمیز برای گذاری هرچه بی

تنش تر از مرحله ضروری پایان مشروعیت انقلابی با تمام ملحقات و لوازم آن و شروع مشروعیتی مردمی با تمام اطراف و جوانب آن بود. او از همان ابتدا الفاظی انتخاب کرد که طرفین قادر به پذیرش آن باشند. از تعطیل انقلاب سخن نگفت ولی از حکومت قانون سخن راند از دموکراسی لیبرال سخن نگفت ولی بر جامعه مدنی تاکید کرد. از تحرک روابط خارجی براساس محور منافع ملی سخن نگفت ولی آنرا براساس سه اصل عزت و حکمت و مصلحت بنا نهاد که به هرصورت می تواند در برگزیده منافع ملی باشد. از رابطه با غرب حرفی نزد ولی گفتگوی تمدنها رامطرح ساخت. او تلاش مدبرانه ای نمود که با انتخاب الفاظ عمومی تری به جای اسامی معمولی هرعمل سیاسی از بار تنش آن بکاهد.

و الحق باید گفت که هیچ نیروی سیاسی دیگری در وضعیت موجود کشور نمی توانست این مباحث را اینقدر عمومی سازد و بر حول آن نیروهای جوان را سامان دهد. ولی آیا این ابهام در الفاظ که در ابتدا آنها را برای متحجرتترین خودیها قابل تحمل ساخته بود می توانست همیشه این خاصیت را داشته باشد؟ مسلماً بزودی صف آرائیها مشخص تر می شد و همینطور هم شد. بازندگان انتخابات که به نیروهای راست موسومند به تدریج به خود آمدند و از اسلحه حکومت قانون برای چوب لای چرخ گذاشتن دولت خاتمی بهره جستند. آنها پیام زمان را در نیافته اند. آمیزه ای از ارزشهای انقلابی و اعتقاد به آنها و حفظ امتیازات اجتماعی و تداوم قدرت سیاسی و اقتصادی انگیزه حفظ وضع موجود را به هر قیمت ممکن به آنان داده است و علاوه بر تشکیلهایی که پایی در حکومت و نظام دارند، تشکیلهای رسمی و غیررسمی مخفی و علنی فراوانی وجود دارد که گریزی جز خشونت فیزیکی و ادامه جو تهدید و ارعاب برای خود نمی بینند. تقسیم جامعه سیاسی به جناح چپ و راست از هیچ واقعیتی برخوردار نیست و یادگار پیشینه این نیروهای سیاسی است. امروز نیروهای فعال در بین طرفداران انقلاب به نیروهای طرفدار دموکراسی و نیروهای پشتیبان انحصار وابسته او تقسیم می شوند. جناح آقای خاتمی در کوشش بر تفاهم با انحصارگران به درستی پاشناری می کند ولی همه این نیروها قابل تفاهم نیستند. هسته جان سختی از این نیروها وجود دارد که مادامی که بتوانند به هر وسیله ولو خشونت و ترور با آزادی و حکومت قانون مقابله خواهند نمود. این هسته از همکاری بسیاری از عالی رتبهگان نظام سود می برد. آقای خاتمی و یارانش در دایره تنگ خودیها، استثناً بر قاعده می باشند و دگراندیشانی در اقلیتند. آنها برای جلب تفاهم خودیها از نزدیکی با دیگران اعراض کرده اند. آنها گاهی به خاطر مصلحت عمل و گاهی به خاطر افکار دوگانه ای که نشانه های عمیقی از تاثیر گذشته انقلابی بر آنت است تاکیدشان بر ارزشهای یک جامعه مبتنی بر قانون و دموکراسی کلی و مشوش و دوپهلوی بوده است. ولی جامعه ای که آقای خاتمی را انتخاب کرد با انتخاب او خود را برای شروع یک دوره جدید آماده کرده است و در کنار او و جلوتر از او و معهود خودیهای دگراندیش به زندگانی سیاسی خود ادامه می دهد. سیل مطبوعات، کتب، رادیوها و ارتباطات جامعه را با ارزشهای امروزی یک جامعه مدنی بدون اما و اگر آشنا می کند. جامعه سیاسی در نظام و مخالفین هر دو به استثنای اقلیتی معتقد به دموکراسی هنوز از خشونت گرایان و خشونت ستایان تشکیل شده است. دگراندیشان معتقد به دموکراسی از لحاظ نظری یک راه بیشتر در تقدیس زدایی از خشونت انقلابی ندارند و آن برخورد نظری عمیق با آنت است. هر کس به نوبه خود از هر جریان فکری که آمده باید اساس خشونت را در طرز فکر قبلی خود بازشکافی کند. چپ ما نمی تواند امروز ادعای دموکراسی داشته باشد و از خشونتی که در غالب سازمانهای چریکی خود بر مخالفین سیاسی اعمال می داشت و یا استراتژی مبارزه مسلحانه دفاع نماید و سالروز آن را جشن بگیرد. قهر و خشونت ایدئولوژیک منطق و دیدگاه خود را دارد بدون برخوردی نقادانه با این ارزشها نمی توان ارزشهای نوین را عمیقاً پذیرفت و اینکار احتیاج به برخوردی جدی و عمیق با گذشته خود دارد. امروز موج ترور جدید روشنفران، نویسندگان و مخالفین سیاسی پس از برنامه هویت شروع شده است. در این برنامه کل جریان سیاسی و روشنفران ایران به استثنای خط امام و حزب الله وابسته به یگانگی تلقی می شود و خیانت کار شمرده می شود. آقای فروهر و همسرش خانم اسکندری اگر به قتل می رسند قبلاً مرتد و مهلور الدم اعلام شده اند.

امروز اگر انقلاب مختمه تلقی شود اینهمه سردار یک شبه که حاصل جنگ بوده اند به جای زبان بریدن، باید در ارتشی منظم در سلسله مراتبی زبردست تحصیل کردگان نظامی تن به قانون بدهند. بودجه دولتی فقط نیمی از بودجه نظام است و بر نیم دیگر احدی کنترل ندارد و بنا شروع حکومت نظم و قانون حساب و کتاب به عمل خواهد آمد. لذا علاوه بر تقدیم لایحه هایی در

درجهت دموکراتیزه کردن نظم انقلابی و محیط جنگی که وظیفه دولت آقای خاتمی است و علاوه بر اعمال کنترل بر سپاه و نیروهای امنیتی که به هر قیمت باید انجام پذیرد و گرنه خشونت متوقف نخواهد شد وظیفه نیروهای دگراندیش مذهبی با سابقه انقلابی تقدس زدایی از ارزشهای انقلابی است که تقدس آنها همزادی جز تقدس خشونت ندارد کاری که معنوی از آنان با جسرات انجام داده اند. اجتماع خودیها احتیاج به بازنگری وسیعی در گذشته دارد و اینکار فقط می تواند به دست نیروهای مذهبی دگراندیش با سابقه شرکت در انقلاب صورت بگیرد. نمی توان گذشته خونینی را که انقلاب قرین آن بوده ندیده گرفت و خشونت را از جامعه طرد کرد. ارزشهایی که در انقلاب برای طیف فرزندان انقلاب نهادینه شده بدون برخوردی انتقادی و آزاد تقدس خود را از دست نخواهد داد و هر ارزش مقدسی در اطراف خود طرفه ای متحجر نیز خواهد داشت و این طرفدار نادان بهترین وسیله در دست آنهاست که می خواهند با کشت و کشتار به تفوق خود ادامه دهند. در خاصه شمه ای از یک مقاله آقای خاتمی را از کتاب بیم موج راجع به دگراندیشان می آورم نه به این دلیل که چون در آن تاریخ او چنین گفته اکنون در گفتار خود صادق نیست. برعکس او تنها کسی نبوده که در آن دوران چنین می اندیشیده ولی جزو نادر افرادیست که توانسته طرز تفکر خود را اصلاح کند بلکه به این دلیل که نشان دهم چرا برخورد با گذشته برای نیروهای دگراندیش مذهبی با سابقه انقلابی به شدت ضروریست :

"روشنفکری دین بخواد یا نخواهد و بداند یا نداند، آب به آسیاب دشمن می ریزد، دشمنی که مخالف استقلال ما است و با فرهنگ اصیل و دیانت و آزادگی این ملت سرستیز دارد. و تاریخ گواهی می دهد که این جناح غالباً با حکومت‌های جبار و وابسته به بیگانه همراه و همگام بوده است و در بسیاری از موارد همکاری آگاهانه داشته است." (۱)

آیا برنامه هیت چیزی فراتر از این می گوید؟ آیا منادی گفتگوی تمدنها و حکومت قانون و جامعه مدنی نباید علاوه بر تاکید بر طرز فکر کنونی خود، آنچه را که در گذشته نوشته و در جو انقلابی آن روز در ذهن هزاران جوان پاک باخته حک کرده است با برخوردی انتقادی به آن دوباره از آن اذهان پاکسازی کند؟ اگر نه خود او اکنون در نظر آنان فاصله چندانی با روشنفران غیردینی نخواهد داشت و بداند یا نداند و بخواد یا نخواهد در ذهن متحجرین خشونت گرا مستحق دشمنی آید دیگر خواهد بود. از همان نوع که بر قلب نازنین داریوشها و پروانه ها فرو رفت.

(۱) - نقل از مقاله انقلاب ما و آینده اسلام - در کتاب بیم موج صفحه ۲۰۰ چاپ ۱۳۷۲ - انتشارات سیمای جوان تهران -

در باب ...

آنست - تسری داد. دین روش "آزادی و رشد" (۱۶) است و هرگز نباید به قدرت نزدیک شود. زیرا در جا به تصرف قدرت درمی آید و ابزار قدرت می شود:

* در صورتی که قدرت دولت مالک دین یا باور شود، فرعونیت (۱۷) پدید می آورد که در دوران ما، استبدادهای فراگیر از نوع استالینیسیم و نازیسم و فاشیسم و ولایت مطلقه فقیه که توحید را نیز می تواند تعطیل کند، تجربه شد.

* در صورتی که بنیاد دین مالک دین شود، روحانیان دم از خدای می زنند و دین را وسیله مالک "جان و مال و ناموس مردم" شدن می کنند (۱۸) .

* در صورتی که در بنیادهای جامعه دین توجیه کننده زورمداری شود، فتنه و فساد عمومی شود زیرا زورمدار رابطه ها میان افراد و گروه می گردد و جامعه به آتش قهر می سوزد (۱۹) .

بدین قرار، هر مسلمان باید بداند که دین روش آزاد و در رشد زیستن است. پس هر بار که بخواد آن را وسیله توجیه بکار بردن زور کند، بنده زور شده و دین را به مالکیت غاصبانه قدرت (= زور) سپرده است. این قاعده عمومی است: هرکس هر باوری دارد، باید بداند از زمانی که باور را وسیله توجیه تقدم جستن در بکاربردن زور می کند، در واقع باور خویش را به مالکیت قدرت درمی آورد و خود را نیز برده زور می کند.

پس از این توضیح گوتیم، تناقض دو حکم، یکی ترک مطلق قهر در برابر زورگو که تسلیم شدن به قهر زیادت طلب زورمداران است و دیگری، بکاربردن

قهر که روابط قوا پدید می آورد و به زور و قهر حاکمیت دانسی می بخشد، قابل حل می شود اگر در برابر زورگو، وقتی توسل به قهر ناگزیر شود که :

۱- زورگو تمامی راه ها را بسته و چاره دیگری برجا نگذاشته باشد.

۲- استقامت کنندگان در برابر حکم زور در بیرون از محدوده ای که زورگوییان ایجاد کرده اند، فضای عمل نیابند.

۳- به خصوص، قهر نه فقط "تنها راه رهائی" تلقی نشود، بلکه در شمار وسیله ها، فرعی ترین آنها باشد. چرا که اگر "تنها راه رهائی" شد، استقامت کنندگان به زورگویی معتاد و از قماش زورگوییان می شوند. زورگوها ممکن است جای خود را به استقامت کنندگان بدهند اما اینسان زورگوییان جدید می شوند و حاکمیت زور برجا می ماند.

۴- هدف از بکار بردن قهر، باید بازداشتن زورگو از زورگویی و رساندن قهر به صفر باشد.

۵- خشونت در حدی بکار رود که اگر ممکن شد، زور زورگو را خنثی کند(تخریب نزدیک به صفر) و اگر نه، آن را بلو باز گرداند.

۶- با خنثی شدن زور زورگوییان، قهر زایل شود و جای به جهاد (= سعی پیوسته) با عوامل موجد زور بسپارد.

۷- وقتی قهر از میان برخاست مبارزه با عوامل موجد زورگویی، با سعی در آزاد شدن از زورمداری (جهاد اکبر)، در دولت و دیگر بنیادهای جامعه (جهادافضل) و در افراد و گروه ها، همراه شود. چنانکه آزادی انسانها با فضای آزاد (= آزادی منفی یا فراخوانی لا اکره) همزمان وسعت بجویند (۲۰) .

ماخذها :

۱- قرآن، سوره دوم آیه ۳۰

۲- از جمله نگاه کنید به قرآن، سوره های بقره آیه های ۸ تا ۲۴ و ۲۷ و ۲۴۶ تا ۲۵۱ و آل عمران آیه های ۶۳ و ۶۴ و نسا آیه ۹۴ و مانند آیه های ۳۳ و ۳۴ و ۶۴ و اعراف آیه های ۴۰ و ۸۱ و ۹۱ و ۱۴۲ تا ۱۵۲ و هود آیه های ۸۴ و ۸۵ و یوسف آیه ۷۳ و رد آیه ۲۵ و نحل آیه های ۸۸ و ۱۲۵ و اسرا آیه ۴ و کهف آیه ۹۴ و انبیاء آیه ۲۲ و مؤمنون آیه های ۷۱ تا ۷۹ و ۱۰۲ و شعرا آیه ۱۸۳ و نحل آیه های ۷۶ تا ۷۸ و عنکبوت آیه های ۲۸ تا ۳۱ و روم آیه ۴۱ و محمد آیه ۲۲ و ...

۳- نگاه کنید به اصول راهنمای اسلام نوشته ابوالحسن بنی صدر فصل امامت "صفات مؤمن و متقی" و "صفات کافر و مشرک" و "جامعه مؤمنان" و "جامعه کافران" صفحات ۱۵۵ تا ۱۶۴ .

۴- قرآن، سوره مائده، آیه ۶۴.

۵- قرآن، سوره بقره آیه ۱۹۱.

۶- قرآن، از جمله، سوره بقره آیه های ۱۹۱ تا ۲۱۷.

۷- نگاه کنید به حقوق بشر در اسلام، بخش اول، اصول حاکم بر قضاوت اسلامی.

۸- قرآن، سوره های بقره، آیه ۱۹۳ و انفال آیه ۳۹ و محمد آیه های ۱ تا ۷ و ...

۹- قرآن، سوره بقره آیه های ۱۹۱ و ۲۱۷ .

۱۰- نگاه کنید به فصل عدالت در اصول راهنمای اسلام.

۱۱- قرآن، سوره های نسا آیه ۸۴ و نحل آیه ۱۶۷.

۱۲- قرآن، سوره بقره آیه ۱۹۳.

۱۳- پرتوی از قرآن، نوشته محمود طالقانی، جلد ۲، ص ۸۳.

۱۴- المیزان، نوشته طباطبائی، جلد ۳، ص ۸۴ و ۸۵.

۱۵- قرآن، سوره های یونس آیه ۹۹ و قصص آیه ۵۶ و اسرا آیه ۱۵ و روم آیه ۵۳ و نحل آیه ۸۱ و ...

۱۶- قرآن، سوره های بقره آیه ۲۵۶ و جن آیه ۱۴ و ...

۱۷- نگاه کنید به فصل اول اصول راهنمای اسلام و فصل اول کیش شخصیت نوشته ابوالحسن بنی صدر.

۱۸- قرآن، سوره توبه آیه های ۳۱ و ۳۲ و فصل اول اصول راهنمای اسلام.

۱۹- نگاه کنید به کتاب کیش شخصیت از ابتدا تا انتها.

۲۰- سه جهادی که در اسلام مقرر هستند، روشهای ترک اعتیاد به قدرت (= زور) هستند و بنگرید با قلب معنی، چسان معنای آن را وارونه کرده اند!

برای رهایی از چنگال خشونت باید دموکراسی را آموخت!

علی مهرپرور

و تروریسم) در مبارزه با رژیم استفاده کرد. آنچه مسلم است هیچ سازمان یا گروهی منطقی نمی داند اگر راههای مسالمت آمیز وجود داشته باشد، دست به اعمال قهرآمیز بزند. نظامهای دیکتاتوری مجالی برای مبارزه مسالمت آمیز باقی نمی گذارند. در واقع آنها هستند که مخالفین خود را به سوی خشونت سوق می دهند. نباید این تصور پیش بیاید که گویا اعمال خشونت آمیز مناسبترین راه مبارزه است. بلکه گاهی یک مقاله سیاسی، یا یک شعر، یک داستان، یک اثر هنری، یک فیلم حتی یک ترانه و ... می تواند مولد حرکتی به سوی جلو در جامعه باشد. باید از آن استفاده کرد و آنها را نادیده نگرفت و در جهت تقویتشان کوشید. باید سطح آگاهی سیاسی مردم را بالا برد و مردم را به حقوق خود آشنا کرد و راههای مختلف تحقق آنها را آموخت.

خشونت خود در ذات انسان وجود دارد. تا چه اندازه باید از خشونت استفاده کرد، کاربرد آن در جامعه تا چه اندازه مؤثر است، و ضرورت به کارگیری آن در چه حدی است، اینها مسائلی هستند که باید به عواملی چون آداب و رسوم، فرهنگ، تاریخ، مذهب، سیستم و نظام حاکم بر جامعه و حتی عوامل جغرافیایی نیز توجه کرد.

در گذشته و در تاریخ کشور ایران مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اغلب با به کارگیری خشونت همراه با کشت و کشتار و غارت و ویرانگری حل گردیده است. متأسفانه در تاریخ ما کمتر دورانی را می توان جستجو کرد که در آن مردم در برخورد عقاید و حل مشکلات فی مابین از راههای دموکراتیک استفاده کرده باشند. القاب کبیر و بزرگ و عادل و ... بیشتر به کسانی بخشیده شده یا آنها برخورد نهاده اند که از همه اقربان خود درنده تر، و بیرحمتتر و ستمگرتر بوده اند و قدرت را جز از راه اعمال خشونت کسب نکرده و جز در پناه خشونت حفظ نکرده اند. این رفتارها و اعمال خشونت آمیز چه برای آنها که بر اریکه قدرت تکیه داشته اند و چه برای آنها که خواسته اند از یوغ بردگی و استثمار رهایی یابند شاید مناسبترین و حتی یگانه راه انتخابی بوده باشد. در جامعه ما دیکتاتور پشت دیکتاتور حکومت کرده و اگر کسانی بوده باشند که نخواسته یا نتوانسته اند از خشونت به آنگونه که دیگران استفاده کرده اند، استفاده کنند از بین رفته اند. مذهب نیز اغلب با استفاده از خشونت ترویج پیدا کرده است و اشاعه آن اغلب همراه با تصرف سرزمینها هم بوده است و این کشورگشایی ها لازمه اش جنگ و ستیز و به کارگیری خشونت بوده است.

در دنیای امروز علل و عوامل پیدایش و گسترش گرایش برای پرهیز از خشونت در میان برخی نیروهای سیاسی و بخش های مهمی از روشنفکران و افکار عمومی ناشی از مشاهده کاربرد و گسترش دموکراسی و مدنیت در ممالک پیشرفته جهان است. ارتقا و رشد آگاهی و شعور اجتماعی مردم و نهادهای شدن دموکراسی در اینگونه کشورها، حل مسائل اجتماعی و سیاسی را در راههای مسالمت آمیز و بدون استفاده از خشونت و قهر به صورتی آزاد و دموکراتیک امکان پذیر می سازد.

در جوامع مترقی و پیشرفته توجه به افکار عمومی و ارزش گذاردن به نظرات مردم امری الزام آور و ضروری است. مردم عملاً در تعیین سرنوشت خود و جامعه مؤثر هستند. نظراتشان به طور نسبی در سیاست اداره کشور انعکاس می یابد. در چنین جوامعی کاربرد خشونت معنا و مفهومی نداشته و رشد نخواهد کرد. اما در جوامعی که فرهنگ عامه و سطح آگاهی و شعور اجتماعی به طور کلی در حد نازل است و خشونت و اعمال قهرآمیز در اشکال گوناگون به ابزاری رسمی در سیاست حکومتها تبدیل شده است و زبان منادیان آزادی و دموکراسی بریده می شود و به جای توجه به افکار عمومی و استفاده از نظرات مختلف جو خفقان و سانسور برقرار است و مردم عملاً نقشی در اداره مملکت خود ندارند، چگونه می توان جز با قهر با خشونت مبارزه کرد؟ به چه صورت می توان شمشیر را از دست جلا در آورد و بدور انداخت. کدام دیکتاتور و خونریز تاریخ که به زور خود را تحمیل کرده است به میل و رغبت خود از اریکه قدرت پایین آمده و جلو اقتدار را به مردم سپرده است.

احزاب و گروههای سیاسی مختلفی هم اکنون در عرصه حیات سیاسی در ایران به گونه ای فعالند. هرکدام با تفکر و عقیده خاص خود قشری از جامعه را نمایندگی می کنند. هستند احزاب و گروههایی که حمل مشکلات و گرفتاریهای امروزی مردم ایران را جز از راه مسالمت آمیز بدور از خشونت غیرممکن می دانند و از طرف دیگر احزاب و گروههای دیگری هستند که معتقدند باید ضمن به کارگیری و استفاده از راههای مسالمت آمیز برای دگرگونیهای عمیق اجتماعی و سیاسی در ایران از اعمال قهرآمیز هم (نه ترور



کوتاه سخن تا آنجا که مردم بتوانند از طریق مسالمت آمیز و از طریق شرکت در انتخابات آزاد و همه پرسیهای دموکراتیک تحولات اجتماعی را فراهم نمایند نباید به خشونت متوسل شوند. برای رهایی از چنگال خشونت باید دموکراسی را آموخت. به کاربرد و تجربه کرد. و برای حفظ و نگهداریش با نهادینه کردن آن در جامعه کوشید.

اعلامیه جهانی حقوق بشر ۵۰ ساله شد :

ترور و شکنجه در میهن ما ادامه دارد !

س . اسماعیلی

فردی و شهروندی و آزادی های سیاسی اشاره کرد که تحت هجوم بی سابقه حکومت جمهوری اسلامی بوده است.

عرصه آزادی های فردی و اجتماعی در جمهوری اسلامی در سال گذشته از خنجر تمامیت خواهان درامان نبوده است. افراد سیاسی و فعالین اجتماعی و همچنین نیروهای معتدل مذهبی و به ویژه دگراندیشان بارها مورد ضرب و شتم واقع شده و از حقوق اولیه انسانی خود بی بهره مانده اند. علاوه بر نیروهای دگراندیش، مذهبیون چون حجت الاسلام سعیدزاده و نادی همچنان در زندان بوده و تحت شکنجه های روانی و جسمی قرار گرفته اند.

همچنین نیروهای مذهبی داخل نظام مانند شهرداران مناطق مختلف تهران دستگیر و زندانی شده اند و تحت شکنجه های جسمی و روحی مجبور به اعترافات شده اند که بعدا علیه خود آنان مورد سز استفاده قرار گرفته است.

افراد و جریانهای سیاسی فعال سکولار ایران که در تمام طول عمر ۲۰ ساله جمهوری اسلامی از آزادیهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی حق زندگی محروم بوده اند، در سالی که گذشت خصوصا در طی دو سه ماه اخیر موقعیت بس دشواری را پشت سر گذاشته اند. امیرانتظام بعد از آزادی موقت از زندان دوباره دستگیر و زندانی شد. پروانه اسکندری و داریوش فروهر از رهبران حزب ملت ایران و مبارزان برجسته راه آزادی قربانی یک جنایت سیاسی شده اند. هنوز زمانی کمتر از دو هفته از این حوادث نگذشته بود که خیرهلناک ربروده شدن و آزار و شکنجه و قتل سه تن از فرهنگسازان و کوشندگان راه آزادی در ایران در سراسر جهان پیچید.

پیکر بی جان محمد مختاری نویسنده، شاعر و از تلاشگران احیای کانون نویسندگان ایران را پنج روز پس از ناپدید شدن، در پزشکی قانونی تهران در حالی تحویل خانواده اش دادند که نشانه های شکنجه بر سینه و گردن او به خوبی دیده می شد. پیش از آن هم پیکر بی جان دکتر مجید شریف جامعه شناس، روزنامه نگار و مترجم مدتی پس از ناپدید شدنش، توسط بستگانش در سردخانه پزشکی قانونی تحویل گرفته شده بود. علیرغم آن که رژیم در رسانه ها اعلام کرده بود که "دکتر شریف در اثر سکنه قلبی درگذشته است"، علانم و آثار ضرب و شکنجه بر پیکر او نشان از جنایت هولناک دیگری داشت. مردم و جامعه فرهنگی و سیاسی ایران در بهت و انبوه، و در گرمای اعتراض به این کشتارها بودند که با خبر ناپدید شدن یکی دیگر از فعالان کانون نویسندگان ایران و حقوق بشر، مترجم و نویسنده محمدجعفرپورینه روبرو شدند. جسد این نویسنده که آخرین اثرش ترجمه منشور جهانی حقوق بشر می باشد در پنجاهمین سالگرد منشور جهانی حقوق بشر چند روز بعد در حوالی کرج پیدا شد.

اکنون حدود سه ماه از ناپدید شدن پیروزدوانی، یکی از فعالان جنبش چپ کشور می گذرد اما هنوز از سوی نهادهای مسئول دولتی، هیچگونه اطلاعی از وی به خانواده اش داده نشده است. اکنون بیم آن می رود که او هم به سرنوشتی همچون سرنوشت این آزادیخواهان دچار شده باشد. همانگونه که چندی پیش از وقایع اخیر هم، محمد حاجی زاده و پسرش را در کرمان به قتل رسانده بودند.

کشتار این آزادیخواهان با سابقه که عمر خود را با فداکاری و از خودگذشتگی در راه آزادی ایران سپری کردند در شرایطی اتفاق می افتد که پیکار بر سر حقوق بشر، آزادی و دموکراسی در ایران یکی از حساس ترین مراحل خود را طی می کند. همانگونه که بالاترین مقامات انتظامی رژیم از مدتها قبل اعلام و تهدید کرده بودند که "زبان می برند و گردن می زنند"، بستن روزنامه های مستقل و منتقد، بازداشت و محاکمه مسئولین آنها و سپس جنایتهای فجیع اخیر، بی شک نه یک تصادف، که سیاستی برنامه ریزی شده در ارگانهای رهبری جمهوری اسلامی است.

هوشنگ گلشیری، نویسنده و یکی از فعالین کانون نویسندگان ایران در مصاحبه ای با مجله اشپیگل چاپ آلمان درباره قتل همکاران نویسنده می گوید:

بزرگداشت پنجاهمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، که ۵۰ سال پیش در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید، برای بسیاری از انسان دوستان جهان با توجه به عدم رعایت حقوق بشر در بسیاری از مناطق جهان، نمی توانست با جشن و پایکوبی همراه باشد. تصویب این منشور همانند تأسیس خود سازمان ملل، واکنشی بود در قبال جنایاتی که در جنگ جهانی دوم توسط فاشیست ها صورت گرفته بود.

برای اولین بار در تاریخ بشر، حقوقی به تصویب رسید که تمام جهان و تمام انسانها را فرا می گرفت، بدون اینکه قومی، نژادی، اقلیتی مذهبی، جنسی و... مورد تبعیض واقع گردد. متأسفانه حقوق بشر تاکنون برای دولت هایی که آن را پذیرفته اند لازم الاجرا نبوده است. از طرف دیگر با گذشت زمان رعایت حقوق بشر در سطح بین المللی به عنوان معیاری مثبت برای ارتباطات بود و بستن قراردادهای بین المللی تا حدودی تابع رعایت آن شده است.

از مهمترین فصل های منشور جهانی حقوق بشر، فصل حقوق شهروندی و حقوق سیاسی است. همچنین حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از هسته های مرکزی منشور است و نبض آن به عنوان روح اصلی اعلامیه حقوق بشر از سال ۱۹۴۸ تاکنون برای انسانها در جهان می تپد.

برای رعایت فصل های یاد شده از طرف سازمان ملل تاکنون ۶ کنوانسیون حقوق به وجود آمده است. فصل حقوق شهروندی و حقوق سیاسی جای خود را استحکام بخشیده و پیشنهاد حذف داوطلبانه حکم اعدام را نهمین است. این پیشنهاد البته فقط توسط ۳۱ کشور از اعضای ۱۸۶ کشور عضو سازمان ملل متحد پذیرفته شده است. همچنین کنوانسیونهایی علیه شکنجه، تبعیض نژادی و رعایت حقوق کودکان و زنان به تصویب رسیده است.

تاکنون هیچ مرجعی توان اجرایی منشور حقوق بشر را نداشته است. تنها فشارهایی توسط افکار عمومی جهان به دولت هایی که حقوق بشر را رعایت نمی کنند، به عنوان ابزاری برای مجبور کردن دولت ها به کار گرفته شده است. در سال ۱۹۴۶ اولین بار کمیسیون حقوق بشر کار خود را رسماً آغاز کرد. اما این کمیسیون قدرت لازم برای به کرسی نشاندن تصویب نامه های خود را ندارد و از طرف دیگر نمایندگان دولت ها در سمت دهی به نتایج کار این کمیسیون نقش داشته و بدین ترتیب از اثر بخشی مثبت این ارگان می کاهند. تنها بخشی که وظیفه خود را مستقل در مقابل سازمان ملل انجام می دهد کمیساری عالی برای حقوق بشر است که این ارگان هم به خاطر محدودیت های مالی که با آن روبرو است توان انجام کلیه وظایف خود را ندارد.

از نظر سازمانهای مستقل حقوق بشر، کارنامه ۵۰ ساله منشور جهانی حقوق بشر چندان رضایت بخش نبوده است. اینان معتقد هستند که علیرغم پیشرفت هایی که در زمینه رعایت حقوق بشر در کشورهای اروپایی حاصل شده است، انسانها در سایر کشورها از حقوق اولیه خود محروم مانده اند. سازمان عفو بین المللی گزارش می دهد که در ۱۴۱ کشور دنیا حقوق بشر همچنان رعایت نمی شود و در ۱۱۷ کشور شکنجه و آزار و اذیت شهروندان ادامه دارد.

در پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر، کمیساری عالی حقوق بشر، سازمان ملل که می خواست صدای قربانیان شکنجه و ترور در سطح جهان باشد، وجدان آرامی ندارد. شاید این سالگرد بهانه ای باشد تا این ایده انسانی هوائی تازه تنفس کند و در کالبد آن روح تازه ای دمیده شود.

در میهن ما ایران، سالی که گذشت ما نه تنها با عدم رعایت کنوانسیونهای جهانی حقوق بشر که دولت ایران نیز آنها را پذیرفته است، روبرو بوده ایم، بلکه کیفیت و کمیت اهانت به حقوق انسانی و شهروندی گسترش یافته است. دامنه اعدام، شکنجه و تهدید نه تنها جریانهای سکولار و نیروهای مذهبی خارج از نظام - که در تمام بیست ساله گذشته مورد بی مهری بوده اند - بلکه بخش وسیع از عناصر و نیروهای داخل و اطراف نظام را فرا گرفت. در رابطه با ایران به طور کلی می توان به چند عرصه از جمله عرصه آزادیهای

فضیلت قربانی نبودن

ناهید کشاورز (فرخنده)

اجتماعی مختلفی پیدا می کنند که در مواردی می تواند همان خصوصیات زنانه انگاشته شده باشد.

نهادینه شدن معیارهای مردسالارانه در زنان این خطر را به دنبال دارد که زنان را در همان نقشی که برایشان در نظر گرفته شده تثبیت کند و آنان را از حرکت و شورش که بتواند در وضعیت موجود تغییری به وجود آورد باز دارد و اعتماد به نفس لازم را برای تحرک و طغیان از آنها بگیرد. و در اینجا نه تنها توضیح شرایط نابرابر اجتماعی و سیاسی در جهت آگاه کردن آنها نقش بزرگی به عهده دارد بلکه شجاعت دادن و نشان دادن قابلیت های زنانه اثر تعیین کننده ای دارد و این آن چیزی است که در ادبیات و هنر ما که می باید نقش پیش گام بر عهده داشته باشند دیده نمی شود.

از تصاویر آفریده شده در آثار مردان انتظار زیادی نمی توان داشت و در این جاست که بار عمده مسئولیت بر دوش زنان نویسنده و هنرمند می افتد. و در این راستا هنوز قدم های زیادی برداشته نشده است و در واقع ادبیات زنانه در ایران نویاست و در کنار این آثار کتابهایی که نویسندگان آنها هم زنان هستند اما زنان را در همان نقش تثبیت شده خود می خواهند خوانندگان را بسیار دارند. این آثار آینه ای از زندگی زن ایرانی است که تصویری حک شده از خود را در آن می بیند و نفسی از سر راحتی می کشد که در این ستم بازار تنها نیست. "نیره توحیدی" در نشریه نیمه دیگر شماره ۱۰ می نویسد:

چهره ها و تیپ های اصلی که از زن در داستانها و رمانهای ایرانی آفریده شده است، معمولاً دارای منشی یک بعدی هستند. آنها فاقد شخصیت یک انسان کامل و هویت مستقل اجتماعی اند و همواره وجودشان در وابستگی به کاراکترهای مرد مطرح می شود و اگر هم کاراکتر اصلی داستان را تشکیل دهند، باز همواره بعد جنسیت و خصوصیات و کارکردهای بدنی و جسمانی عاطفی آنهاست که مورد تاکید قرار می گیرد."



نوع دیگری از برخورد به زنان در ادبیات معاصر برخوردی دلسوزانه و ترحم انگیز به زنان است که به خصوص در ادبیات داستانی بعد از مشروطیت رخ می نماید. زنان مظلوم قربانی شده. القا این نقش از سوی نوشته ها و زندگی عملی زنان از آنها موجودات فنا شده ای می سازد که امید می به نجات آنها وجود ندارد. رضا براهنی در کتاب تاریخ مذكر در این باره می نویسد:

"سیادت تاریخی مرد باعث شده است که زن معاصر ایرانی نه در تاریخ، نه در کتابهای درسی و دانشگاهی، تصویر والگویی مناسب حال خود نیابد. او بی ریشه است. فرهنگ و الگوی بومی ندارد. مجبور است اگر هم بخواهد از فرهنگ و هویت بومی استفاده کند، از فرهنگ و معیارهای مردانه الگو بگیرد."

از حدود چهل هزار سال پیش که پیش زمینه ایدئولوژیک زن سالاری آغاز شد تا ظهور پدر سالاری، زنانگی به عنوان نیرویی هستی بخش مسورد ستایش مردان قرار گرفت و آنها که از مرگ و نیستی به عنوان نیرویی نابود کننده در هراس بودند، در برابر زنان به عنوان نیروهای جادویی که حامل زندگی و ادامه حیات بودند سر تعظیم فرود آوردند و بعدها از این نیروی زنانگی به عنوان عاملی رودرروی خشونت استفاده کردند. قدرت باروری زنان نه به عنوان نقص که پدیده مرموزی بود که مردان ناتوانی خود را در آن به عیان می دیدند. تمام یاد مانده های سنگی این دوران نقوش زنانی است که در آنها بر اندامهای زنانه بیشتر از صورت و دست و پای آنها توجه شده است.

در این دوران خصوصیات بیولوژیکی زنان تفاوت در جهت برتری آنها بر جنس مرد ایجاد می کرد و آنها را در مقام برتری نسبت به مردان قرار می داد که بعدها در نقش اقتصادی آنها در تولید و باروری هم به گونه ای دیگر خود را نشان داد. توجه به تفاوت های جنسی میان زن و مرد و قدرت باروری زن که برابر با سترونی مرد بوده است شاید از نخستین درگیری های ذهنی بشر بوده است که به شکل جریان فرهنگی در طی سالها به گونه های تغییر یافته ای در نقاط مختلف وجود داشته و هنوز هم با گذشت هزاران سال از جریانهای جدی تفکر بشر است.

تغییرات بعدی در این جریان فکری نه در تغییرات بیولوژیکی، بلکه در نوع نگاه و دید به این خواص طبیعی صورت گرفته است. و نشان داده است که به دلایل مختلف می تواند این نگاه بر حسب مقتضیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی عوض شود و به آن طرح و رنگهای گوناگونی بدهد و چنان این رنگ و شمایل ها واقعی جلوه داده شوند که خود زنان هم که صاحبان این خواص هستند آنان را باور بدارند. زن ایرانی با وجود تفاوت های فرهنگی و اقلیمی راهی نه چندان متفاوت را پیموده است.

نابرابریهای اجتماعی زن و مرد و ستم جنسی وارد بر زن موضوعی است که سخن بسیار از آن رفته است. و تصور عموم بر این بوده است که تعدیل قوانین در جهت عدم برتری جنسی مرد و به وجود آمدن حقوق برابر میان دو جنس می تواند و باید طرحی نو در روابط و مناسبات این دو جنس ایجاد کند و زن را از جنس دوم بودن به عرصه ای برابر با مرد بکشاند و تلاش قانونگذاران مترقی و فعالین جنبش زنان طی سالهای طولانی بر این راستا بوده است. اما آنچه نباید به طور جدی فراموش شود مبارزه نهادی و درونی زنان با انباشته های ذهنی خود طی قرون است که از او در ذهن خود موجودی دست دوم آفریده است. مبارزه برای تغییر بنیادی قوانین نمی باید به شکلی تجریدی و بدون حضور جدی و همه جانبه خود زنان انجام گیرد بلکه به شکل آگاهی عمومی زنان که در نهایت بتواند طرح موضوعات و تردیدهای نوینی را در آنها به بار آورد. این آگاهی عمومی می باید بتواند به سلاهی در دست زنان برای ایستادن در برابر نابرابریها تبدیل شود. و این تنها در زمانی امکان پذیر است که در زنان درونی شده و به انگاره ذهنی آنها بدل شود و این راهی دراز و پربینج و خم است. اینکه زنان رنج می برند پس می باید انگیزه ای برای تغییر باشد الزاما به عمل در نمی آید. تحولی اساسی و از درون لازم است تا زنان از نقش تثبیت شده قربانیان خاموش بدر آیند و شرایط تحمیل شده را به عنوان سرنوشته غیرقابل تغییر نپندارند.

آنچه بر زنان رفته است تاریخی بس طولانی دارد و این نه تنها به دوران کودکی آنها بلکه به نسل های پیش از آنها برمی گردد و دگرگونی می باید چنان ریشه ای باشد که بتواند به طور نسبی مقداری از این داده ها درهم ریزد و نقش تازه ای را براساس ارزش ها و معیارهای نوین بنا نهد.

در ابتدا می نباید در ویژگیها و خصوصیات زنانه که به عنوان اصلی بیولوژیکی و غیرقابل تغییر در طی قرن ها در زنان هم همچون مردان نهادی شده است تردیدی جدی کرد و بر این موضوع باور داشت که شخصیت هر فرد مطابق با نقش اجتماعی او در فرهنگی معین شکل می گیرد و جنسیت تنها یکی از عوامل تعیین کننده این نقش اجتماعی است. عوامل دیگر مثل سن، نژاد، شغل، مذهب و مناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و سنتها هم از عوامل تاثیرگذار جدی هستند. مردان هم در شرایط مختلف شخصیت های

تن دادن و پذیرش شرایط هر چند دشوار اما از تاختر بر آنها آسانتر است و نوعی راحت طلبی را با خود به همراه دارد. شوریدن علیه شرایطی که طی قرن‌ها بر همین روال پیش رفته است در ابتدا آشوبی دورنی را می‌طلبد و رودررویی با خویش را که همگان را توان آن نیست و این آن چیزی نیست که با تغییر قوانین اجتماعی و سیاسی و اقتصادی انجام پذیرد. در اینجا به هیچ عنوان قصد نادیده گرفتن و کم بها دادن به این پارامترها نیست و بدیهی است که هر تغییر جدی در شرایط یاد شده تحولی اساسی را در زندگی زنان به دنبال خواهد داشت. اما در کنار این تغییرات می‌باید تحولی از پایین و از درون خود زنان به وجود آید تا شرایط نوین به وجود آمده را تثبیت کند.

به طور مثال هیچ قانونی نمی‌توان وضع کرد که مانع تحقیر زنان به طور کامل شود. تا زمانی که خود آنها از درون علیه این شرایط تحقیرآمیز به ستوه نیایند و خواهان دگرگونی آن نباشند، ادامه پیدا می‌کند. این موضوع می‌تواند در مورد سایر گروه‌های اجتماعی هم که در مرتبه فرودست اجتماعی به واسطه درک جوامع از موقعیات آنها صورت می‌گیرد صدق کند. به طور نمونه موقعیت مهاجرین در کشور مهاجر تا زمانی که آنها از نظر ذهنی خود را در مقامی پایین تر احساس کنند و تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی را به عنوان عوامل فرودستی ببینند هر گونه تلاش برای راه یافتن به حقوق خود را از دست می‌دهند. آنها که در کشورهای خود از مقام و منزلت اجتماعی برخوردار بوده اند به زندگی از نوع پست تری تن می‌دهند و حتی در تلاش برای یافتن حداقل‌هایی در کشور مهاجر نیستند. همین نمونه را می‌توان در مورد سیاهپوستانی که خود را به لحاظ اجتماعی در مرتبه‌ای پایین تر از سفیدپوستان قرار می‌دهند، دید.

پذیرش فرودست بودن نه تنها حالتی انفعالی در زنان ایجاد می‌کند بلکه آنها را نسبت به هر گونه انتقادی تندخو و عصبانی می‌کند و می‌تواند تا حد بی‌زاری از جنسیت خود پیش رود. تعداد زنانی که آرزو می‌کنند ایکاش مرد به دنیا آمده بودند کم نیستند. آنها از تحمل مصائبی که بر سرشان می‌رود فست‌اند و توان رودررویی و پاسخگویی به آنها را ندارند و زن نبودن ساده رین آرزویی است که می‌توان در این رابطه کرد.

این بی‌زاری در زنان که به واسطه عوامل یاد شده به وجود می‌آید می‌تواند آنها را از نزدیک شدن به محافل زنانه و یا گروه‌های زنان که در پی رفع این مشکلات می‌باشند دور کند و آنها را به نوعی دلزدگی از این گروه‌ها و آرد. گروهی از زنان در پی دور شدن از مقام فرودستی سعی در نزدیک شدن به نیای مردان به عنوان گروه بالا دست می‌کنند و در این راستا می‌کوشند فرجه بیشتر از ارزش‌های زنانه نامیده شدن دوری جویند اما نه به شکل حل رونی آنها در خود، بلکه تنها با برخوردی سطحی با آنها و تقلید از خصائل مردانه نامیده شده.

نشان دادن مشکلات زنان اگر در کنار قابلیت‌ها و توانایی‌های آنها صورت نگیرد عملاً از آگاه کردن عمومی زنان باز مانده است. نشان دادن شخصیتی له شده در زیر بار جامعه‌ای نابرابر از زن، تمامی آن واقعیتی نیست که وجود دارد. رنج بردن می‌تواند آگاهی تازه‌ای در آنها ایجاد کند و این آگاهی علاوه بر شناخت علل و چگونگی شرایط موجود می‌تواند راه یافتی به دنیایی جدید باشد که تولدی نوین را برای زنان به همراه داشته باشد. فریادهای جگرخراش زنان بر صحنه‌های سینما و تئاتر هرچند از رنجی عمومی خبر می‌دهد اما از امید زایشی نو و رستگاری در آنها پیامی نیست. از آنچه که می‌توان در این عرصه سود جست تضادهای عملی است که زنان در زندگی روزمره خود با آن‌ها دست به گریبان هستند. فعالیت اجتماعی زن که به ناگزیر به منظور کمک به اقتصاد خانواده صورت می‌گیرد و حضور او در خارج از خانه در نقش‌ها و ارزش‌های القا شده به او به ناچار اشکال ایجاد می‌کند. او با وجود تمایل قلبی خود که ناشی از داده‌های فرهنگی سنتی اجتماعی است نمی‌تواند مانند مادران خود نقش مادرانه خود را بازی کند و فضای بیرون از خانه از او انتظارات تازه‌ای را طلب می‌کند که به ناگزیر در وظایف خانه داری او اختلال ایجاد می‌کند. هرچند که نیروی زیادی از او می‌گیرد و در توقعات مردسالارانه نسبت به وظایف گذشته او تغییری به وجود نیامده است اما عملاً او قادر به ایفای تمام و کمال این وظایف نمی‌باشد. زن شاغل ایرانی در کشمکش میان دو عرصه از مسئولیتها و نقش‌ها و دو سیستم ارزشی و اعتقادی تحت فشار می‌باشد. از یک سو سنن و اعتقادات گذشته و ارزشها و معیارهای اجتماعی و وظایف اوست در چارچوب خانواده که برای او تقدسی خاص دارد و از سوی دیگر وظایف شغلی و اجتماعی او و دیدگاه‌های تازه اش.

از این کشمکش‌ها و تضادهای می‌توان در این جهت سود جست که توانی‌های او را که علیرغم بار فرساینده تضاد ارزشها رو به پیش دارد به او نشان داد. او را از نقش قربانی خاموش بیرون آورد. زن ایرانی طی سالیان دراز در کشاکش نظرات و درگیریهای فرساینده‌ای استخوان خرد کرده است. بارها تلاش شده است که از او زنی فاقد جنسیت ساخته شود. حاملان این نظرگاه از یک سو مذهبیان بودند که خود را از سوی جنسیت زن در خطر احساس می‌کردند و برای حفظ خود از این خطر زن را از هر آنچه که جنسیت او را نشان می‌داد منع می‌کردند و او را در پوششی که به ظاهر چادر بود محبوس کردند و از سوی دیگر چپ‌روهایی بودند که جنسیت زن را به عنوان مانعی در راه هدف‌های خود می‌انگاشتند و برای رسیدن به اهداف سیاسی تعیین شده می‌باید جنسیت زن قربانی می‌شد، تا تنها تضادهای طبقاتی و اقتصادی مورد توجه قرار گیرند.

اگر بپذیریم که جهان به سوی مدنیت و روشننگری پیش می‌رود مسئله زنان هم نمی‌تواند از این عرصه به دور بماند و زنان وارد حوزه تازه‌ای می‌شوند که در آن امکان درهم شکستن مردسالاری وجود دارد و این امکان را در درجه اول خود زنان با شرکت جدی هم در عمل و در ذهنی گزانتی خود به وجود می‌آورند و با دور شدن از دنیای مردسالارانه از خصلت‌هایی چون استبداد زدگی، خشونت‌گرایی، خودآزاری و دیگر آزاری هم فاصله می‌گیرند. و به دنیایی قدم می‌گذارند که قربانی بودن فضیلت به حساب نمی‌آید.



ادبیات زنان

داستانهای کوتاه از مهشید امیرشاهی مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه اوست که امسال توسط نشر پاران منتشر شده است. کتاب در برگزیده ۱۱ داستان کوتاه از اوست که قبلاً در کتابهایی جداگانه به چاپ رسیده بودند. از مهشید امیرشاهی پیش از این سه رمان به نامهای "درحضر"، "درسفر"، و اخیراً "عروسی عباس خان" منتشر شده بود. از او نوشته‌هایی هم به زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی و عربی در دست است. داستانهای کوتاه او در برگزیده موضوعاتی متنوع است که اغلب حال و هوای ایران را با خود دارند با نثری پخته و روان.

جاده مه و... از شهلا شفیق

مجموعه داستانهای کوتاه اوست که نشر کتاب در سونند در بهار امسال منتشر کرده است؛ کتاب از چهارده داستان کوتاه تشکیل شده و از نادر کتابهای چاپ شده در خارج از کشور است که فضای زندگی مهاجرین را نشان می‌دهد. هرچند کتاب در جاهایی با فلش بک‌هایی به ایران برمی‌گردد اما شرح غربت و غریبگی است بی آنکه زبانی شاعرگونه به خود بگیرد و بازگو کننده زندگی انسانها در روال طبیعی خود است. داستان "مایلم دلایل شما را بشنوم" یکی از خواندنی‌ترین داستانهای این مجموعه است. این مجموعه در برگزیده داستانهای چاپ شده و چاپ نشده "شهلا شفیق" تا سال ۹۵ می‌باشد. از او قبلاً دو کتاب به زبان فرانسه به چاپ رسیده است.

چه کسی بازنده عملیات روباه صحراست؟

س. نورسته

هایی که در برابر این عملیات در بهترین حالت به محکوم کردن ساده و لفظی اکتفا کردند بیان داشتند.

افکار عمومی کشورهای عربی نمی توانند بهفمنند چرا اسرائیلی ها و نتانیاهو قادرند به راحتی قطعنامه های سازمان ملل و قراردادهایی که خود هم پذیرفته اند را زیر پا بگذارند، به زورگویی خود در فلسطین ادامه دهند و مجازات نشوند در حالیکه هواپیماهای نظامی آمریکایی در منطقه آماده اند تا هر گونه خطای صدام حسین را با بمب جواب دهند.

از سازمان ملل بگوئیم که در این حوادث حتی قادر نشد چون گذشته نقش پوشش قانون و مشروعیت بخشیدن به برنامه ها و خواست های آمریکا را بازی کند و به نام او بر سر مردم عراق بمب فرور ریخته شد.

از اروپائیان که تدارک وحدت خود را می بینند بگوئیم که حتی نتوانستند بر سر یک موضع حداقل با یکدیگر به سازش دست یابند. انگلیسی ها در جنگ شرکت کردند، فرانسوی ها و آلمانی ها ناراحت شدند و ایتالیایی ها و یونانی ها محکوم کردند. بحران عراق شکنندگی، ناکارایی نهادهای سیاسی اروپا و نفوذ ناچیز آنها بر دولتهای ملی را به نمایش گذاشت.

از کشورهای اسلامی بگوئیم که فقط فرصت یافتند از زبان رئیس دوره ای کنفرانس خود جنگ را محکوم کنند.

از اتحادیه عرب بگوئیم که برای دفاع از برادران عراقی خود حتی نتوانست به یک واکنش جمعی معنی دار دست زند.

از چپ اروپا بگوئیم که در گرایش های مختلف خود نشان داد که وقتی سهمی از قدرت را دارد قادر به اقدام فوری علیه جنگ و جنگ افروزی و حل مسالمت آمیز بحران ها نیست. تونی بلر پا به پای کلینتون در این عملیات بمب بر سر مردم ریخت، سوسیال دمکرات های آلمان و سوسیالیست های فرانسه از حد اظهار تاسف فراتر نرفتند و فقط ایتالیا گامی از آنها فراتر گذاشت. چپ اروپا در قدرت حتی از بوریس یلسین هم کمتر "صلح دوست" بود و جرات نکرد در برابر سروری آمریکا از هویت و برنامه خود دفاع کند.

به خاطر همه این دلایل است که عملیات روباه صحرا و بحران عراق را باید "تحلیل گر" روابط بین المللی کنونی ما دانست. امروز همه می دانند که ریچارد باتلر رئیس کمیسیون بازرسان سازمان ملل گزارش خود را ۴۸ ساعت قبل از ارائه به سازمان ملل در اختیار رئیس جمهور آمریکا گذاشته بود تا او بتواند درست در ساعاتی که اعضای شورای امنیت مشغول بحث بر سر نتایج بازرسی بودند هواپیماهای جنگی خود را آماده حمله به عراق کند. این واقعیت ها نشان می دهد آمریکا امروز نقش ژاندارمی خود را اگر نتواند با لباس سازمان ملل انجام دهد، بدون دغدغه خاطر به ابتکار مستقیم خود صورت می دهد. کار کمیسیون بازرسی سازمان ملل در ماههای گذشته با موفقیت نسبی همراه بود و عراقی ها انتظار داشتند در برابر آن از محاصره اقتصادی نجات یابند. اما سماجت های گاه توجیه نشدکارشناسان بررسی و نیز تحقیر پی در پی عراقی ها کار را به بحرانی کشاند که آمریکا چه بخاطر مسائل داخلی و چه به خاطر درگیری خاصی که با رژیم صدام حسین دارد از آنها نهایت بهره برداری را کرد.

امروز شورای امنیت بر آن است فصل جدیدی در رابطه خود با عراق در پی این بحران بگشاید تا شاید آنچه که کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل آنرا "سیاه ترین و غمگین ترین" روز برای سازمان ملل نامید بار دیگر تکرار نشود. صدام حسین ماجراجو و دیکتاتور است ولی سرنوشته رژیم او را باید مردم عراق و نه ژنرالهای آمریکایی تعیین کنند. محاصره اقتصادی عراق که پی آمدهای شومی برای مردم داشته است، موقعیت صدام را تضعیف نکرده است. جامعه بین المللی امروز باید که درصدد یافتن راه حلهای مؤثرتر و مناسب تری برای تسریع روند پیشرفت دمکراسی در عراق و مهار ماجراجویی باشد که مردم عراق را از سال ۱۹۸۰ تا کنون از جنگی به جنگی دیگر و از بحران به بحران دیگر کشانده است.

عملیات ۷۰ ساعته هوایی آمریکا و انگلیس بر فراز عراق و بمباران بیش از صد هدف نظامی و غیرنظامی در بغداد و سایر شهرهای این کشور، بحران پیچیده و حل نشده میان دولت صدام حسین، سازمان ملل و آمریکا را وارد مرحله جدیدی کرده است. این عملیات پرسروصدا که خرابی ها و تلفات فراوان جانی و مالی برجا گذاشت، نشان داد که وضعیتی که عراق در سالهای پس از جنگ خلیج فارس تا امروز درگیر آنست به گونه سابق نمی تواند ادامه یابد و زمان آن فرا رسیده است که جامعه جهانی برای پایان دادن به این بحران و مسئله خلع سلاح عراق و محاصره اقتصادی آن راه های جدید و متناسب بیابد.

شاید در نگاهی دقیق تر به این بحران باید به واقعیت های روابطی پرداخت که در جریان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ میان آمریکا از یک سو و دیگر کشورها و نیز سازمان ملل در شرایطی خاص شکل گرفت و نارسایی های آن هم از ابتدا به صورت منبع دائمی تنش، بی اعتمادی و برخورد بروز می کرد. آنچه این بار در جریان عملیاتی که روباه صحرا نام گرفت گذشت، شکل عریان و بیان آشکار این ناروشنی ها و ابهامات در روابط نوین بین المللی است که محور اساسی آنرا هژمونی آمریکایی ها تشکیل می دهد. از همین روست که به این واقعه نباید به عنوان یک حادثه محلی و یا درگیری میان عراق و آمریکا یا صدام و کلینتون نگاه کرد. عملیات روباه صحرا شاید به نوعی "تحلیل گر" وضعیت کنونی جهان ما و نظمی است که طی دهه اخیر در سطح بین المللی شکل گرفته است.

ابتدا به خود عملیات روباه صحرا اشاره کنیم. آمریکایی ها و انگلیسی ها طی ۷۰ ساعت جنگ که بدون موافقت قبلی شورای امنیت و بسیاری از متحدان آنها صورت گرفت هزاران تن بمب به روی شهرها، مراکز نظامی و مردم عراق فرو ریختند. جنگ فرصتی شد برای آمریکایی ها تا آخرین دستاوردهای نظامی و فن آوری جنگی خود را به جهانیان نشان دهند. از جمله بمب افکن سریع B1 که قادر است با طی مسافت ۱۲ هزار کیلومتر ۸۴ بمب متوسط و یا ۲۴ بمب بزرگ یک تنی را یک جا با خود حمل کند. وزارت دفاع آمریکا هم چون جنگ ۱۹۹۱ تنها منبع خبری بود که فیلم هایی که از دقت میلیمتری عملیات حکایت می کردند را در اختیار رسانه های جمعی گذاشت. ولی شاید مانند جنگ گذشته باید ماهها به انتظار نشست تا فهمید که نتایج حمله های هوایی آنقدرها هم درخشان نبوده اند.

اما کارنامه نظامی عملیات روباه صحرا در برابر پی آمدها و عواقب سیاسی این حادثه بسیار ناچیز است. حتی در زمینه نظامی صحبت از پیروزی چه معنایی می تواند داشته باشد؟ رفتن به سراغ حریفی پرمدعا ولی ناتوان و آزمودن آخرین سلاح های جنگی پیشرفته در برابر ارتشی که قدرت هر نوع دفاع هوایی را از دست داده است، بیشتر به یک تمرین نظامی شبیه بود تا جنگ. صحنه هایی که از تلویزیون های دنیا پخش شد به بازی های ویدئویی بچه ها می مانست که در آن کسی که اهرم قدرت را در دست دارد هر کاری بخواهد می تواند بکند و به هر جا بخواهد می تواند برود. اما وقتی سروصدای بمب ها و ناله های مردم خاموش شد، ابعادی از این بحران در نزد جهانیان آشکار شد که ژنرالهای ارتش آمریکا و دوستان انگلیسی آنها شاید کمتر به آنها فکر کرده بودند.

از خود عراق آغاز کنیم و همبستگی طبیعی مردمی که ۷ سال است خود را قربانی جنگی نابرابر و بیهوده می بیند و روانشناسی که تا امروز بیش از آنکه مسئولیت بدبختی های خود را متوجه صدام ماجراجو و دیکتاتور کند، دشمن خارجی را نشانه رفته است. همه شواهد نشان می دهند که برخلاف تحلیل آمریکایی ها موقعیت سیاسی صدام در پی عملیات تضعیف نشده است و اپوزیسیون عراق نه از این عملیات و نه از بحران ۷ ساله اخیر بهره فراوانی در جهت مبارزه با قدرت صدام نبرده است.

از مردم منطقه و به ویژه کشورهای عربی بگوئیم که باردیگر در برابر این تحقیر جدید علیه آمریکا به میدان آمدند و آشکارا خشم خود را از حکومت

بحران آلودگی محیط زیست

د. پژمان

اعلامیه جهانی حقوق ...

"این جنایت‌ها عادی نیستند، همکاران من قربانی گروه‌های خاصی شده‌اند که در اینجا بسیار قدرتمند و با نفوذ هستند، عجیب به نظر می‌رسد که نیروهای امنیتی ما که از همه چیز خیر دارند و بر همه جا مسلط هستند، نتوانند از جان دوستان من در برابر قتل‌های عادی محافظت کنند؟"

او درباره انگیزه سیاسی این قتل‌ها می‌افزاید:

"من نویسنده‌ام، نه یک سیاستمدار. در تهران می‌گویند که این جنایت‌ها را باید به حساب محافل محافظه‌کار افراطی نوشت، که می‌خواهند خط‌طلان بر سیاست‌های رئیس‌جمهور خاتمی بکشند که سمت و سوی لیبرالیسم محتاطانه‌ای دارد."

او در مورد چگونگی عمل گروه‌های افراطی می‌گوید:

"در ابتدا قربانیان احتمالی را در روزنامه‌های افراطی مذهبی مورد حمله قرار می‌دهند. مثلاً به ایشان انگ می‌زنند که با غرب همکاری دارند و همدست غرب هستند. بعد ایشان را به بازجویی فرا می‌خوانند. وقتی این دو "هشدار" داده شد، به معنای آنست که جان آدم شدیداً در خطر است."

او در جواب این که چرا برخی از نویسندگان، در معرض این فوج مرگ آسای سربازان اسلامی قرار می‌گیرند اضافه می‌کند: "ما می‌خواهیم کانون نویسندگان را احیا کنیم و در برابر سانسور بایستیم."

این گفته‌ها نشانگر پایمال شدن اولین حقوق انسانی یعنی آزادی بیان و اندیشه در ایران است.

در پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر، ابتدائی‌ترین حقوق انسانی در بسیاری از کشورهای جهان از جمله در میهن بلا کشیده ما، پایمال چکمه‌های زورمداری است. بشریت تا استقرار کامل حقوق انسانی در سراسر جهان هنوز راه بسیار درازی در پیش دارد.



کشورهای صنعتی با سز استفاده از مشکلات مالی کشورهای فقیر، زیاده‌های اتی خود را به این کشورها منتقل می‌کنند. برای نمونه، ایالات متحده آمریکا از مکزیک و برزیل و کشورهای حوزة کارائیب به عنوان زیاده‌دان اتی استفاده می‌کند. عین این رفتار را اتحادیه اروپا با کشورهای آفریقایی مانند سنگال، کنگو و نیجریه دارد و ژاپن نیز با کشورهای فقیر منطقه غربی اقیانوس آرام همین کار را می‌کند. یکی از فرزندان عصر ما گفته است: "زمین خانه همه ماست که آن را از آیندگان به عاریت گرفته‌ایم". با چنین نگرشی چه نامی می‌توان بر این اقدامات نابخردانه و حتی تبه‌کارانه این "پیشتاناز تمدن بشری" نهاد؟

یکی دیگر از معضلات کلیدی جهان، مسأله ازدیاد انفجار آمیز جمعیت، در کشورهای درحال رشد است. هم اکنون جمعیت جهان با نرخ ۱/۷ در حال افزایش است. اگر این نرخ رشد ثابت هم بماند، جمعیت جهان در سال ۲۰۰۰ به حدود ۶ میلیارد می‌رسد و به پیش بینی کارشناسان تا ۴۰ سال دیگر تقریباً دوبرابر خواهد شد. طبق نظر خوشبینانه بانک جهانی، اگر بتوان نرخ رشد را در کشورهای درحال توسعه، به طور رادیکال هم تحت کنترل درآورد، بشریت تازه در سال ۲۱۵۰ قادر خواهد بود، جمعیت جهان را در رقم ۱۲ میلیارد تثبیت کند. رشد بی‌رویه جمعیت، علاوه بر پیامدهای مستقیم مانند کمبود تغذیه و آموزش و بهداشت و نیز گسترش فقر و فحشا و خشونت، دارای پیامدهای غیرمستقیم نیز هست و متوسط طول عمر را در کشورهای درحال رشد تنزل می‌دهد. امروزه طول عمر انسانها در جوامع درحال رشد، به طور متوسط ۱۳ سال از طول عمر در کشورهای صنعتی کمتر است. نه فقط رشد انفجاری جمعیت، بلکه میزان نامتعادل جمعیت ساکن شهرها نسبت به روستاها، از دیگر مشکلات جهان درحال رشد است. این عامل طی سالهای اخیر به ایجاد "کلان‌شهرهایی" با جمعیت بالای ۱۰ میلیون منجر شده است. طبق آمار سازمان ملل، در دهسال آینده بیش از ۲۵ کلان‌شهر با جمعیتی بین ۱۰ تا ۳۰ میلیون در سطح جهان وجود خواهد داشت که به جز نیویورک، لس‌آنجلس، اوزاکا و توکیو، همگی کلان‌شهرهای واقع در کشورهای جنوب خواهند بود. از آن جمله: ساتوپاتولو، ریودوژانیرو، بونس آیرس، لیما، مکزیکو، قاهره، استانبول، تهران، کراچی، بمبی، دهلی، کلکته، جاکارتا، شانگهای، پکن و مانیل. می‌توان تصور کرد که این کلان‌شهرها که سالانه بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر به جمعیتشان افزوده می‌شود، با چه مشکلاتی در زمینه مسکن، آموزش، بهداشت، تغذیه و آلودگی محیط زیست دست به گریبانند.

اگر چه کشورهای صنعتی جهان، درسالهای اخیر به طور فزاینده به تکنولوژیهای جدید برای حفاظت از محیط زیست روی آورده‌اند، با اینحال شتاب آلودگی طبیعت به گونه‌ایست، که این اقدامات برای مقابله با آن، تنها گامهای کوچکی به حساب می‌آیند. باید درنظر داشت که سهم کشورهای صنعتی در آلوده‌سازی محیط زیست بسیار بزرگ است. در حالیکه تنها ۱۵ درصد جمعیت جهان در این کشورها زندگی می‌کند، ۷۵ درصد آلاینده‌هایی چون دی‌اکسید و مونواکسیدکربن، هیدروکربورهای کلر و فلوتور و دیگر ترکیبات سمی سرب و ازت که به آلودگی آب و هوا، نابودی درختان و بزرگتر شدن شکاف دیواره اوزون منجر می‌شوند، در این کشورها ایجاد می‌گردند و نیز ۷۰ درصد نفت و فراورده‌های نفتی جهان، در این کشورها به مصرف می‌رسند.

بهانی که بشریت برای صنعتی شدن و استفاده همه جانبه از مواد شیمیایی، در زمینه تخریب طبیعت می‌پردازد، بسیار سنگین است. همه ساله ۲۰ میلیون هکتار زمین کشاورزی در اثر تغییرات ایجاد شده در پوسته زمین، از بین می‌رود و حدود ۶ میلیون هکتار زمین قابل کشت و زرع به کویر تبدیل می‌شود. جنگلهای طبیعی خاره که ۶ درصد سطح زمین را می‌پوشانند، دربرگیرنده نزدیک به ۴۰ درصد موجودات زنده و بیوارگانیمس‌ها هستند. مساحت این جنگلها به دلیل استفاده بی‌رویه و نامعقول از چوب درختان، به شدت عقب‌نشسته است. طبق آمار بانک جهانی، ۷۵ درصد مردم کشورهای جنوب، از چوبهای جنگلی به عنوان مواد سوختی و انرژی‌زا استفاده می‌کنند. روند نابودی تدریجی جنگلهای طبیعی، ۲۵ هزار نوع گیاه و هزار نوع جانور را در معرض اضمحلال قطعی قرار داده است. باید درنظر داشت که جنگلهای طبیعی به مثابه ریه‌های کره زمین عمل می‌کنند. به عقیده کارشناسان محیط زیست، نابودی این جنگلها به تغییرات جوی منجر می‌شوند که با خود زنجیره‌ای از واکنش‌های طبیعی را ایجاد خواهند کرد: افزایش گازکربنیک هوا، دمای کره زمین را بالا می‌برد. بالا رفتن گرمای زمین به آب شدن یخهای قطبی منجر می‌شود و به این ترتیب با بالا رفتن سطح اقیانوس‌ها، بلایای طبیعی مانند سیل‌های مهیب اجتناب‌ناپذیر خواهند شد. آلودگی و مسمومیت آبهای سطح زمین به حیات بسیاری از موجودات آبی پایمان داده است. بسیاری از دریاچه‌های سطح زمین از نظر بیولوژیک مرده‌اند. کمبود همه جانبه آب هم اکنون درگیریهایی بسیاری را میان کشورهای مختلف بر سر آب ایجاد کرده است. ایجاد روز افزون و بی‌رویه زیاده، از دیگر مشکلات زیست محیطی است. علاوه بر آن،

نخبه کشی تبهکارانه در ایران

قتل های زنجیره ای نخبگان در ایران تاکنون ۵ دگراندیش سرشناس و بسیار موثر جامعه مدنی و حقوق بشر را به بیرحمانه ترین و فجیع ترین شکل و در پی شکنجه های انتقام جویانه، قربانی کرده است. داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران و همسرش پروانه اسکندری، مجید شریف نویسنده، مترجم، متفکر و پژوهشگر که دو سال پیش از سوئد به ایران بازگشت، محمد مختاری شاعر و پژوهشگر و محمد پوینده جامعه شناس و نویسنده و روشننگر حقوق بشر در ایران و از اعضای هیئت برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان در ایران همگی طبق یک الگوی همانند که در تاریخ سیاسی ایران کمتر نظیر دارد به قتل رسیده اند. همگی این قربانیان از ارزش و احترام خاصی در میان روشنفکران، فرهنگ دوستان و ایرانیان آزادیخواه برخوردار بودند. همزمان از ناپدید شدن پیروز دوانی و عده ای دیگر از دگراندیشان ایرانی و یا احتمال کشته شدن آنها سخن می رود.

این قتل ها یک حرکت سازمان یافته است. هدف این قتل های سیاسی نفرت انگیز ایجاد رعب و وحشت در جامعه، نا امنی و حذف فیزیکی نخبگان سیاسی و فرهنگی از زندگی اجتماعی ایران است. وجود و تولید فکری، سیاسی و نیز شخصیت معنوی این نخبگان از اصلی ترین لوازم جامعه مدنی و اصلاحات سیاسی در ایران بوده است. در ایران سخن از لیستی از شخصیت های سیاسی و فرهنگی است که نامشان در لیست این ترورهای تبهکارانه قرار دارد. روزنامه سلام از آن به عنوان لیست ترور ۶۰ نفره و یا ۳۰ نفره نام برده است.

همه اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور، همه اصلاح طلبان ایرانی و همه آکترهای جامعه مدنی این جنایات سیاسی را به شدت محکوم کرده و خواهان شناسایی و دستگیری عاملین این جنایات شده اند. در مراسم تشییع جنازه هریک از این قربانیان هزاران تن از مردم تهران و نویسندگان و شخصیت های سیاسی و فرهنگی معتبر و آزادیخواه کشور شرکت کرده و خشم خود از عاملین این تبهکاریها و اراده خویش در هم بستگی با راه و آرمان نخبگان سیاسی و فرهنگی کشور را اعلام داشتند.

سه سناریو درباره انگیزه و عاملین جنایات سیاسی ؟

موج قتل های سیاسی در ایران واکنش بسیار گسترده ایرانیان داخل و خارج از کشور را در پی آورده است. همه سازمان های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران و نیز بسیاری از نهادهای دانشجویی و نشریات و رسانه های گروهی و شخصیت های سیاسی به موضع گیری و واکنش در محکوم کردن این قتل های سیاسی دست زده اند. از نظر کلام و تحلیل سیاسی و نیز این سوال اساسی که عاملین این جنایات کیستند میتوان سایه و روشن سه تمایز را در میان این واکنش ها و حرکات تشخیص داد. نخستین سناریو که در سخنان رئیس قوه قضائیه، محسن رضائی و بسیاری از نشریات محافظه کار ملاحظه می شود که سرنخ این قتل ها را در خارج از کشور دانسته اند. صهیونیسم بین المللی، و تهیه خوراک تبلیغاتی برای دشمنان نظام مهمترین موضوع مورد تاکید اینها در توضیح انگیزه و عاملین این جنایات است. علی خامنه ای نیز در یک سخنرانی این کشتارها را کار دشمنان خارجی و برای تضعیف اقتدار جمهوری اسلامی نامید و از دستگاه های دولتی و اطلاعاتی خواست که به طور جدی عاملین این قتل ها را دنبال کنند و سرنخ را به دست بیاورند. قوه قضائیه نیز اعلام کرد که چند نفر از عاملین این قتل ها دستگیر شده اند. بسیاری از رسانه های گروهی راست در ایران نیز همین تم را به شدت تبلیغ کردند.

دومین توضیح و سناریو درباره انگیزه و عاملین به محافل سیاسی خواستار براندازی و انقلاب و سرنگونی ج.ا.م مربوط می شود که با اطمینان

مطلق همه رژیم ایران را عامل این جنایات می داند. این سناریو همان تحلیل همیشگی درباره سرکوب و خفقان مخالفان توسط رژیم جنایتکار ج.ا.م را پیش می کشد که هدف آن حفظ و ادامه نظام رو به سقوط و سرتاپا بحران زده و ضد خلقی است. سازمان مجاهدین، سلطنت طلبان و نیز چپ های تندرو با کلام های سیاسی بسیار متفاوت از فرصت به دست آمده برای مشروعیت دادن به تر سیاسی خود و لزوم سرنگونی هرچه سریع تر حکومت محمد خاتمی با همه توان بهره برداری کردند. گرچه بخشی دیگر از اپوزیسیون بینابینی نیز حکومت اسلامی را عامل این جنایت می داند، اما برای این بخش اساسا اعتراض به این جنایات سیاسی در مرکز توجه قرار دارد و نه استفاده سیاسی از احساسات به حق برانگیخته شده ایرانیان از این تبهکاریها.

تحلیل و سناریو سوم در برخورد به عاملین و انگیزه های این جنایات مربوط به نیروهای سیاسی اصلاح طلب و آزادیخواه داخل و خارج از کشور است که در آن نقش نیروهای انحصارگر و واپس گرای موجود در جمهوری اسلامی و حاکمیت مورد تاکید قرار می گیرد. نمونه کلام و تحلیل سیاسی این بخش از اپوزیسیون را می توان در برخورد نهضت آزادی ایران، نویسندگان داخل کشور، جنبش های دانشجویی در داخل کشور و اپوزیسیون اصلاح طلب داخل و خارج از کشور نظیر حزب دموکراتیک مردم ایران و جمهوری خواهان ملی ایران دید. نویسندگان داخل ایران با انتشار بیانیه هایی علاوه بر محکوم کردن این جنایات سیاسی که ۴ تن از اهل قلم ایران از قربانیان آن بوده اند با نگرانی خواستار تامین امنیت خود شده و نیز بر خواست خود در زمینه برپائی کانون نویسندگان ایران تاکید کرده اند. دانشجویان دانشگاه امیرکبیر با دست زدن به یک راهپیمائی و صدور یک قطعنامه قتل های فجیع و متناوب برخی از شهروندان جمهوری اسلامی ایران را تازه ترین پرده از سناریو طراحی شده دشمنان علیه دولت محمد خاتمی عنوان کردند و خواستار اصلاح نظام قضایی و امنیتی کشور شدند. دانشجویان شعارهایی علیه برخی مسئولان امنیتی و قضایی سردادند. روزنامه زن به سردبیری فائزه هاشمی به نقل از عباس عسدی عضو شورای سردبیری نشریه سلام نوشت که این احتمال که حوادث اخیر از خارج از کشور هدایت می شود بیشتر به یک شوخی شباهت دارد. سفارت جمهوری اسلامی ایران در سوئد با انتشار اطلاعیه ای این حادثه را یک حرکت تروریستی در راستای منافع نیروهای واپس گرایی دانست که نمی تواند در تحول دوم خرداد به سر برند و حیات خود را در تشدید و حاکمیت فضای پلیسی در جامعه جستجو می کنند. اما در هرصورت قتل های سیاسی در ایران حساسیت بسیار گسترده ایرانیان داخل و خارج از کشور را در پی آورده است. دهها تظاهرات در بسیاری از کشورهای جهان با شرکت هزاران تن از ایرانیان در محکوم کردن این جنایات برپا شد. تمام رسانه های گروهی جهان این قتل های سیاسی را گاهی به تفسیر انعکاس دادند. در اکثر تظاهرات ایرانیان و نیز نوشته های مطبوعات ایرانی و غربی بر لزوم بازسازی دستگاه امنیتی و اطلاعاتی در ایران و تصفیه آنها از افراد وابسته به نیروهای تندرو و سرکوبگر و نیز لزوم گسیل یک هیئت برای شناسایی عاملین این جنایت و نیز لزوم تضمین جان نویسندگان و دگراندیشان توسط مقامات رسمی تاکید شده است.

اطلاعیه دفتر ابوالحسن بنی صدر

از طرف دفتر آقای ابوالحسن بنی صدر اطلاعیه ای در مورد قتل های اخیر صادر شده است که نظر به اهمیت مسائل مطروحه در آن، آنرا از نظر خوانندگان می گذاریم:

"امروز، یکشنبه ۱۳ دسامبر، اطلاعات زیر درباره جنایت های برنامه گذاری شده، به دست آمده اند:

۱- در اوایل مهرماه، در قم، جلسه ای تشکیل می شود. در آن، مقامات سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی و قوه قضائیه و نماینده "روحانیت طرفدار ولایت فقیه" شرکت می کنند. این جلسه پس از تجدید سازمان تروریسم دولتی تشکیل می شود و قصد از تشکیل آن،

۱،۱- خنثی کردن "توطئه براندازی نظام ولایت فقیه" است. به نظر استلاف خامنه ای - رفسنجانی وجود این توطئه مسلم است و باید خنثی شود.

۱،۲- به نظر سازمان دهندگان جنایت، ایجاد رعب در دلها، با کشتن کسانی که در مجموع "جریان سوم" را معرفی می کنند، هم موج حرکت در جوانان را می شکند و هم "جریان سوم" را از پیشروی باز می دارد و هم موجب انسجام درونی رژیم بر محور رهبر می شود.

۲- قتل هائیک که انجام گرفته اند و قتلهاست که انجام خواهند گرفت، بنابر "حکم شرعی" به عمل آمده و می آیند. در تهران عقیده عمومی بر اینست که اظهارات خاتمی در اجتماع دانشجویان وقتی گفت: ما مخالف خود را ضد انقلاب و ... و مرتد می کنیم و در نتیجه، عده ای نادان هم مرتدکشی می کنند، اشاره صریحی بر این واقعیت بوده است که آمران و عاملان قتل در خود رژیم هستند.

۳- در جلسه قم، تقسیم "وظایف" می شود: "مدرسین قم" موظف می شوند مابین واکنش اعتراضی روحانیون طراز اول بشوند. و اوایک و اطلاعات سپاه و نیروهای انتظامی ماموریت می یابند با تعصب و مراقبت، هم اطلاعات دقیق در اختیارتیم های عملیات بگذارند و هم پوشش عملیات آدم ربائی و قتل را انجام بدهند. نیروهای انتظامی و اوایک و قوه قضائیه ماموریت پیدا می کنند با از بین بردن آثار جرم و با ایجاد موانع، هرگونه تحقیق مؤثرتری را غیرممکن کنند. در این ماموریتها، بخش امنیتی و انتظامی وزارت کشور، تحت نظر بلندپایان و سپاه پاسداران تحت نظر رحیم صفوی و تصدی ذوالقدر و نیروهای انتظامی به فرماندهی لطفیان و حفاظت این نیروها، تحت ریاست نقدی، و اوایک تحت نظر یک تن از معاونان آن و حجازی در دفتر خامنه ای و قوه قضائیه تحت نظر "رئیس" آن، محمد یزدی، مباشرت دارند.

۴- چون حکومت خاتمی کوشید قتل مجید شریف را سکنه جلوه دهد، سازمان دهندگان آدم ربائیها و قتل ها، برآن شدند آدم ربائی و جنایت را به ترتیبی انجام بدهند که نتوان آنها را سرگ عادی و حتی "مشکوک" جلوه داد. زیرا هدف ایجاد "رعب اسلام در دلها" است.

۵- طرح خنثی کردن "توطئه" شامل برکناری خاتمی نیز می شود. از این رو، خنثی کردن "توطئه" دو هدف مشخص را تعقیب می کند: تضعیف هرچه بیشتر خاتمی و حکومت او و آماده کردن زمینه برای هاشمی رفسنجانی به عنوان ذخیره نظام. این قسمت از برنامه، از پیش از "انتخابات" مجلس خبرگان، به اجرا گذاشته شده است.

دفتر بجا می بیند خاطر نشان کند که اگر فهرست تهیه کردن از مغزهای که می اندیشند و دستهایی که می نویسند، ممکن گشته است، به خاطر آنست که به جای بیشتر کردن حساسیت افکار عمومی، در کاستن از آن کوشش به کار رفته است. بنابر تجربه، جنایاتی از این نوع را جز از راه هر چه بیشتر کردن حساسیت افکار عمومی، نمی توان پایان بخشید."

نامه سرگشاده نویسندگان و هنرمندان ایران

هموطنان عزیز

مصیبت بر مصیبت افزوده می شود و کسی پاسخگو نیست. مرگ های دلخراش اهل قلم در ماههای اخیر نشان دهنده خشونتی مهار گسیخته است که هدفش نابودی آزادی و امنیت شهروندان و ایجاد آشفتگی در متن جامعه مدنی است.

هنوز از فاجعه هولناک قتل داریوش فروهر و همسرش دیری نگذشته است که جسد محمد مختاری نویسنده، شاعر، متفکر، پس از رسیده شدن وی، در سردخانه پزشکی قانونی پیدا می شود و هنوز نعش این شهید عزیز روی دست ما مانده است که خبردار می شویم محمد جعفر پوینده نویسنده و مترجم ارجمند ناپدید شده است.

در این اواخر شاهد مرگ های مشکوک و قتل های فجیعی بوده ایم. به اعتقاد ما امواج خشونت آفرین در این روزها به عمد تدارک دیده شده است. ضمن افشای این خشونت سازمان یافته و ابراز عدم امنیت جانی اهل قلم و اندیشه، خواستار پاسخگویی صریح مقامات مسئول مملکت هستیم و اعلام می داریم: در صورت وقوع اتفاقاتی از این دست، نهادهای قانونی از مسئولیت مشترک حفظ جان شهروندان میرا نخواهند بود.

از تمامی کسانی که این موقعیت ضد آزادی و امنیت عمومی را بر نمی تابند، می خواهیم به این وحشت آفرینی خاتمه دهند.

امضا کنندگان: سیمین بهبهانی - فرخنده حاجی زاده - احمد شاملو - هوشنگ گلشیری - مهدی قریب - هوشنگ حسامی - جواد مجابی - مسعود میناوی - محمد خلیلی - امیرحسن چهلتن - علی اشرف درویشیان - اسماعیل رها - خشایار دیهیمی - کاظم سادات اشکوری - داریوش آشوری - جمشید نوایی - فیروز گوران - شیرین عبادی - مهرانگیز کار - کاظم کردوانی - عباس مخبر - روشنگر، داریوش، فرشته ساری - علی صالحی - علی باباچاهی - علیرضا جباری - فریده خردمند - مهین خدیوی - نسترن موسوی - اکبر معصوم بیگی - محسن حکیمی - پرویز بابایی - عنایت سمیعی - ایرج کابلی - چنگیز پهلوان - کسرا عنقاوی - هادی غبرایی - مدیا کاشیگر - ابراهیم یونسی - اسدالله عمادی - نصرت مهرگان - محمد رضا صفدری - انور خامه ای - منیرو روانی پور - فریبرز رئیس دانا - محمود دولت آبادی - کاوه گوهری - ناهید موسوی - کامران جمالی - عبدالعلی عظیمی.

نامه سرگشاده نویسندگان ایران به محمد خاتمی

جناب آقای خاتمی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران
با احترام نامه سرگشاده جمعی از نویسندگان ایران را خطاب به هموطنان عزیز تقدیم می داریم.

چنانچه مستحضرید در روزهای اخیر در ادامه قتل های دیگر، محمد مختاری به نحو فجیعی به قتل رسیده است و محمد جعفر پوینده نیز رسیده شده است که تا هم اکنون از سرنوشت او اطلاعی نداریم.

ما نویسندگان از شما به عنوان رئیس قوه مجریه و تأمین کننده امنیت جانی شهروندان مصرأ می خواهیم که به هر نحو به این وضعیت وهن آور خاتمه دهید. در ضمن نویسندگان ایران خواستار آن هستند که:

۱- امنیت کامل آنان برای فعالیت عادی و فرهنگی شان تأمین شود.
۲- شرایطی فراهم گردد تا نویسندگان بتوانند کانون نویسندگان ایران را به عنوان سازمان صنفی خود به صورت علنی تشکیل دهند.
۳- عوامل قتل های این چند سال و به خصوص قتل های اخیر هرچه سریعتر شناسایی و محاکمه شوند و به مجازات برسند.

امیدواریم که ریاست محترم جمهوری، مردم ایران به ویژه نویسندگان را از اقدامات شخص خود در همه موارد مذکور مطلع سازند.

امضا کنندگان: سیمین بهبهانی - فرخنده حاجی زاده - احمد شاملو - هوشنگ گلشیری - مهدی قریب - هوشنگ حسامی - جواد مجابی - مسعود میناوی - محمد خلیلی - امیرحسن چهلتن - علی اشرف درویشیان - اسماعیل رها - خشایار دیهیمی - کاظم سادات اشکوری - داریوش آشوری - جمشید نوایی - فیروز گوران - شیرین عبادی - مهرانگیز کار - کاظم کردوانی - عباس مخبر - روشنگر، داریوش، فرشته ساری - علی صالحی - علی باباچاهی - علیرضا جباری - فریده خردمند - مهین خدیوی - نسترن موسوی - اکبر معصوم بیگی - محسن حکیمی - پرویز بابایی - عنایت سمیعی - ایرج کابلی - چنگیز پهلوان - کسرا عنقاوی - هادی غبرایی - مدیا کاشیگر - ابراهیم یونسی - اسدالله عمادی - نصرت مهرگان - محمد رضا صفدری - انور خامه ای - منیرو روانی پور - فریبرز رئیس دانا - کاوه گوهری - محمود دولت آبادی - ناهید موسوی - کامران جمالی - عبدالعلی عظیمی.

اطلاعیه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران در رابطه با قتل های سیاسی اخیر

سرانجام جسد محمدجعفر پوینده نویسنده و مترجم و عضو کانون نویسندگان ایران، همچون اجساد محمد مختاری، مجید شریف و جسد های پاره پاره پروانه و داریوش فروهر، در حوالی تهران یافته شد و بدین ترتیب شمار آزادیخواهان و مخالفان یا نظام ولایت فقیه که طی سه هفته گذشته از پای در آمدند به پنج تن رسید.

جرم محمدجعفر پوینده نه تنها آزادیخواهی و دگراندیشی بود که وی گناه بزرگ دیگری هم مرتکب شد و آن ترجمه و انتشار یکی از نشریات سازمان یونسکو درباره حقوق بشر بود، آنهم در نظامی که یکی از سیاهترین، کارنامه های نقض حقوق بشر در دو دهه گذشته را به خود اختصاص داده است! این جنایات تازه نیز در راستای سیاست شکستن قلمها و بریدن زبانها، که از چهار ماه پیش توسط رهبر جمهوری اسلامی، رئیس قوه قضائیه، فرمانده سپاه پاسداران، امامهای جمعه و ... به گونه ای سازمان یافته،

بیانیه درباره ترور پروانه و داریوش فروهر

یکبار دیگر دشمنان آزادی و حاکمیت ملت ایران، به دنبال تهدیدهای علنی رهبران انحصارطلب جمهوری اسلامی مبنی بر "زبان بریدن و گسردن زدن" دگراندیشان، دست به جنایت دهشتناک دیگری زدند تا با وسعت بخشیدن به جو ترور و وحشت - که از چند ماه پیش با توقیف و تعطیل روزنامه ها و دستگیری و سرکوب نویسندگان مطبوعات شدت گرفته بود - مبارزان سیاسی، روشنفکران و دانشجویان را به ترک مبارزه، انفعال و سکوت وادار کنند.

ترور وحشیانه دو تن از مبارزان دیرین راه آزادی، داریوش فروهر و پروانه فروهر (اسکندری)، رهبران حزب ملت ایران، که در منزل مسکونیشان توسط مزدوران وابسته به عوامل ارتجاع صورت گرفت. نمونه بارز دیگری از اعمال ضد بشری گروه هانی است که برای بقا و حفظ قدرت خویش از توسل به هیچ اقدام رذیلتانه ای ابا ندارند.

ما امضا کنندگان این اعلامیه با حفظ استقلال فردی و عقاید سیاسی خویش، ضمن محکوم کردن این فاجعه دلخراش و دیگر اعمال وحشیانه و غیرانسانی عوامل سرکوب در جمهوری اسلامی خواهان تشکیل و اعزام یک هیئت بین المللی با شرکت ناظران سازمانهای مدافع حقوق بشر برای رسیدگی و تحقیق درباره ترور داریوش و پروانه فروهر و معرفی آمران و عاملان اصلی آن هستیم، همچنین به آقای خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران یادآور می شویم که از ایشان انتظار می رود در برابر چنین فجایعی با مسئولیت و قاطعیت کامل رئیس قوه مجریه برخورد کننده و با معرفی عوامل ترور و سرکوب به ملت ایران، کار محاکمه علنی و مجازات آنان را با جدیت و به عنوان یک اولویت کار دولت خویش پیگیری کنند. آقای خاتمی باید بدانند که بر سر دوراهی یک انتخاب تاریخی قرار گرفته اند. گزینش درست سیاسی ایشان بر آن خواهد بود که به وعده های خود در حمایت از آزادی و حکومت قانون جامه عمل ببوشانند.

با آنکه هدف این گونه اقدامات غیرانسانی و وحشیانه، مرعوب ساختن نیروهای مخالف و عقیم کردن مبارزات آزادیخواهانه داخل و خارج ایران است، ما یقین داریم که ملت ایران در برابر چنین فجایعی ساکت نخواهند نشست و نیروهای مخالف ولایت فقیه و طرفداران دموکراسی و حاکمیت ملی مصمم تر از پیش در راه تحقق هدفهای آزادیخواهانه خویش گام برخواهند داشت.

افتخار جاوید بر دو مبارز آزاده و بزرگ پروانه و داریوش فروهر

اسامی امضا کنندگان به ترتیب حروف الفبا

بهروز آذر نوش - عسگر آهنین - محمد ابطی - نسرین ابطی - ایرج ادیب زاده - کمال ارس - محمد ارس - فرامرز افشار - صدرالدین الهی - الهه اساتی - بابک امیر خسروی - حسین امینی - مهران براتی - بیژن براتی - بیژن برهنندی - شیرین بصیری - مازیار بهروز - علی بهنام - شهرنوش پارسا پور - سیامک پرتوی - ناصریل - مهدی پناهی پور - سعید پیوندی - فریدون تنکابنی - شهرام تهرانی - نیره توحیدی - خسرو توفیق - منوچهر قابتیان - بهروز ثمر - ژیل جلالی - محمد جلالی - منوچهر جمالی - رضاچرند آبی - سارگن حاجیان - بیژن حکمت - منصور خاکسار - مهدی خانابا - تهرانی - فریدون خاوند - سمانوک خدابخشیان - فرامرز خدایاری - محمدرضا خشنود - بهروز خلیق - بیژن دادگری - رضاداور جاوید - نسرین دشتی - محمد دشتی - پرویز دستمالچی - آرامش دوستدار - منوچهر راد - حسن رجب نژاد - منوچهر رزم آرا - ماشا الله رزمی - نوشیندخت رسام - محمود رفیع - حسین زاهدی - پریسا ساعد - مسعود سپند - هما سرشار - حسین سماکار - محمد سلیمانی - مینو سلیمی - اسد سیف - علی شاکری - حسن شریعتمداری - عباس شیرازی - افراشکرلو - سیمین شکرلو - ضیا صدراالاشراقی - علی ضرابی - احمد طهماسبی - ناصر طهماسبی - اسدا الله طیورچی - مجید عبدالرحیم پور - کاظم علمداری - جلال علوی نیا - حسین فرخ شاد - سید محمد قاطمی - شاهین قاطمی - مهدی فتاپور - فرهاد فرجاد - نهضت فرنودی - منصور فرهنگ - گلوریا فرهی - فرهنگ فرهی - فرهنگ قاسمی - منوچهر قشیری - علی کامفر - بهزاد کریمی - احمد کریمی حکاک - امیرحسی گنج بخش - قاسم لیاچی - حسین لاجوردی - عبدالکریم لاهیجی - امیرمینی - صادق محمودی - ابراهیم محمدی افشار - غلام مرادی - منیژه مرعشی - مهرنوش مزارعی - حمید مشیری - رضامعینی - مهدی ممکن - حسن منصور - علی میرفطرس - غفور میزانی - پرویز مهنوی - سعید میرهادی - عباس میلانی - فرخ نگهدار - تورج نخعی - حسن نژیبه - پرتونوری علا - علیرضا نوری زاده - کامران نوزاد - اکبر نیک نژاد - هوشنگ وزیر - فرهاد پاسانی - مجتبی یزدی زاده .

در قبال مطبوعات آزاد و غیر وابسته و آزادخواهان و دگراندیشان اتخاذ شد، صورت می گیرد. حمله را با بستن روزنامه ها و مجله های غیر وابسته و به بند کشیدن مسئولان و دست اندرکاران آنها آغازیدند و اکنون با تشکیل "جوخه های مرگ" به شیوه دیکتاتورهای آمریکای لاتین، درصددند که آزادیخواهان و دگراندیشان را به دست آدمکشان "انصار حزب الله" و اطلاعات سپاه پاسداران" یکی پس از دیگری، نابود کنند.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران در جریان گردهمایی سازمانهای ملی و بین المللی حقوق بشر به مناسبت پنجاهمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، که در روزهای ۱۷ تا ۲۰ آذر در پاریس با شرکت بیش از یکهزار مبارز حقوق بشر برگزار شد، به افشای این توطئه سازمان یافته دست یازید. در آخرین روز این گردهمایی، رئیس جلسه ضمن محکوم نمودن این جنایات مراتب همتدردی و همبستگی شرکت کنندگان در این گردهمایی را با آزادیخواهان و مدافعان حقوق بشر در ایران اعلام نمود.

از آنجا که دولت جمهوری اسلامی در کلیت آن، مسئولیت پاسخگویی به این جنایات را، چه از نظر سیاسی و چه به لحاظ حقوقی، دارد و قوه قضائیه وابسته ایران چه در گذشته و چه طی هفته های اخیر نشان داده است که مجاز به شناسایی، معرفی و تعقیب و مجازات آمران و مباشران این جنایات نیست، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران از فدراسیون بین المللی جامعه های دفاع از حقوق بشر، درخواست کرده است که هرچه زودتر نسبت به اعزام یک هیات به ایران مرکب از حقوقدانان و کارشناسان بین المللی، برای تحقیق و رسیدگی پیرامون این جنایات اقدام نماید.

ما از هم اکنون اعلام می کنیم که عدم پذیرش این درخواست از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران، قرینه دیگری بر شرکت مراجع بلند پایه جمهوری اسلامی در این توطئه رذیلتانه به شمار خواهد آمد.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (پاریس)

اطلاعیه جامعه دفاع از حقوق بشر در رابطه با ناپدید شدن پیروزدوانی

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران در اطلاعیه مورخ ۹ شهریور ۱۳۷۷ خود ضمن اعلام خبر ناپدید شدن آقای پیروزدوانی دوانی و جلب توجه رئیس جمهور ایران به ابعاد نقض حقوق بشر "به ویژه توسط مراجع گوناگون امنیتی - انتظامی - قضایی" از وی خواسته بود که "دستور مقتضی در جهت روشن شدن این قضیه و آزادی فوری آقای پیروزدوانی دوانی و تعقیب قضایی عاملان و آمران این اعمال غیرقانونی صادر نمایند".

متأسفانه طی سه ماه گذشته با وجود جستجوها و مراجعه های پیاپی بستگان پیروزدوانی هیچگونه خبری از سوی مقامات امنیتی و انتظامی به آنان داده نشده و مادر بیمار وی بر اثر ضربه های روحی ناشی از ناپدید شدن فرزندش، ماه گذشته فوت می کند.

در روزهای اخیر و پس از ناپدید شدن و مرگ مشکوک مجید شریف، احتمال ربودن و قتل پیروزدوانی توسط مأموران امنیتی یا گروه های فشار وابسته به جناح سرکوبگر هیات حاکمه، قوت گرفته است.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران و فدراسیون بین المللی جامعه های دفاع از حقوق بشر، در اطلاعیه ای که هفته گذشته در پی قتل پروانه و داریوش فروهر انتشار دادند، خاطر نشان نمودند که تنها محکوم نمودن این جنایات توسط دولت جمهوری اسلامی ایران، برای ما و افکار عمومی کافی وقانع کننده نیست. طی هفته گذشته هم بسیاری از مراجع قدرت در ایران در قبال این جنایات نجیب سکوت کردند و این سکوت خود تأییدی است بر استمرار سیاست خفقان و تهدید و ارعاب و ترور که بازوهای اجرایی آن گروه های فشارند.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران یکبار دیگر یادآور می شود که مسئولیت اجرای قانون اساسی و از جمله تامین امنیت جانی و حقوقی برای همگان و به ویژه دگراندیشان، و برقراری آزادی های فردی و اجتماعی و سیاسی تکلیف و وظیفه قانونی رئیس جمهوری و دولت ایشان به شمار می رود.

دولت جمهوری اسلامی، به دستاویز اینکه این جنایات و تجاوزات به جان و امنیت و حقوق دگراندیشان و مخالفان سیاسی و عقیدتی توسط عناصر ناشناخته صورت می گیرد، نمی توان از خود سلب مسئولیت سیاسی و حقوقی کند. از اینرو شناسایی و معرفی و تعقیب قضایی و مجازات عاملان و آمران این جنایات را، صرفنظر از مقام و مسئولیت های سیاسی آنان، درخواست داریم.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (پاریس)

اطلاعیه جمعی از شخصیت‌های سیاسی - فرهنگی ایران در رابطه با قتل نویسنده‌گان ایرانی

به نام خدا

با اندوه و تأثر فراوان شهادت دو تن از نویسندگان و محققین کشور شادروان محمد مختاری و شادروان محمد جعفرپورینده را به ملت ایران به خصوص جوامع علمی و فرهنگی و خانواده های آن مرحومان تسلیت گفته، از مسئولین کشور می‌خواهیم با پیگیری جدی و شناسایی و مجازات عاملین این کشتار وحشیانه هرچه زودتر به این وقایع جنایت بار خاتمه داده شود.

عنایت الله اتحاد - حمید احراری - اعظم اکبرزاده - خسرو آذربایجانی - حمید آصفی - ابوالفضل بازرگان - عبدالعلی بازرگان - محمد بسته نگار - رحمت الله برهانی - محمد بهزادی - عباس پورآظهاری - محمود پیش بین - حبیب الله پیمان - غلامعباس توسلی - محمد توسلی - مصطفی تنها - مجید تولاتی - اصغرتهرانچی - محمد مهدی جعفری - سعید حجازی - طه حجازی - رضا خسی - ابوالفضل حکیمی - هوشنگ خیراندیش - رسول دادمهر - حبیب داوران - حسین درویش - عبد الله رادتی - تقی رحمانی - محمد رسولیان - احد رضایی - اصغررضایی - امیررضایی - بهمن رضاخانی - رضا رئیس طوسی - حسین رفیعی - شهریار روحانی - علیرضا ساریخانی - یدا الله سبحانی - عزت الله سبحانی - علی سبحانی - فریدون سبحانی - سعید سبحانی - حسین شاه حسینی - هدی صابر - هاشم صباغیان - سید احمدصدرحاج سیدجوادی - کیوان صمیمی - اکبر طاهری - یوسف طاهری - محمد طاهری - حسام طالقانی - اعظم طالقانی - طاهره طالقانی - رضاعلیحانی - محمود عمرانی - محمدجعفرعمادی - نورالدین غروی - سید علی اصغر غروی - غفارفرزندی - نظام الدین فهاری - حجت قیاسی - مرتضی کاظمیان - مصطفی کتیرایی - فضل الله مشایخ - ناصر کلاری - فاطمه گوارایی - مسعوددلنی - محسن زاده - علی اکبر معین فر - علی اصغر معین فر - محمد ملکی - محسن محقق - خسرو منصوریان - هادی مؤتمنی - محمد محمدی اردهالی - محمد محمدی گرگانی - مینومرتاضی - حسین مدنی - سعید مدنی - ماشا الله مدیحی - مصطفی مسکین - غلامرضا مسموعی - مصطفی مصطفوی - محمد ملکی - هرمز معیزی - وحید میرزاده - لطف الله میثی - مرتضی مقدم - ناصر میناچی - ابوالفضل میرشمس شهبهانی - سید حمید نوحی - محمود نکوروح - محمد تقی نکورفر - فخرالسادات نوربخش - محمود نعیم پور - اسماعیل ناطقی - سید مهدی ناطقی - هادی هادیزاده - کاظم یزدی - ابراهیم یزدی - حسن یوسفی اشکوری.

اعلامیه مشترک

توطئه شوم سردمداران ترور را افشا کنیم!

مقاومت نیروهای آزادیخواه در داخل کشور و اعتراضات وسیع نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور، به یک مقاومت و اعتراضی وسیع فرا روینده و سردمداران حکومت اسلامی را در تنگنای سختی قرار داده است.

آنان که قصد ایجاد رعب و وحشت در فضای سیاسی کشور را داشتند و بر این تصور باطل بودند که مردم را به کنج خانه ها عقب رانده، دستاوردهای آنها را در دوم خرداد مصادره کنند، اوضاع سیاسی کشور را به قبل از دوم خرداد ماه برگردانند، با مقاومت بی سابقه نیروهای آزادیخواه روبرو شدند که یک صدا و یک زبان علیه تروریسم حکومت اسلامی و علیه استبداد به پا خاسته اند. اکنون جبهه ای گسترده در عمل در جریانها محافل و شخصیت های سیاسی، نویسندگان، روزنامه نگاران، دانشجویان و نیروهای اصلاح طلب درون حکومت از یک سو و از سوی دیگر نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور و محافل ترقی بین المللی علیه تروریسم حکومت اسلام شکل گرفته است.

بر اثر این مقاومت ها و اعتراضات، خامنه ای و دیگر سرکردگان جناح حاکم بعد از مدت‌ها سکوت مجبور شدند که زبان بگشایند و از قتل‌ها سخن بگویند ولی آنها بی شرمانه قتل‌ها را به کشورهای خارجی و نیروهای اپوزیسیون نسبت دادند، آنها که تحت فشار شدید قرار دارند که به مردم ایران و افکار جهانی بگویند که قاتلین کیستند درصدد برآمده اند که علیرغم مشخص شدن عاملین جنایات اخیر دست به صحنه سازی زنند و عده ای را وادار سازند که در نمایشات ساختگی شرکت و به قتل‌های اخیر اعتراف کنند. مردم ایران و نیروهای آزادیخواه کشور!

سازمان دهندگان ترورهای اخیر، برنامه وسیع و گسترده ای را تدارک دیده اند، قصد آنها در مرحله اول نابودی نیروهای دگراندیش و در مرحله بعدی ترور روشنفکران مذهبی و سرانجام ساقط کردن دولت خاتمی و برگرداندن اوضاع کشور به قبل از دوم خرداد ماه است! ما همه نیروهای آزادیخواه را به یک مقاومت ملی و همگانی در مقابل شبکه های ترور فرا می خوانیم و از تمام نیروها دعوت می کنیم هرگونه اطلاعی را که از شبکه های ترور و تروریست ها در اختیار دارند بلافاصله به دست نیروهای اپوزیسیون و محافل ترقی بین المللی برسانند.

ما خواهان اقدامات عاجل از طرف دولت آقای خاتمی برای دستگیری قاتلین، درهم شکستن شبکه های ترور و جلوگیری از تکرار جنایات فجیع هستیم. اولین اقدام آقای خاتمی بایستی معرفی عاملین و آمرین این جنایات بدون توجه به مقام و موقعیت سیاسی، حقوقی، نظامی، روحانی آنها باشد. ما هم صدا با سایر نیروهای آزادیخواه کشور، خواهان اعزام یک هیئت بین المللی برای بررسی قتل‌های اخیر هستیم.

گرامی باد یاد داریوش فروهر و پروانه فروهر، حمید شریف، محمد مختاری و محمدجعفرپورینده
سازمان جمهوریخواهان ملی ایران
حزب دمکراتیک مردم ایران
سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت
۲۲ دسامبر ۱۹۹۸

بیانیه جمهوریخواهان ملی ایران در باره ترور مخالفان و سیاست ایجاد آشوب

سیاست ایجاد آشوب برای مقابله با روند توسعه سیاسی، با ترور داریوش و پروانه فروهر مرگ مشکوک مجید شریف و اینک قتل محمد مختاری و محمدجعفرپورینده اعضا کانون نویسندگان ایران، ابعاد گسترده تری می یابد.

۱- هدف این ترورها در وهله نخست امحا و ازعاب روشنفکران سیاسی آزادیخواه و بازداشتشان از سازماندهی دگراندیشان و ایجاد پیوند با مردم است. داریوش و پروانه فروهر در پی سازماندهی نیروهای ملی و محمد مختاری و محمدجعفرپورینده دست اندرکار ایجاد کانونی از نویسندگان بودند. تعطیل روزنامه "توس" و هفته نامه "راه نو" نیز اساسا برای جلوگیری از پیوند سیاسی نواندیشان دینی با گرایش های ملی و چپ آزادیخواه بود.

دورنمای اصلاحات و شبح جمهوری سوم که انحصارطلبان را به مصافی برابر در میدان سیاسی فرا می خواند، منزلت ها و موقعیت هایی را که به شکرانه انحصار قدرت پدید آمده به خطر انداخته است. بخشی از شکست خوردگان دوم خرداد آشکارا راه پیکار فراسر قانون و اینک قتل و کشتار را در پیش گرفته ند و بقای خود را تنها در تداوم چنین اشکالی از مبارزه می بینند. ۲- دومین هدف موج ترور، بی اعتبار ساختن سیدمحمدخاتمی و کاهش اقتدار او در میان جوانان است.

عده ای می کوشند تا با اقدامات خوشونت بار ناتوانی خاتمی را در اجرای شعار قانونگرایی به نمایش بگذارند و بخشی از طرفداران او را، به ویژه در میان جوانان و دانشجویان، نسبت به تحول مسالمت آمیز جامعه به سوی قانونمداری و رعایت حقوق فردی و اجتماعی مردم نا امید کنند و آنان را به نوبه خود به رفتاری خوشونت آمیز وادار سازند. می کوشند تا به تعبیر رحیم صفوی مارها سر از لانه برون آورند و در مصافی نابرابر سرکوب گردند.

۳- سومین هدف استراتژی ترور و آشوب آنست که سیدمحمدخاتمی از سیاست گفتگو و مفاهمه با جناح راست عدول کند و به رویارویی با مجموعه این جناح برخیزد. در میان طرفداران خاتمی و در اپوزیسیون نیز گرایش هایی وجود دارند که خاتمی را به چنین مقابله ای با تکیه بر مردم فرا می خوانند.

از دیدگاه ما تحول مسالمت آمیز جامعه به سوی قانونگرایی و احقاق حقوق مردم روندی طولانی است و سیاست مفاهمه رئیس جمهور با بخشی از جناح راست برای منفرد ساختن گرایش های افراطی این طیف امکان گفتگوی نظری و سیاسی گسترده ای را در زمینه قانون، حق، آزادی و تکلیف در جامعه پدید آورده است. مبارزه سیاسی و سیاست سنجیده و فعال طرفداران گشایش سیاسی و مردم سالاری می تواند بخشی از جناح راست را در مسیر قانونگرایی قرار دهد و طرفداران استبداد و خوشونت را منزوی سازد. فراخواندن خاتمی به کشاندن طرفداران خود - که گرچه بسیارند ولی نامتشکل و به هم نپیوسته اند - به مصافی نابرابر با نیروهای متشکل و بهم پیوسته ای که در کنار قانونگرایی و گشایش فضای سیاسی جامعه اخلاص می کنند، جز گسترش آشوب در کشور نتیجه ای نخواهد داشت.

۴- رئیس جمهور برای پیگیری و تحقیق درباره منشأ و عوامل ترور، کمیته هایی را زیر نظر وزیر کشور و شورای امنیت ملی به وجود آورد. وی او خود در گفتگو با دانشجویان در ۱۶ آذر ماه این احتمال را نیز مطرح می کند که: "ممکن است در بخش هایی از حکومت گروه های فشار برای ارباب و تهدید مخالفین درست شوند و دستگاه های امنیتی و رسمی نیز پشت آنها باشند. این دستگاه ها، این گروه ها را جلو می فرستند برای اینکه خودشان خلاف قانون عمل نکنند ولی نظر خود را هم پیاده کنند".

از دیدگاه ما این احتمال از همه به واقعیت نزدیک تر است و فعال شدن تیم های ترور مخالفان با حمایت دستگاه های امنیتی و رسمی راهی جز افشا و تصفیه این دستگاهها و محاکمه قانونی تروریست ها و حامیان پشت پرده آنها در مقابل آقای خانی قرار نمی دهد. رئیس جمهور در برابر یکی از انتخاب های مهم زندگی سیاسی خود قرار گرفته است. مسامحه در این امر به معنای شکست برنامه قانونگرایی و تشنج زدایی خواهد بود و شکست این برنامه نیز به نوبه خود می تواند بخش مهمی از مردم را نسبت به روند مسالمت آمیز احقاق حقوق ملت و استقرار حکومت قانون بدبین سازد و موجب اسواچ جدید خشونت گردد. گفتگو و جستجوی تفاهم آری ولی بر سر اجرای قانون را ترور، کشتار و آدم ربایی از مصادیق بارز نفی حقوق اولیه ملت است و جای هیچگونه توجیه و تفسیری را باز نمی گذارد. بیهوده نیست که برخی این جنایات را به نیروهای خارجی و مخالفان نظام نسبت می دهند چون با هیچ منطقی امروز قادر به توجیه این اقدامات نیستند. ما از آقای خانی و همکاران و متحدینش می خواهیم که در این زمینه با جناح راست هم سخن نشوند و پیشاپیش با اظهاراتی که در مورد هر اقدام تروریستی جمهوری اسلامی از سوی مقامات رسمی و نشریات وابسته بر زبان رانده شده است، زمینه لوث شناسایی مسئولین واقعی این ترورها را به وجود نیآورند.

تحقیق مجدانه و افشای عوامل ترور و آدم ربایی موجب تقویت رئیس جمهور و پیشرفت قانونگرایی در جامعه خواهد شد و همه طرفداران خشونت را در یک موضع سیاسی منفعل قرار خواهد داد.

۵. برای تضمین جدیت و بی طرفی روند تحقیق در انظار مردم ایران و همه مردم جهان و رفع اتهام تفاهم دولت یا این اقدامات، ما از رئیس جمهور مصرانه می خواهیم که مجامع ملی و بین المللی حقوق بشر را در جریان بررسی جنایات اخیر قرار دهند و نمایندگان این مجامع را به عنوان ناظر بر این تحقیقات به ایران بپذیرند.

شورای مرکزی جمهوری خواهان ملی ایران

زنگ خطر جدی برای وضع اقتصادی کشور

نگرانی از وضع بسیار وخیم اقتصادی را همچنین می توان به راحتی از گزارشات متعدد رسانه های گروهی و نیز گفتارهای مقامات حکومتی در این باره تشخیص داد. تا این اواخر تلاش جناح محافظه کار این بود که کمبودهای اقتصادی را یکسره به گردن میانه روها و خانی بیاندازد. اما اخیرا شاید به خاطر وخامت اوضاع این اتهام تا حدی تعدیل یافته است. تقریبا هر هفته در مطبوعات گزارشاتی درباره تعطیل شدن شرکتها و کارخانجات دیده می شود. اخیرا اعلام شد که ۴۰۰ شرکت نساجی یا تعطیل شده اند و یا درحال تعطیل اند. مشکلات این شرکتها از جمله نبود تقاضا در بازار، ارزانتر بودن جنس خارجی قاچاق و کمبود نقدینگی ذکر شده است. مشکلاتی که سایر بخش های اقتصادی نیز از آن در رنج اند. بسیاری از مشکلات اقتصادی کشور مربوط به سابقه اقتصادی کشور و ساختار آن است. اما افت قیمت نفت و کاهش ۴۰ درصدی درآمد ارزی دولت بسیاری از مشکلات را شدت داده است.

همراه با گسترش انتقادات علنی از وضع اقتصادی موضوع امنیت قضائی و اقتصادی نیز جای مهمی در بحث های مربوطه یافته است. بسیاری از مقامات طراز اول دیگر مانند گذشته اصرار نمی کنند که امنیت وجود دارد. در بالاترین رده تصمیم گیرها نظیر مجمع تشخیص مصلحت نظام قانون جدیدی درباره امنیت اقتصادی تصویب شده که قرار است تا سرمایه را چنان چهار میخه کند تا هیچ تلاشی برای مصادحه و بگیر و ببند علیه آن مؤثر نیفتد. از نگاه صاحبان سرمایه تاکنون هیچ آینده روشنی که لازمه سرمایه گذاری بلند مدت است در ایران وجود نداشته است. به همین دلیل در دو دهه اخیر همه سرمایه های موجود در کشور یا سرمایه های خود را از کشور خارج کرده اند و یا در بخش های خدماتی و تجارتي به کار گرفته اند.

درحال حاضر زنگ خطر برای وضع اقتصادی کشور جدا به صدا درآمده است. بسیاری از کارکنان شاغل در طرحهای عمرانی چند ماهی است که یا حقوق نگرفته اند و یا حقوقهای ناقص دریافت کرده اند. در باز پرداخت وامهای خارجی تاخیر افتاده است. در طرح لایحه بودجه شدید دولت، کاهش سوبسید و افزایش چند برابر قیمت سوخت دو شیوه اصلی قلمداد شده است. یکی از تاثیرات اوضاع کنونی اقتصادی این است که برای اولین بار جناحهای حکومتی در ایران برای گرفتن وام خارجی تا حدی زیان مشترک یافته اند. گرچه در آینده قابل پیش بینی بهبود خاصی دیده نمی شود. اما بحث امنیت اقتصادی و امنیت سرمایه گذاری تحت عنوان "نهادینه کردن امنیت اقتصادی" در مرکز مطبوعات اصلاح طلب در ایران قرار گرفته است.

وای به حال شهروندان ضعیف

روزنامه زن متن کامل نامه محمدرضا جلالی پور مدیر مسئول نشریه جامعه را که هنگام بسته شدن نشریه توس به همراه دیگر مسئولان این نشریه بازداشت شده بود را خطاب به رئیس قوه قضائیه منتشر کرد. در این نامه از جمله می خوانیم: در زمان بازداشت من در زندان همسر مرا با این عنوان که می توانست با من ملاقات کند توسط اتومبیلی که برایش فرستاده بودند به محل دفتری در زندان آوردند و ضمن بازجویی چند نفر از وی خواستند که با آنها همکاری کند و درباره این ملاقات هم با هیچکس گفتگو نکند. از وی می خواستند که آنها را در جریان اتفاقات در منزل قرار دهد و ضمن پرسش درباره مسائل خصوصی مربوط به من و همسرم گفتند چنانچه با آنها همکاری نکند، زندگی اش به خطر می افتد.

جلالی پور تاکید می کند: در شرایطی که عوامل قضائی و امنیتی کشور با افرادی نظیر من که بیش از دو دهه در خدمت انقلاب بودم چنین برخورد می کنند آیا نباید نگران وضع شهروندانی ضعیفی بود که دستشان از همه جا کوتاه است؟

انتخابات شوراها

موضوع انتخابات شوراها پس از یکنوره بحث درباره به تعویق انداختن تاریخ برگزاری آن اکنون به گسترده ترین بحث رسانه های گروهی کشور تبدیل شده است. همه فعالان سیاسی و جناحهای ج.ا.و. از عزم جزم خود برای شرکت در آن خبر می دهند. وزارت کشور تخمین زد که ۲۰۰ هزارتن در این شوراها انتخاب خواهند شد. این انتخابات در ۳ سطح شهر، شهرک و ده برگزار خواهد شد و به نسبت جمعیت در هر جا ۳ تا ۱۵ نفر با اکثریت نسبی آرا انتخاب خواهند شد. یک نکته مورد تاکید مقامات این است که برخلاف سایر موارد در این انتخابات از نظارت استصوابی شورای نگهبان خبری نیست. تعیین یا رد صلاحیت نامزدها یا نمایندگان مجلس خواهد بود. گفته می شود حدود ۹۰ نماینده مجلس در سطح ۲۸ استان کشور این وظیفه را به عهده خواهند داشت. البته با توجه به این که اکثریت مجلس از نمایندگان جناح محافظه کار تشکیل شده، برخورد جناحی آنها در تعیین صلاحیت نامزدها غیرممکن نیست. ابهامات زیادی درباره این انتخابات که برای اولین بار بعد از انقلاب در کشور برگزار می شود وجود دارد. هنوز معلوم نیست که هیتهای نظارت تشکیل شده از نمایندگان مجلس قدرت رد صلاحیت دارند یا اینکه تنها نظر خود را مبنی بر رد صلاحیت به وزارت کشور به عنوان مجری انتخابات می دهند. ابهام دیگر مربوط به دامنه اختیارات شوراهاست که در آن تعیین شهردار روشن ترین جنبه قدرت آنهاست. انتظار می رود که عهده زبانی خود را نامزد این انتخابات کنند. تخمین ۸۰۰۰۰۰ نفر در مطبوعات مطرح شد. تاکنون عهده ای از دانشجویان قصد خود را برای نامزد شدن مطرح کرده اند. افراد صاحب نامی از هر دو جناح از مقام دولتی استعفا داده اند تا بتوانند نامزد این انتخابات بشوند. به گفته مطبوعات جناح محافظه کار از طریق ارتباطات سنتی خود و به ویژه از طریق کنترل مساجد می تواند شانس نامزدهای خود را بالا ببرد. از سوی دیگر روزنامه های اصلاح طلب با توجه به کثرت نامزدها رد صلاحیت بسیاری را غیرممکن ندانسته اند. این روزنامه ها اقبال مردم را متوجه خود دانسته و پیش بینی برنده شدن کرده اند. در هر صورت تشکیل شوراها را باید گامی بسیار مثبت در راه تمرین مشارکت سیاسی و گسترش فرهنگ مبارزه سیاسی مسالمت جویانه و اصلاح طلبانه در کشور دانست. اما باید دید که در حیطه عمل تاثیر آنها چه خواهد بود.

وداع با داریوش فروهر و پروانه اسکندری در تهران

بیش از ۱۰ هزار تن و نیز بسیاری از نخبگان سیاسی و فرهنگی ملی و دگراندیش در مراسم وداع با رهبر حزب ملت ایران و همسرش در تهران شرکت کردند. داریوش فروهر از چهره های برجسته سیاسی کشور بوده که طی پنجاه سال با شجاعت سیاسی و استواری در راه مردم سالاری در ایران پیکار کرده بود. همسرش پروانه اسکندری نیز که جامعه شناس و معلم بود در سالهای سخت بسیاری در این پیکار شریک بود و در دفاع از حقوق زنان ایران کوشا بود. در میدان بهارستان تهران در برابر ساختمان قدیمی مجلس معین فر از سیاستمداران پرباقه ملی - اسلامی در سخنان کوتاهی با گرامیداشت خاطره داریوش فروهر و همسرش یادآوری کرد که دکتر مصدق در چنین محلی جمله معروفش را ادا کرد که مجلس آنجاست که مردم باشند. جمعیت با شعار درود بر مصدق و دست زدن و واکنش نشان داد. مراسم وداع با رهبر حزب ملت ایران و همسرش به یک حرکت سیاسی آگاهانه و مسالمت آمیز تبدیل شد که شهروندان تهرانی با شور و متانت هم اعتراض خود را به ترور و نخبه کشی به نمایش گذاشتند و هم مطالبات خود را پیش کشیدند. شعارهای سیاسی شهروندان تهرانی که در میان جمعیت طنین می یافتند با آرمانهای ملی و مردم سالارانه داریوش فروهر گره خورده بود: ایرانی بیدار است - از استبداد بیزار است. این گل پرپر شده - فدای ملت شده. زندانی سیاسی آزاد باید گردد. در این مراسم پرچم های سه رنگ ایران بدون نشان جمهوری اسلامی و با شیروخورشید حمل می شد. اکثر جمعیت را زنان و جوانان تشکیل می دادند. این مراسم نه تنها در مطبوعات کشور بلکه در رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی نیز انعکاس یافت.

واکنش و حساسیت سازمانهای سیاسی و محافل اجتماعی و فرهنگی در داخل و خارج از کشور به قتل فجیع داریوش فروهر و همسرش بسیار گسترده بود. در ایران نهضت آزادی، پویندگان راه شریعتی، جنبش مسلمانان مبارز، جبهه متحد دانشجویی و دهها نهاد دانشجویی و نیز وزارت کشور این جنایت را به شدت محکوم کردند. خاتمی رئیس جمهور آنرا جنایتی نفرت انگیز نامید و وزارت کشور را موظف کرد که کمیته ویژه آبی برای رسیدگی به این پرونده تشکیل شود. تظاهرات و واکنش های ایرانیان خارج از کشور نیز بسیار وسیع و گسترده بود. همه سازمانهای سیاسی اپوزیسیون در این زمینه اطلاعیه هایی منتشر کردند. سخنگویان جناح راست مانند یزدی رئیس قوه قضایی و محسن رضائی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام این جنایت سیاسی را به گروههای فشار وابسته به صهیونیسم نسبت دادند.

گفتگویی دانشجویان و خاتمی به مناسبت روز ۳ آذر اهورائی

۱۶ آذر روز دانشجو که از ۱۶ سال پیش به روز وحدت حوزه و دانشگاه تغییر نام یافته بود، برای اولین بار امسال به روز دانشجو و روز ۳ آذر اهورائی در دانشگاهها و نیز مطبوعات اصلاح طلب برپا شد. برای نخستین بار از شریعت رضوی، قندچی و بزرگ نیا که در درگیری دانشگاه تهران همزمان با سفر نیکسون به ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد کشته شدند. به عنوان ۳ آذر اهورائی به صورتی گسترده از سوی جنبشهای دانشجویی نام برده شد. به همین مناسبت دفتر تحکیم وحدت با دعوت محمد خاتمی امکان بحث و گفتگو میان او و دانشجویان را فراهم آورد. در این جلسه خاتمی با تأکید بر حفظ شعارهایی که تاکنون در مورد سیاستها و برنامه های اصلاحی خود داده است با لحن صریح و غیرمنتظره به طرح مشکلات موجود پرداخت.

در این گفتگو دانشجویان با طرح صریح و بی پروای سوالات و دیدگاههای خود بر اهورائی بودن جنبش دانشجویی در برابر نیروهای راست و مخالفان جامعه مدنی تأکید کردند. لحن تند و جسورانه دانشجویان دختر و استفاده از کلام سیاسی جدید و خواندن سرود آبی ایران همگی نشانه های بروز گفتمان ایرانگرایی در جنبش دانشجویی بود. شور و شوق ۱۵ هزار دانشجو در استادیوم ورزشی دانشگاه شریف آنچنان بود که به گفته برخی از خبرنگاران خارجی به کنسرت موسیقی هنرمندان محبوب در غرب بیشتر شبیه بود تا سخنرانی های معمولی روحانیون و یا سیاستمداران جمهوری اسلامی. در سوالات دانشجویان و شعارهایشان آنچه چشمگیر بود اعتراض به تعرض

گروههای فشار به روشنفکران و نویسندگان و این نکته بود که چرا کاری نمی کنی در حالیکه اینهمه طرفدار داری؟

خاتمی بیش از دو ساعت به پاسخ گویی پرداخت و چندین بار تأکید کرد که اگر قرار است تحولی انجام شود آنرا باید مردم ایجاد کنند و منتظر تهران نباشند. دانشجویی پرسید: تا کی باید خشونت را تحمل کرد؟ خاتمی گفت چاره آبی جز مدارا و گفتگو و تحمل نیست. زیرا خشونت تنها به خشونت بیشتر می انجامد و باید تحمل کرد تا قانون کاملاً حاکم شود. در مورد گروههای تندرو متشکل اسلامی خاتمی گفت: کسانی هستند که مایه بیشتری در انقلاب و جنگ گذاشته اند و توقع معنوی بیشتری دارند اما این دلیل نمی شود بخواهند نظرشان را تحمیل کنند. خاتمی خطاب به تندروها گفت: شما تنها کسانی نیستید که اهل جبهه و جنگ بودید. وی برای اولین بار تأکید کرد که ۷۰ درصد سپاه و بسیج هم به او رأی داده اند. این همان نسبتی است که در آرا بقیه گروههای جمعیتی ایران نیز وجود داشت. خاتمی در برابر برداشت سنتی از اسلام به برداشت اصلاح طلبانه آبی اشاره کرد که دستاوردهای مثبت غرب یعنی مشروطیت، جمهوری و آزادیهای قانونی را می پذیرد.

مبانی فرهنگ مدنیت

مهرگان نشریه جامعه معاصران ایران که در آمریکا منتشر می شود به چاپ دیدگاههای آکادمیک اصلاح طلب داخل کشور و از جمله مهرانگیز کار، شیرین عبادی و حشمت الله طبرزدی که از ایران برای این نشریه ارسال شده، پرداخته است. در مقاله طبرزدی دبیر کل اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش آموختگان ایران تحت عنوان مبانی فرهنگ مدنیت به موانع توسعه جامعه مدنی اشاره شده است و برداشتهای نادرست از اسلام و قرآن مورد بحث قرار گرفته است. تأکید اساسی نویسنده بر یکی از مبانی اساسی جامعه مدنی یعنی حقوق مساوی انسانها و همه شهروندان ایرانی صرفنظر از همه تفاوتهای عقیدتی و فرهنگی است. وی برای تحقق این اصل اساسی شهروندی تکیه خود را بر نکات مثبت قانون اساسی ایران نظیر آزادی بیان، قلم، نشریات و احزاب گذارده و از همین زاویه به نقد دیگر برداشتهای گروه گرایانه، صنف گرایانه و مسلک گرایانه رسیده است. وی می نویسد: حاکمیت سلیقه و خواست گروهی و طایفه آبی بر قانون که تأکیدهای یک فرد و یا یک صنف را مافوق قانون قرار می دهد، خلاف قانون اساسی است که در آن همه مردم ایران از هر قوم و قبیله و نژاد و زبان از حقوق مساوی برخوردارند. تا زمانی که روحانیون به عنوان یک امتیاز خاص اجتماعی از قانون استفاده می کنند، نمی توان از حقوق مساوی سخن گفت. طبرزدی تأکید می کند که بشر دوران عقاید خرافی، شرک آلود و کفرآمیز را پشت سر گذاشته و به دوران عقلایی و توحیدی رسیده است. برای تساوی حقوق شهروندان و تشکیل یک حکومت ملی براساس قانون اساسی لازم است همه حقوق و امتیازاتی که براساس تفسیرهای غلط و صنف گرایانی از قانون اساسی صورت گرفته است ملغی شود و مادامی که به این نقطه مطلوب نرسیده باشیم وفاق ملی و اصل نخواهد شد.

نامه دکتر سروش به خاتمی

دکتر سروش به مناسبت تعطیل مطبوعات مستقل طی یک نامه سرگشاده و شدیدالحن انتقادی به خاتمی اعتراض خود را بیان کرده است. وی در این نامه تهاجمات اخیر را که دامن مطبوعات و دانشگاهها را هم گرفته است با "انگیزه های چنگیزی" می نامد و یادآور می شود که: ناامنی اهل قلم و جریده در گذرگاه تنگ و شکستن کشتی ارباب اهل هنر قصه پر غصه و همیشه تاریخ بلند دیار ماست. در دیار ما بی پناهر از اهل قلم مادر ایام نزاده است. مزرعه نارس جامعه مدنی را چشمان نمناک همین محرومان بی توقع و آزادگان تا آویخته از قلابهای قدرت آبیاری می کند و اگر این چشم را هم خاک بپاشند، امید سقایت از کدام منبع دیگری می توان داشت. اینک به چشم می بینیم که نامه تعزیت جامعه مدنی را نوشته اند و قهوه خامت حقوق بشر را خورده اند، بی پروا شکنجه می دهند و دست و دهان می شکنند و به آزادیخواهان اشتلم می کنند و اینها همه در مسمع عزیزی است که آمده است تا بساط تبعیض و بنای تزویر را فرو ریزد و بر حقوق ضایع شده این قوم انگشت تأکید نهد و حرمت انسان را به انسان ایرانی بازگرداند و جریان آزاد اطلاعات را سهولت بخشد و گلوئی استبداد و خودکامگی دینی را گردن بزند و دین را از تفسیرهای رسمی رها و جدا کند و دولت و رهبر را مکلف به پاسخگویی به مردم کند

با کمال تاسف مطلع شدیم که اخیراً حمید مصدق، شاعر نامدار ایران به سگته قلبی در گذشته است. مرگ این شاعر، ضایعه بزرگی برای جامعه ادبی - هنری ایران است. راه آزادی برای بزرگداشت خاطره این شاعر مردمی، بخشی از قصیده بلند "آبی، خاکستری، سیاه" را که برای او شهرتی ملی به همراه داشت، به چاپ می رساند.

آبی، خاکستری، سیاه

...

با من اکنون چه نشستن ها، خاموشی ها،
با تو اکنون چه فراموشی هاست.
چه کسی می خواهد
من و تو ما نشویم
خانه اش ویران باد!

من اگر ما نشوم، تنه‌ایم
تو اگر ما نشوی، خویشنتی

از کجا که من و تو
شور یکپارچگی را در شرق
باز بر پا نکنیم

از کجا که من و تو
مشت رسوایان را وانکنیم.

من اگر برخیزم
تو اگر برخیزی
همه بر می خیزند

من اگر بنشینم
تو اگر بنشینی
چه کسی برخیزد؟
چه کسی با دشمن بستیزد؟
چه کسی پنجه در پنجه هر دشمن در آویزد؟

دشتها نام تو را می گویند.
کوهها شعر مرا می خوانند.

کوه باید شد و ماند،
رود باید شد و رفت،
دشت باید شد و خواند.

در من این جلوه انلوه ز چیست؟
در تو این قصه پرهیز - که چه؟

در من این شعله عصیان نیاز،
در تو دم‌سردی پاییز - که چه؟

حرف را باید زد!
درد را باید گفت!

سخن از مهر من و جور تو نیست.
سخن از
متلاشی شدن دوستی است،
و عبث بودن پندار سرور آور مهر

آشنایی با شور؟
و جدایی با درد؟
و نشستن در بهت فراموشی - یا غرق غرور؟

سینه ام آینه ایست،
با غباری از غم.
تو به لبخندی از این آینه بزدای غبار.

آشیان تهی دست مرا،
مرغ دستان تو پر می سازند.
آه مگذار، که دستان من آن
اعتمادی که به دستان تو دارد به فراموشیها بسپارد.
آه مگذار که مرغان سپید دستت،
دست پر مهر مرا سرد و تهی بگذارد.

من چه می گویم، آه ...
با تو اکنون چه فراموشی ها،
با من اکنون چه نشستن ها، خاموشی هاست.

تو میندار که خاموشی من،
هست برهان فراموشی من.

من اگر بر خیزم
تو اگر برخیزی
همه بر می خیزند.

راه آزادی مشترک می پذیرد:

برای اشتراک نشریه ما کافیسست فرم در خواست را پر کرده و به همراه یک کپی از رسید پرداخت هزینه اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.

توضیح :

- ۱ - راه آزادی هر سال ۸ شماره منتشر می شود. بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکاست.
- ۲ - برای بهبود در رسیدگی به وضع مشترکین، آغاز و پایان یکسال اشتراک، اول ژانویه هر سال منظور می شود.
- ۳ - لطفاً ما را به موقع از تغییر آدرس خود مطلع کنید، تا در رسیدن نشریه به شما وقفه ای ایجاد نگردد.
- ۴ - در صورت تاخیر در دریافت نشریه، فوراً ما را مطلع کنید.
- ۵ - هزینه اشتراک را می توانید از طریق نقدی، چک، حواله پستی و یا واریز کردن حق اشتراک به یکی از شماره حسابهای بانکی زیر بردازید.

آدرس بانکی در آلمان :
نام دارنده حساب: KUTSCHBACH
شماره حساب: 350685103
نام بانک: Postgiroamt Berlin
کد بانکی: 100 100 10

آدرس بانکی در فرانسه :
نام بانک: BPROP SAINT - CLOUD
شماره حساب بانکی: CPTÉ NO 01719207159
باجه: GUICHET 00017
شماره بانک: BANQUE 18707
CLERIB 76

آدرس بانکی در سوئد:
نام دارنده حساب: ATABAK F.
شماره حساب: POSTGIROT
شماره بانک: 1473472 - 7



نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را از طریق پرداخت نموده و گواهی رسید را به آدرس راه آزادی ارسال کرده ام.

آدرس پستی راه آزادی :
Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

- در گذر به حکومت وحشت؟
- چرا آدمکشان آسیمه سر به میدان آمده اند؟
- خطا در قبال مصدق و بازرگان را تکرار نکنیم!
- دفتر ویژه : خشونت و سیاست

راه آزادی را می توان زیر آدرس

<http://members.aol.com/raheazadi>

در اینترنت یافت

Price :

Germany:	4 DM	Austria:	30 ÖS
France:	15 FF	Sweden:	18 SEK
USA:	3 \$	Italy:	4000 L

and in all other countries equivalent 4 DM.